لوکان العلم معلقاً بالثریا لناله رجال من فارس

(حضرت محمد ص)

مقام دانش در ایران باستان

انسان و سرنوشت او

دارالعلم شیراز

علی سامی - محمدرضا حقیقی - صدرالدین محلاتی

کتابفروشی محمدی شیراز

تلفن ۲۸۱۳

بقلم آقای استخر

انجمن کانون دانش فارس چگونه و بچه منظور تشکیل گردید

پیش ازاینکه شیرازمعدن لب لعل و کان حسن بشود وخواجه بزرگوارلسان‌الغیب ازتهی دستی وافلاس که نمیتواند ازآن معدن وآن کان تمتعی بر گیرد، چون جوهرشناس مفلس خاطری مشوش داشته، دردوران پرافتخارسعدی شیخ استاد اجل درست یکقرن پیش ازحافظ معدن فضل وادب وکان دانش و بینش بوده، چراغی پرنوروجهان افروز ازعلم وعرفان وادبیات وعلوم متداوله عصر، دراین شهر پاکان ومرکزصاحبدلان ومجمع ارباب فضل وهنرو بلاغت روشن بوده که در پرتوآن بزرگانی و دانشمندانی ازهررشته ازعلوم بر پا خواسته وازآثارفکری وذوقی وابتکارات هنرشناسی محیط فارس را روشن وشیرازرا شهرهٔ آفاق وسر بلند نمودند شیرازعصراتابکان که شاخهٔ ازترك بازی حکومت ایران بود، شیرازی بود که سعدی پس از گردش دراقصای عالم و بسر بردن با هر کس وتمتع یافتن‌ازهر گوشه وخوشه گرفتن ازهرخرمن، بهوای پاکان شیرازوتولای‌صاحبدلان این مرزو بوم خاطرازشام وروم برتافته بسوی شیرازیکه سعدی پادشاه سخن که ملك عجم به تیغ سخنوری گرفته، بود ازهول اهل فضل و هیبت ارباب دانش دم فرو بسته وسپرمیانداخته وشمشیر بغلاف میکرده واز بضاعت مزجاة خود شرم داشته که در بازار گوهریان و گوهرفروشان مهره وشیشه خود را عرضه بدارد.

شهرشیرازدرعصرسعدی وارث علوم ومعارفی بود که هرچه ازآن دوره عقب‌تربرویم آنرا باما یه‌تر و سرشارتر می بینیم. تا میرسیم بقرن چهارم هجری قرنی که علوم دینی وفنون ادبی ومعارف فلسفی و کلامی بحدکمال و بلوغ رسیده بود،

دورهٔ که ملوك وسلاطین اسلامی بجمع آوری کتب بیکدیگر برتری میجستند وکتابهای با ارزش وبامایه و کمیاب ومنحصررا مثل جواهرواسرار کیمیا ازدست یکدیگر میربودند.

سه خلیفه دوسه قطرازاقطاراسلامی، درسه مرکز بغداد ومصروقرطبه خلافت داشتند بزرگترین رقابت وهم چشمی آنها بیکدیگر ازحیث شکوه درباری وجاه وجلال

وعظمت درداشتن کتاب وجمع آوری کتاب بوده .

دراواخرقرن چهارشدت ولع وجمع آوری وحرص دربارابن سه خلافت درتأسیس (دارالکتب) و (خزانة العلم) ودر بدست آوردن کتب ذی قیمت و کمیاب بحدی بود که واقعاً مایه حیرت است .

حکم خلیفه اندلس نمایندگانی بتمام بلاد مشرق میفرستاد که مأموریت آنها فقط خریدن کتابی بود که برای اولین بارازدست کاتب یامؤلف یامترجم آن بیرون آمده باشد.

العزیزخلیفه فاطمی درمصرخزانه کتبی داشت که مهمترین کتاب را درآن جمع کرده بود . روزی درحضورخلیفه از کتاب (العین) ازتألیفات خلیل ابن احمد نام برده شد، خلیفه دستور داد که خازنین مخزن کتب را وارسی کنند به بینند چنین کتابی درمخزن هست یا نه ۳۰ جلد کتاب ازکتاب (العین) خلیل بیرون آوردند بنظرخلیفه رساندند که یکی ازآنها کتابی بود بخط خود خلیل ابن احمد .

روزی کتاب فروشی نسخهٔ ازتاریخ طبری بمحضرخلیفه آورد که بصد دینار آنرا خریده بود ، خلیفه بخازنین دفاتر دستورداد که بررسی کنند چنین کتابی درمخزن دارند یا نه؟ پس ازتفحص دیدند بیست نسخه از کتاب طبری درمخزن موجود است که یکی ازآنها بخط خود طبری است .

کتاب (جمهره) ابن درید را روزی نزد خلیفه اسم بردند صد نسخه ازآنرا از دارالکتب اودرآوردند . متأخرین خواستند کتب این خلیفه را بشماره وفهرست دربیاورند (مقریزی) میگوید یکهزاروششصد هزارجلد کتاب بشماره آوردند .

یکی ازنویسندگان فاضل مستشرق درمقام مقایسه ترقیات فرهنگی بین اسلام ومسیحیت درقرن متقارن برآمده درتلوهمین شرح دارالکتب و مخزن الکتب خلفای اسلامی مینویسد درهمان موقع درحدود قرن ۹ میلادی درکتابخانه (کاندرائیه) درشهر (کنستانز) فقط ۳۵۶ جلد کتاب ودر کتابخانه دیر (البند کپتین) درسال ۱۳۹۲ مسیحی کمی بیش ازصد جلد کتاب موجود بود ودرخزانه کتب (کاتدرائیه) درشهر هامبرگ درسال ۱۱۳۰ مسیحی فقط ۹۶ جلد کتاب بود .

مقدسی یکی ازدانشمندان ومورخین معاصرعضداندوله دیلمی که با اجازه امیر وارد مخزن‌الکتب اوشده وفهرستی از کتب موجوده دیده آنرا با شرح حیرت انگیزی ازحیث بنا وساختمان ورف بندی ونظم وترتیب ودسته کردن کتب و دفاترفهرست نقل میکند میگوید. هرنوعی ازانواع کتب درحجره‌جداگانه فراهم‌آمده بود وبرهرحجره یکنفروکیل یکنفرخازن یکنفرمشرف ازمعتمدین‌وعدول شهر گماشته بودند که‌مراجعه کنندگان را راهنمائی میکردند.

مقدسی میگوید. کتابی نبود ازهرنوع وهرموضوع که تا ایام عضدالدوله تصنیف وتألیف شده باشد و دراین کتابخانه که آنرا (خزانة‌الکتب) میگفتندموجود ودرمحل‌خود ودردسترس ارباب رجوع ازهرفن وهرعلم وهررشته قرارداده نشده باشد.

از برکت چنین کانون علمی وفرهنگی، و در عهد چنین پادشاه معارف پرور مشوق فضلا و علما و از فراهم بودن چنان وسائل تعلیم وتعلم و بحث وتحقیق بود که شیراز یکی ازمراکز نهضت علمی جهان اسلامی بشمارمیرفت. کاروانی ازدانش و بینش وفضیلت دراین شهر براه افتادند که مشعلدار تمدن وفرهنگ بودند، راه را برروی فضلا وفلاسفه وشعرا واساتید آینده صاف وهموارنمودند، عصرسعدی وحافظ و بیضاوی وفیض وصدرالمتألهین را پی ریزی کردند.

درهمین عصرو بامرهمین پادشاه معارف پرور بود که کتاب کامل الصناعة الطبیه موسوم به (ملکی) را رئیس فاضل ابوالحسن علی بن عباس مجوسی فارسی تألیف نمود، وشیخ ابوعلی فارسی کتاب (ایضاح) و (تکمله) را تصنیف کرد.

شیخ مفید رانهایت تعظیم وتکریم مینمود، ابواسحاق ابراهیم بن هلال معروف به (صابی) ادیب ونویسنده و صاحب رسائل مشهوره که درشمار ابن عمید بشمار آمده، به امر عضدالدوله کتاب تاریخی را دراخبار دولت دیالمه بنام (الکتاب التاجی) تالیف نمود، این مرد ادیب وفاضل و محقق که با همه دانش، در دین نیاکانی خود دیانت (صابی) پایدارماند پس‌ازوفاتش شریف رضی نقیب علویین با آن مقام شرافت وعلوحسب ونسب دررثاء او قصیده مشهوره دارد ازجمله آن قصیده این‌چند بیت است:

ارایت من حملوا علی الاعواد　　　ارایت کیف خبا ضیاء النادی
جبل هوی لو خرفی البحر اعتدی　　　من ثقله متتابع الارفاد
ما کنت اعلم قبل حطك فی الثری　　　ان الثری یعلو علی الاطواد

مردم ظاهر بین شریف را در گفتن این مرثیه برای مردی کافر زبان اعتراض کشودند شریف درجواب آنها گفت (انما رثیت فضله) من مقام فضل وادب او را مرثیه سرائی کردم .

تجلیل بعلو همت و تعظیم بکرامت نفس وتربیت بزرگی وجوانمردی

چون اسمی از سید بزرگوار شریف رضی جامع نهج البلاغه برده شد مناسب دیدم حکایتی را نقل کنم که دراین عصری را که ما از نهضت علمی ودوره طلائی ظهور علما و فضلا و اساتید بزرك صحبت میکنیم ، همدوش با علوم و معارف متنوعه، فضائل اخلاقی و مکارم نفسانی پیش میرفته و تنها ارباب دانش و بینش مورد تشویق و تجلیل سلاطین و بزرگان نبوده اند بلکه تربیت و ملکات و همم عالیه بیش از علم و معرفت مورد احترام بزرگان بوده .

در مقدمه شرح نهج البلاغه استاد بزرك علامه شهیر شیخ محمد عبده مدیر و مدرس جامع الازهر مصر دیدم که درشرح حال سید رضی جامع نهج البلاغه حکایتی نقل میکند، مینویسد :

ابوحامد محمدبن محمد الاسفرائینی امام شافعی میگوید: درمجلس فخرالملك محمد بن خلف وزیر بهاء الدوله دیلمی بودم - شریف رضی وارد شد وزیراز جابرخواست شریف را برتراز خودنشانید دوات وقلم و کاغذ ودفترراجمع کرد کنار گذاشت ومتوجه شریف شد که چه منظوری از این ملاقات دارد ، سید شریف حاجت و مطلب خود را اظهار داشت مورد قبول واقع شد ، سید از مجلس و زیر برخواست و با همان تجلیل و احترامیکه وارد شده بود بیرون رفت - طولی نکشید سید مرتضی برادر سید رضی وارد مجلس شد ، فخرالملك مختصر احترامی بجا آورد ومشغول کار خود شد ، پس ازمدتی روبسید مرتضی کرد که چه حاجتی دارد ، سید مطلب خود را گفت وبا انجام مقصود از

مجلس برخواست ورفت.

ابوحامد میگوید من از این دو برخورد متفاوت نسبت به دو برادر تعجب کردم گفتم ـ دولت وزیر برقرار باد ـ سید مرتضی مردی بزرگوار ، فقیه ، متکلم ، صاحب علوم و معارف بیش از برادرش معروف است درحالیکه سید رضی ادیب و شاعری بیش نیست ، این اختلاف در تجلیل و احترام لابد علتی دارد که من میخواهم آنرا بدانم ، فخرالملك جواب میدهد اینجا باش تا مجلس خلوت شود علت وسبب را خواهی دانست ابوحامد میگوید من درمجلس وزیر بودم تا ارباب حاجت واطرافیان همه رفتند و مجلس خلوت شد جز من و او کسی نبود ـ غلامی از غلامان خاصه را طلبید گفت : برو دونامه که درصندوق فلان نشان گذارده‌شده بردار‌بیاور ، هردونامه جلووزیر گذارده شد رو به ابوحامد کرد گفت این‌نامه یکی ازسید رضی است دیگرازسید مرتضی‌دردوموضوع باین تفصیل که ؛ خداوند فرزندی به سید رضی داد من برای چشم روشنائی هزار دینار بخدمت اوفرستادم و مکتوبی نوشتم که این هزار دینار لایق شما نیست بلکه هدیه قابله است ، تمنای قبول آنرا دارم.

این است جواب سید رضی: (اننا اهل بیت لا یطلع علی احوالنا قابلة غریبه ، وانما عجائزنا یتولین هذاالامرمن نسائنا ولسنا من یأخذن اجرة ولایقبلن صله) ترجمه این دو سطر نامه که از دماغی بزرك وهمتی عالی وحسب ونسبی شامخ تراوش کرده این است :

ما خاندانی هستیم که هیچ قابله بیگانه بر حالات خصوصی ما آگاه نیست پیر زنهائی درخاندان خود داریم که مباشر امرقابلگی میشوند و زنان ما را مساعدت میکنند وما ازکسانی‌نیستیم که مزد واجرت بگیریم یا صله وهدیه بپذیریم

ازفحوای نامه پیداست که شریف سید رضی هزار دینار هدیه یا چشم روشنی را از وزیر قبول نکرده ورد نموده.

فخرالملك به ابوحامد گفت . موضوع نامه سید مرتضی این است که ما برای کشیدن آب نهرعیسی برروی املاك و مزارع پولی برصاحبان اراضی‌تقسیم کردیم که‌با اقساط ازآنها گرفته شود ، از جمله صاحبان اراضی یکی‌سید مرتضی‌است که فقط ۲۰ درهم

که یکدینار است به او میرسید، این است نامه او بگیر و بخوان.

ابوحامد میگوید: نامه سید مرتضی را گرفتم خواندم قریب صد سطر نامه نوشته بود، همه خضوع و خشوع وشکایت از روزگار و دست تنگی برای ندادن ۲۰ درهم که ارزش آن یکدینار است.

نامه را که خواندم فخرالملك گفت: هردونامه دوبرادر را دیدی تفاوت اخلاق وروحیه آنها را شناختی، آیا هرد وشایسته همان اندازه احترامی نبودند که به آنها کردم.

منظوراز نقل این حکایت این بود که در دوره طلائی و نهضت علمی جهان اسلام که شیرازهم یکی ازمراکز دانش و هنر شناخته میشد و پایتخت پادشاه معارف پرور و هنر دوستی چون امیر عضد الدوله دیلمی بود. اخلاق ومعنویات و ملکات فاضله و همم عالیه هم ترویج میشد و صاحبان ملکات حسنه، ارباب تقوی و فضیلت را بیش از صاحبان دانش تجلیل واحترام میکردند

حکایت فوق یکی از آن نمونه هاست که وزیر بهاء الدوله نسبت به سیدین شریفین در یك مجلس منظورداشته، ملاکی بدست میدهد که وقتیکه با شخصیت بزرك ومظهر شرافت وحسب ونسبی چون سید مرتضی (علم‌الهدا) اینطور رفتار شود با اشخاص دیگرچگونه رفتار میشده، وافراد عاری از همت وعلونفس گرچه دارای علوم اولین و آخرین هم بوده اند آن قدروارزش واقعی رادرانظار بزرگان ودرباریان فهمیده وسنجیده وباریك بین نداشته‌اند،

روزگار ما که از قرنی باینطرف تا این درجه سیاهی وتباهی رسیده و بر جامعه ما روح تملق و چاپلوسی و نفاق و دروغ و دنائت طبع وپستی و فرومایگی، بر ملکات فاضله و صفات حسنه و روح غیرت و مردانگی وعلو طبع مستولی شده و مفاسد ماده پرستی و منفعت جوئی تقوی و فضیلت و قناعت را پامال نموده است، برای فساد دستگاه حاکمه است که بحکم الناس علی دین ملوکهم، بازار تملق و دنائت طبع و گدا صفتی وسورچرانی رواج یافته و ورق پاره های مبتذل و هرزه درائی وهرزه نوشتن و

فحش دادن و به آبرو و حیثیت و شرافت اشخاص دست انداختن خریدار پیدا کرده .

اگر دولت برای تحکیم مبانی اخلاقی و حفظ کیان جامعه که برپایه ملکات فاضله باید استوار باشد . توی دهن افراد هرزه گو میزد ، زبانهای فحاش را میبرید ، و قلمهای هرزه نویس را می شکست و این سفره های گدائی را که بقیمت آبرو و شرافت اشخاص پهن شده میپیچید و تیپ چاقو کش را که بسر نیزه قلم بجان مردم افتاده اند تسلیم دادگاه و سپس زندان مینمود ، گلزار ادب و بوستان معارف از این خس و خارها پاك میشد و این لکه های عار و ننك از صفحات مطبوعات و انتشارات ما که نماینده افکار و روحیات ملت هستند نابود و زدوده میگردید ، و بجای آنها مردان فاضل و با تقوی وارد معرکه میشدند و دوره طلائی از پس این ابرهای تیره و متراکم طلوع میکرد .

اغاز دوره طلائی ، ظهور آزادی فکر، طلوع ستارگان علم و دانش

دوره طلائی در تاریخ هرملت به آن دوره اطلاق میشود که فکرها و دماغهای مستعد ازقید و بند تقلید و عادات موروثی آزاد شده بنای بحث و درس و تحقیق و جدال و اصطکاك گذاشتند و از آن اصطکاك برقهای حقایق جستن کرده و نهضتی آغاز شده کاروانی ازمعارف درشعاع آن برقها براه افتاده ، علم و دانش و فضیلت و تقوی خریدار پیدا کرده خلفا و سلاطین و امرا و وزرا و بزرگان در ترویج دانش و بینش و تربیت علما و فضلا بریکدیگر سبقت میگرفتند ، دربار و دستگاه و قلمرو خود را بجمع آوری کتب و تأسیس مخازن علمی و دارالحکمه و تشویق و تجلیل و تربیت ارباب دانش و بینش و هنر از هردین و هر مذهب بدون تعصبات دینی و مذهبی زینت میدادند .

این دوره از قیام و طلوع دولت عباسی آغاز شد و در عهد دو خلیفه دانشمند و عام پرور هرون الرشید و مأمون که دورهٔ خلافت اورا (عصر المأمون الذهبی) میگویند بسرحد کمال رسید.

دراین دوره بود که فکر و زبان و قلم از دائره تنگ و محدود تقلید خشك و جامد بیرون آمده کتب علمی و فلسفی و طبیعی یونان و روم و ادبیات و اساطیر هندی و کارنامه‌ها

وخدای نامه های سیاسی و اجتماعی ایرانی بهمت و پشت کار چند تن از فضلای نامی ایرانی وعربی وعبری ومسیحی بزبان عربی ترجمه شد و زبان عرب گذشته از الهام آسمانی از آثار و افکار ملل متنوعه الهام گرفت، زبانی زنده و پرمایه گردید در مدت کوتاهی قلمرو نفوذ خود را درشرق وغرب جهان وسعت داد.

عشاق کتاب و دلباختگان تحقیق و مطالعه

کسانیکه با ترجمه و تألیف سروکاردارند میدانند که تألیف یا ترجمه یك جلد کتاب که قابل خواندن ومطالعه باشد چه میزان زحمت و پشت کارو بیخوابی واستقامت لازم دارد آنهم دردورهٔ که نه چاپ بوده نه چاپخانه نه وسائل اشاعه و انتشار با این حال پیدا است که چه عشق و علاقه، چه تحمل، چه صبروحوصلهٔ لازم است که آدم پس از هزارسال، پس ازهشتصد وهفتصد سال ازمردان نامی علم و کمال ومعرفت شناخته شود صدها مجلد کتاب درعلوم متنوعه متداوله ازاو بیادگار مانده باشد ومهندس زبردست وهنرور یکی از پایه های تمدن اسلامی بشمار برود.

چند تن ازاین مردان نامی که ازرجال برجستهٔ قرن سوم هجری هستند، معروف بعشاق ودلباختگان کتابند دررأس آنها ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب بصری ملقب، (جاحظ) است، هیچ کتابی بدست اونمی آمد جزاینکه ازاول تا آخرآنرا بدقت مطالعه میکرد ازهرنوع وهرفن که بود، دکان اشخاصی را که شغلشان استنساخ وصحافی وتنظیم کتب بود و به آنها وراقین میگفتند کرایه میکرد وشبها درآن بیتوته مینمود که هرکتابی را بخواهد دردسترس او باشد.

مورخین وعلمای رجال درشرح حال جاحظ نوشته‌اند که ـ عشق وعلاقه جاحظ بکتاب بجائی رسید که عاقبت جان خود را درراه عشق بکتاب داد باین کیفیت که عادت اواین بود که کتب را دسته میکرد ومثل دیوار درچهارسمت اطاق خود روی هم می چید ودرمیان آن چهاردیوارمی نشست ومشغول مطالعه میشد.

یکشب کتابی را اززیردیوار کتاب بیرون کشید، دیوار کتاب برروی اوفروریخت وچون آدمی علیل وناتوان بود نتوانست خود را اززیرآن بارسنگین نجات بدهد وزیردیوار

دیوار کتاب جان سپرد و سر دره معشوق گذاشت.

دیگر از رجال عشاق کتاب فتح بن خاقان است از بزرگان نامی دارالخلافه که معاصر با خلیفه متوکل عباسی بود، در آستین فراخ جبه خود چند جلد کتاب پنهان میکرد که در محضر متوکل هر گاه فرصتی میافت یا برای حاجتی بیرون میرفت کتاب را از آستین بیرون میآورد ومشغول مطالعه میشد.

اسمعیل بن اسحق قاضی درشرح حالش نوشته‌اند هیچوقت اورا ملاقات نکردند مگر اینکه کتابی را مطالعه میکرد یا ترجمه میکرد یا استنساخ مینمود

سجستانی محدث لباده‌ای دربرداشت که یك آستین آن فراخ و دیگری تنگ بود، سبب را از او پرسیدند گفت آستین فراخ برای کتاب و به آستین دیگر حاجتی ندارم.

علی بن یحیی منجم از رجال دربار خلفا در یکی از قراء خود خزانه کتابی تاسیس نموده بود که آنرا خزانة الحکمه میگفت، طلاب علم از هرجا و هر ناحیه به آن مخزن میآمدند مدتها در آنجا میماندند از انواع علوم وفنون استفاده میکردند مخارج آنها درطول مدت بعهده مؤسس کتابخانه بود.

ابو معشر منجم از خراسان بقصد حج براه افتاد اندکی از علم نجوم آگاه بود چون گذارش بکتابخانه علی بن یحیی افتاد از سفر حج منصرف شد وارد خزانة الحکمه گردید از جمع آوری آنهمه کتاب درفنون مختلفه حیرت نمود حج را فراموش کرد، غرق در مطالعه شد، علم نجوم را بحد کمال رسانید دین وحج و اسلام را بر سر عشق کتاب نهاد

حبش بن معزالدوله دیلمی بر برادر خود امیر بغداد یاغی شد پس از مغلوب شدن اموالش را مصادره کردند از آنجمله ۱۵ هزار جلد کتاب بود که بکتابخانه امیر بغداد انتقال دادند.

درسال ۳۵۵ دسته‌ای ازمهاجمین ریختند خانه وزیر ابوالفضل بن عمید را در ری غارت کردند شب که بخانه برگشت فرش نداشت که بر آن بنشیند یا کوزه که از آن آب

بنوشد، ابن مسکویه مورخ معروف دراینموقع خازن کتب ابن عمید بود، همین مسکویه شرح هجوم برخانه وزیر وغارت کردن هستی اورا حکایت میکند میگوید: ابن عمید که شب بخانه‌اش آمد چون هیچ در بساط نداشت ؛ ابوحمزه علوی ازخانه خود فرش ومایحتاج برای اوفرستاد ؛ دل وزیر دربین همه اموال وهستی او که غارت شده بودفقط متوجه دفاتر و کتابخانه خود بود چون درنزد اومالی عزیزتر ونفیس‌تر از کتاب نبود .

در دارالکتب ابن عمید از هرنوع کتاب در هر فن و هر رشته موجود بود که برصد بار حمل میشد ؛ تا مرا دید از حال دارالکتب پرسید که بچه حال است گفتم بسلامت ، جائی‌است که دستبردی به‌آن نتوانستند ، فوق‌العاده از این خبرخوشحال شد گفت : حقاکه تو پیك خوش خبری هستی، سایر خزائن همه عوض دارد اما این خزینه عوض نداشت .

سلطان نوح بن منصورسامانی صاحب ابن عباد رابرای تقلد امروزارت بدربارخود احضار نمود صاحب ازجمله عذرهائیکه برای قبول خواهش سلطان‌آورد این بود که حمل اموال اوبرای او مقدورنیست ، چون تنهاچهارصد شتربایدکتابخانه اورا حمل نماید مینویسند فهرست کتابخانه صاحب در ده جلد تدوین شده‌بود

سلطان محمود غزنوی که لشکربه ری کشید وبراموال صاحب دست یافت، این پادشاه خشك متعصب درمذهب امرداد هرکتابی درعلم کلام در کتابخانه صاحب‌بودبیرون آوردند همه را درآتش ریختند و سوزاندند!!

خلاصه ما اگر بخواهیم تنها در همین موضوع کتاب و کتابخانه و نهضت علمی عالم اسلامی وبهره بزرگ وآبرومندیکه ایرانیها ومخصوصاً فارسیها و شیرازیها دراین جنبش فکری وآثارقلمی داشتند ، رشته کلام را ادامه بدهیم مطلب بدرازا میکشد واز حوصله یك مقاله وچند مقاله بیرون است وتمهید این مقدمه برای چنین منظوری‌نیست همین قدرخواستیم بایادآوری چند نمونه ازآثار گذشتگان با افتخاری که چنان نهضت عظیم و دامنه داری را راه انداختند واساس و پایه‌آن کتاب و کتاب خانه و همت و پشت کار فضلا و دانشمندان و فتوت و کرم و نوازش بزرگان بوده ؛ با اوضاع امروزی و

این انحطاط علمی و اخلاقی مقایسه کنیم و عرق غیرت خوانندگان مخصوصاً دانش پژوهان وصاحبان ثروت را بحرکت دربیاوریم که بیدارشوند و متوجه باشند که روزگار ما هیچوقت باین سیاهی وتباهی نبوده وماهم ذاتاً و طبعاً باین خمودی و بیعلاقگی و مهملی نبوده‌ایم البته علل وجهاتی داشته وعوارضی برپیکراجتماع ما عارض شده که او را اینطور ضعیف و ناتوان نموده است

اگربخواهیم بذکرآن علل وجهات بپردازیم مطلب بدرازا میکشد و همه ذکر درد ومرثیه سرائی است باید درصدد دوا وعلاج برآمد.

اخوان الصفا

در قرن چهارم هجری که اختلافات مذهبی ومشاجرات علمی و منازعات فکری بین مذاهب اربعه و بین دین وفلسفه ومعتزلی واشعری ومتکلمی ومحدثی وعربی وشعوبی بسرحد کمال رسیده واختلاف بین صاحبان فکر وذوق روزبروز شدید ترمیشد ، چندتن ازبزرگان علم ومعرفت که سطح فکرشان مافوق محیط فکری آنروزی بود ، هریك از جائی در یکجا گردآمدند ؛ چون همه همفکر وهم افق وهمدرد بودند ، همت گماشتند افکارخود را دریك قالب ریختند ، برای برافکندن اینهمه اختلاف والتیام بین دین و فلسفه ، محرمانه بنوشتن چند رساله پرداختند وبا وسائل مرموزی دراقطارعالم اسلامی آن مجموعه از رسائل را اشاعه دادند .

شماره‌آن مجمع وشخصیت آنها باهمه تحقیقاتی که شده است هنوزدرست معلوم نیست واین چند تن ازشخصیات مرموزتا امروزدرپرده استتارمخفی هستند ، این مجمع را اخوان الصفا وآن رسائل را بهمین نام (اخوان الصفا) میگویند ، برای شناختن این اشخاص تحقیقاتی شده وچند نفری بحدس وتخمین وپاره قرائن نام برده شده‌اند که از جمعیت اخوان‌الصفا بوده‌اند ، ولی چنانچه گفتیم ازحدود احتمال وتخمین تجاوزننموده و همین نکته بزرگتر دلیل براتحاد روحی وهمفکری وصمیمیت و فداکاری آنها در راه هدف ومقصودی است که در پیش گرفته بودند .

البته من مدعی نیستم که چنان افرادی وچنین مجمعی داریم ولی میتوانم بگویم

نسیمی از آن مجمع اخوان‌الصفا باین جمعیت کوچك چند نفری ماوزیده وروحی از آنها بقالب اینها دمیده شده که بسراغ هم رفته ویکدیگر را پیدا کرده و گرد هم جمع آمده وبا در نظر گرفتن اوضاع حاضر انحطاط فکری وعلمی وادبی وغلبه عالم مادی برجهان معنویات درصدد برآمدند که درحد توانائی خود کاری بکنند و گوشهٔ ازاین پرده تاریك را بالا بزنند وراهی برای نفوذ روشنی باز کنند، این جمعیت چندنفری برخلاف مجمع اخوان‌الصفا نه مرموزند ونه مخفی ونه چیزی میگویند ومینویسند که مخالف با مذاق وفکر عمومی باشد ونه پا در کفش مذهب ودیانت کرده‌اند، هیچ هدفی جز اشاعه علم وادب وترویج معنویات ندارند؛ اینها همت گماشته‌اند که آثار گذشتگان ما تقدم و ما تأخر را ازمردان علم وادب وفضل ودانش و ذوق وقریحه را زنده کنند ونام آنها را جاوید نمایند اینها تصمیم دارند که شهر شیراز ازاین شهریکه بدارالعلمی معروف ومرکز ذوق وادب و مهد بزرگان وصاحبدلان بوده؛ با رشته های علمی و فرهنگی بشهرهای کشور ایران و کشورهای خارجی پیوند نماید، وارباب فضل و هنررا بسوی خود جلب کند و همان رواج ورونق علمی وادبی دیرین راتجدید نماید.

این جمعیت کوچك که بکانون دانش شناخته میشود از افراد ومجامع ادبی وهنر دوست و دوستان دانش ازهرطبقه استمداد میکند که بوسائل مادی ومعنوی دراین راهی که درپیش گرفته است اورا مساعدت کنند، زیربغل اورا بگیرند بانتشار اولین آثارما ما را بهتر خواهند شناخت که بوئی ازسیاست وافکار سیاسی این مجمع را آلوده نکرده، جز علم وادب ودانش وترویج معنویات واخلاقیات هدفی ومنظوری ندارد.

این جمعیت درد جامعه را تشخیص داده وعلاج ودوای آنرا جز تزریق سرم دانش وبینش وادب و هنر چیز دیگری نمیداند؛ با ما ارتباط بگیرید، در این هدف مقدس و عالی ما را مساعدت کنید ومطمئن باشید که ما جز ترویج علم و ادب و رونق کالای دانش وبینش وحفظ آثار علمی گذشتگان و تشویق نسل معاصر بتحصیل فضیلت وملکات فاضله هیچ مقصد ومنظوری نداریم وازخداوند عالم درپیمودن این راهی که در پیش گرفته‌ایم توفیق میطلبیم.

علی سامی

مقام دانش در ایران باستان

و مجامع علمی

لو كان العلم معلقاً بالثريا لناله رجال من فارس

حضرت محمد (ص)

اگرچه استاد ارجمند ونویسنده زبردست آقای استخر در مقدمه شیوائی که مرقوم فرموده‌اند و ازلحاظ خوانندگان عزیز گذشت درباره پایگاه بلند دانش وارزش دانشمندان در گذشته ایران پس از اسلام تا آنجا که مجال گفتگو وقلمفرسائی بوده‌است داد سخن را داده وبرآن حدیث نتوان چیز دیگری افزود و امیدوار است که دنباله آن درمقدمه نشریه بعدی کانون دانش مرقوم و ازلحاظ شریف خوانندگان بگذرد . این خدمتگزار برآنست که سبب پیدایش و تشکیل کانون دانش ومنویات اعضای دانشمند و محترم آنرا باطلاع علاقمندان برساند. قبل ازشروع بموضوع لازم میداند شمه‌ای ازسیر دانش و مقام دانشمندان وتلاش دانشجویان از گذشته‌های خیلی دور ایران وفارس بطور خلاصه بیان نماید

خوشبختانه ما ازنژادی هستیم ودر کشوری نشو و نما نموده‌ایم که پیشینه دانش وتمدن وصیت شهرت آثار فضلی وهنریش ازهزاران سال پیش تاکنون نه تنها موردتحقیق وتأیید وتحسین دانشمندان جهان قرار گرفته بلکه دربسیاری از موارد آنان را بحیرت و شگفتی انداخته است و با آنکه درد و حمله نابخردانه ووحشیانه اسکندر وعرب تمام کتب و اسناد وآثارعلمی‌ما دستخوش خشم و کین وتاراج مهاجمین یغماگر و بی‌انصاف گردید و عمداً درنابود ساختن آثارهنری و فرهنگی و ایذای دانشمندان و حتی سربه نیست کردن آنها کوشیدند بازنتوانستندنورجهان آرای دانش‌مشرق را که‌قرنهای متمادی درسرزمین ادب پروروودانش خیز ایران‌شعله ورشده و حدکمال خود را می‌پیمودخاموش سازند وبمحض پیدایش فرصت و فراهم شدن موجبات و آزادی فکرو عمل بجمع‌آوری

دانشوران وتدوین کتب وتأسیس مجامع علمی میپرداختند وچراغی را که بضعف میگرائید ازنو فروزان میساختند.

ازملاحظه نقش و نگاروبدایع وظرائف آثارهنری واشیاء سنگی وفلزی وسفالی فلات ایران که درنتیجه بررسیهای علمی و کاوشهای نیم قرن اخیر بدست آمده وپیشینه آنها تاهزاره پنجم پیش ازمیلاد برآورد شده بخوبی میتوان دریافت که ازهفت هزارسال قبل دردل ساکنین این آب و خاك چه نوردانش ومعرفتی شعله وربوده و با چه مدنیت عالی ومتینی سروکارداشته‌اند. نتیجه آن دانائی ظهور هنراست بدان صورتی که امروز بقایای آثارآنها تا بنظرمامیرسد غرق درشگفتی وتعجب وتحسین میشویم.

یك فصل اوستا اختصاص به دانش دارد

یکی ازمدارك زنده وغیرقابل انکاری که از ارج و پایه دانش در گذشته های دورما صحبت مینماید مندرجات کتاب دینی زردشت است که یك فصل مشبع و مهم آن بدانش (چیستا) اختصاص داده شده است.

یشت شانزدهم اوستا درستایش ایزد دانش است. ایزد دانش مقامی بس ارجمند داشته و دربند دوم یشت۱۶ زرتشت خطاب بدانش «چیستا» میگوید: ای علم راست‌ترین مزدا آفریده مقدس، اگر تودرپیش باشی منتظرمن بمان واگردردنبال باشی بمن برس»(۱)

یکی ازخواسته های نیاکان دورما از ایزد توانا این بوده‌است که فرزندانشان دانا وباتربیت وفرزانه بارآیند ومعتقد بودند. روشنی ضمیروبینائی دل ازفروغ دانش حاصل میگرددوبرای همین خاطرفرزندان خود را از کوچکی بدبستان میفرستادندتاعلم بیاموزند وتربیت شوند وازآناهیتا(ایزددانش) میخواسته‌اند که درفرا گرفتن علم واندوختن دانش بدانها کمك نماید.

حکمائی که در اوستا از انها نام برده شده

درفروردین یشت بند۲۵ ازحکیمی بنام «سئنا» نام برده شده که حوزه درس داشته ودانشجویانی بگرد او جمع میآمده‌اند ونیزدر اوستا از یك پزشك ایرانی «تهرتیا» که دروندیداد اورا «بهی خواه نوع بشر» خوانده ذکری گردیده که او خواص گیاهان و

۱- یشتها تالیف استادپورداوود

نباتات را میدانسته و بوسیله آنها بیماران را معالجه مینموده است . در همان کتاب مذهبی که تاریخ آنرا تا سه هزار سال پیش تخمین زده اند از بسیاری امراض از قبیل تب های مختلف . مخملك . دنبل . خارش . ضعف اعصاب . لرز . سنگ مثانه وزخم و انواع دیگری از ناخوشیها نام برده شده که دلالت بروجود اطبای حاذقی مینماید که این دردها را تشخیص ومعالجه مینموده‌اند.(۱)

مداوای بیماران با شیره نباتات و گیاهها وجراحی دو کارعمده طبابت بوده است طبیب باید در محضر سایر استادان فن وحکما بمرحله آزمایش درآید و گواهی نامه بگیرد واگر سه بارمورد امتحان قرارمیگرفت ومردود میشدبرای همیشه ازشغل طبابت محروم میگردید.

ترتیب سال وماه و روز ونامگذاری آنها از یك اطلاعات عمیق نجومی و هیئت حکایت مینماید.

اهمیت دانش در زمان هخامنشیان

ازاین برحه اززمان که بگذریم پس‌ازآنکه خانواده هخامنشی درایران وشرق‌میانه شالوده‌یك‌حکومت بزرگ ودامنه‌داری‌را گذاشت که‌باحشمت‌ترین دولتهای زمان وجهان بود همانطور که درشکوه وقدرت وجهانداری سرآمد گردید درسایرشئون نیزراههای ترقی‌وتعالی راهموار نمود ، منجمله توجه خاص‌آنها باشاعه علوم وتشویق و تکریم دانشمندان و هنرمندان وتاسیس دانشگاهها وتشکیل مجامع علمی‌بود ، استعدادهابکارافتاد غریزه‌ها سربلند کرد وعالم فرهنگی‌نیز باتوسعه قلمرو کشوروسعت پیدانمود .

دانشکده‌های معروف زمان هخامنشیان

دانشکده‌پزشکی‌سائیس درجوارمعبد«نیت» که داریوش کبیر با پول خود وبدست یکی‌ازپزشکان مصری دایرنمودازدانشکده های معروف عهد باستان ویکی ازمراکزمهم فرهنگی‌جهان بوده است .

در دانشکده « سائیس» طبیب تربیت میشده و بتمام حوزه های امپراطوری اعزام

۱ـ صفحه ٤٦٥ کارنامه ایران باستان تالیف عباس مهرین

میگردیده و باز نوشته‌اند که درهمان شهر آموزشگاه بزرگ دیگری وجود داشته که کهنه را برای انجام مشاغل دولتی ودینی تربیت مینموده است.

قسمتی ازمطالب نوشته شده روی مجسمه دانشمند مصری معاصر داریوش کبیر بنام «اوجا گرزسنت»(۱) که خود مؤسس و مدیردانشکده پزشکی «سائیس» بوده است مربوط باقدامات داریوش برای تأسیس دانشکده نامبرده میباشد ودرتأیید آن کشف قطعه کاغذ حصیری است که روی آن جمله «من ازسائیس بیرون آمده‌ام »(۲) مرقوم گردیده است (نظیر آنچه را که امروزاطبای ما بروی تابلوهای خودمشعر بر نام دانشگاه یا بیمارستانی که از آنجا بیرون آمده‌اند مینویسند.)

دیگرازدانشکده های بنام دوره هخامنشیها نام‌این سه‌دانشکده درتواریخ مسطور است: برسیپا(۳) آرشوئی(٤) میلیتس(٥)

واما کتابخانه‌های معروف عهد هخامنشی: یکی کتابخانه دژنپشت یا گنج نپشت (قلعه نوشته ها) درتخت جمشید و دیگری گنج شیپکان یا شیزیکان جنب آتشکده آذرگشسب(٦) درآذربایجان وازاکرا(۷) نام محلی درهگمتانه نام برده شده که کتب و اسناد و دفاتر شاهی درآنجا مضبوط بوده است ولی آنچه محقق است اینکه درجوار هریك ازآتشکده های بزرگ ایران کتابخانه‌ای وجود داشته است. دانشکده پزشکی سائیس نیزدارای کتابخانه معتبری بوده‌است.

دژ نپشت تخت جمشید ظاهراً علاوه بر وجود تمام اوستا روی ۱۲ هزار پوست بزرگترین مخزن کتاب و نوشته های عهد هخامنشی بوده است که بهمراه حریق تخت جمشید یکسر بسوخت ونابود گردید.

۱- OUDJAHORRESNE ۲- ص۵۲٦ سیر تمدن در ایران باستان تالیف آقای دکتر بیژن

۳- BARSIPPA ٤- ARCHOE ٥- MILLETUS ٦- ADHUR GUSHNASP

بضم اول و فتح نون وسکون ش وس و ب یعنی خیره کننده آمده این آتشکده مخصوص آتش مقدس جنك آوران و شهرباران بوده‌است برای کسب اطلاعات بیشتری بصفحه ۱٤۱ کتاب آثارباستانی جلگه مرودشت تالیف نویسنده مراجعه شود

۷- AKRA

ازدفاترشاهی [1] وسالنامه‌های مدون ومضبوط که مورداستفاده‌دانشمندان‌ومورخین وسیاحان عهد قدیم قرار گرفته بسیار درگفته های تاریخ نویسان قدیم یاد شده است. «هردوت» که درك زمان هخامنشیان راکرده ازین دفاترشاهی صحبت میکند. «کتزیاس» طبیب ومورخ یونانی زمانیکه در دربار اردشیر دوم بوده است بهره‌های فراوان‌تاریخی وعلمی ازاین مخازن برده است. «دیودور» و «پلوتارك» نیز یادی ازآنها کرده‌اند. در کتاب استرباب‌ششم آیه«۱» تحت این‌مضمون «درآن شب خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکره تواریخ ایام را بیاورند تا آنرا درحضور پادشاه بخوانند. . . .» اشاره صریحی‌شده است.

مجامع علمی وفرهنگی‌در زمان هخامنشیان

ازوجودحوزه های علمی ومحافل فرهنگی درزمان هخامنشیان روایاتی است که ازآنجمله مجمع علمی همدان میباشد در این انجمن دانش یکصد تن از بزرگان فضل و کمال با معرفی و امضای شاهنشاه عضویت داشته‌اند وهمینطورفرهنگستان‌اردشیر درشهرسارد که ازفرزانگان و دانش پژوهان تشکیل میافته است.

خاندان هخامنشی خود اهل کمال ودانش پرور بوده اند «دیودور» مورخ قرن اول پیش ازمیلاد مینویسد که «داریوش‌بزرگ ششمین قانونگزارمصر بود وبادانشمندان مصری خوش رفتاری نموده وازآنها احکام کیش ورموزحکمت رافراگرفت وبقدری‌تبحر پیدا نمود که اوراالاحترام نمودند [2]» هرودت مینویسد که دختران کورش کبیرمخصوصاً «اتس‌سا»زن‌داریوش‌اول‌اهل‌ادب‌وصاحب کمال‌بوده‌است پلوتارك نوشته است که فرزندان اردشیر فلسفه و علوم مغی (ماژیك) را ازدانایان آن علوم فراگرفته بودند. درکتاب استرباب اول آیه۱۳قسمتی است که ازمجالست ومحاورت شاه با حکیمان صحبت‌مینماید درآنجا نوشته شده که پادشاه (اردشیر) بحکیمانیکه اززمانها مخبر بودند تکلم نمود زیرا عادت پادشاه باهمه‌کسانیکه بشریعت و احکام بودند چنین بود.

۱— دفاترشاهی را درزمان هخامنشیان دیفترای بازی لی‌کای DIFTERAI BAZILICAI که ترجمه‌آن بفارسی امروز (دفاترشاهی) مشهود نامیده‌اند ۲— ص۴۰۶ ایران نامه تالیف آقای عباس مهرین

نتیجه این مجاهدات وفراهم کردن وسائل وتوجهات خاص شهریاران هخامنشی بدانش، علو سطح فرهنگی ایران در قرنهای پیش ازمیلاد است که بعضی ازمحققین منجمله دکتر الگود[1] یکی ازپزشکان ودانشمندان انگلیس معتقدند که ترقی علم پزشکی در ایران پیشتر از یونان بوده است دانشمند نامبرده برحسب تحقیقاتی که نموده می نویسد که یونانیها درقرن هفتم پیش ازمیلاد پیشرفت چندان قابل ملاحظه‌ای درعلم طب نکرده بودند ولی در قرن پنجم یعنی دویست سال بعد این علم بغتتاً توسعه زیادی پیدا کرد و او این ترقی وتوسعه را دراثر اختلاط با ایران و استفاده از منابع علمی ایرانی میداند و ثابت کرده‌است که عبارت بند هشن از نوشته های هیپو کراتس (پری هبدمدن) [2] قدیمتر وبسیاری از عبارت بند هشن درآن ترجمه شده است [3] ارسطوفلسفه وحکمت حکمای ایرانرا از حکمت وفلسفه مصر قدیمترمیداند وبرحسب تحقیقات علمی علمای فن «سیر تکامل عرفان درنزد حکمای یونان درآغازازسرچشمه حکمت زردشت آب خورده‌است[4]» ونوشته‌اند که فیثاغورس حکیم یونانی نزد دانشمند ایرانی بنام زردشت درس خوانده و هم ۱۵ تن دانشمندان ایرانی بودند که بقول هردوت ازطرف داریوش بزرگ برای نقشه برداری کرانه های جنوبی اروپا مأمور گردیدند.

بنا براین بطوریکه گفتیم درتمام شئون علمی اعم ازتاسیس دانشگاهها و کتاب خانه ها تشکیل انجمن های دانشوران واعزازدانشمندان و تشویق هنرمندان کوشا بوده‌اند وازهمین لحاظ است که بسیاری ازفنون ایرانیان باستان از قبیل سد بندی ، حفر ترعه ها ، ایجاد راهها . احداث قصورمجلل وزیبا و باغستانهای شاهی مورد اعجاب و تحسین مورخین وسیاحان یونانی که درآن عهد بایران آمده‌اند گردیده است . دست زدن بچنین کارهای محیرالعقول وهمچنین تحصیل دردانشکده ها و فراگرفتن طب وحکمت مستلزم داشتن مایه علمی وتحصیلات عمیق میباشد تاطالبین آن علوم بتوانند ازآن خوان گسترده بهره بردارند ودرك مطالب مهمه ومتنوعه را بنمایند و نتیجه آن معلومات و مکتسبات

---

۱ — ELGOOD　　۲ — PERI HEBDOMADON

۳ — پاورقی ص ۳۲۸ سیر تمدن و تربیت در ایران باستان تالیف آقای دکتر بیژن　　۴ — BOUSSET

را با ایجاد سدهای بزرگ و حفر کانالها و احداث کاخهای زیبا و تشکیلات منظم کشورداری ظاهر سازند.

دانش درزمان ساسانیان

در دوره درخشان ساسانی نیز با آنکه کتب و آثار علمی فراوان آن، قسمتی بدست حوادث روزگار وبخش مهم دیگر به امر خلیفه وقت و بدست امرای عرب معدوم گردید باز طبق مدارك موجوده می بینیم که جنبش های علمی وتاسیس مکاتیب و دانشگاهها در اثر علاقه شهریاران ساسانی ساکت نشده بلکه بمراتب بیش از دوره هخامنشی نسبت به نشر علوم و اعزاز دانشمندان وترفیه حال آنان توجه مبذول داشته‌اند وروی‌همرفته آن دوره اهمیت شایان ملاحظه ای داشته است

ابن الندیم مینویسد: که اردشیر مؤسس دولت ساسانی برای جمع آوری کتاب های پراکنده شده ایران و قسمتهائی ازاوستا که بدیگر کشورها رفته و ترجمه شده بود دانشمندانی بهند و روم و دیگر ممالك فرستاد تا آنچه را که ممکن است گرد آوری وتدوین نمایند بعد از اوجانشینش شاپور اینکاررا دنبال نمود و دستور داد تا آن کتاب ها را به پهلوی ترجمه و دردسترس دانشمندان قرار دهند و بعلاوه از جلب دانشمندان خارجی ابانداشته وچند پزشك یونانی برای تعلیم علم پزشکی بدربار جلب نمود.

پدرمانی پاتك یکی ازفضلای معروف ومقرب دربار اردشیر ساسانی بود. او فرزند خودرا طوری تربیت نمود تا ازلحاظ جنبه علمی جای مخصوص وبرتری رادردربارشاهان ساسانی اشغال نماید.

مانی درسی سالگی مردی فاضل ودرزمره دانشمندان قرار گرفت مرسوم دربار ساسانی چنین بود که درروز تاجگذاری و اعیاد رسمی دانشمندان نیزحتماً باید شرکت کنند و مقدم آنها تهنیت عرض نماید مانی در روز یکشنبه اول نیسان سال ۲۴۲ میلادی یعنی روزجشن تاجگذاری شاپور اول ازطرف گروه دانشوران حاضردرجشن مأمورعرض تبریك وتهنیت گردید و اتفاقاً درهمان روزبود که ضمن عرض شادباش تاجگذاری مبانی آئین خود را بابیانی فصیح و گیرا بحضورشاهنشاه تقدیم داشت.

تنسر هیربذان هیربد یکی از دانشمندان معروف فارس درعصر ساسانی است با آنکه پدرش یکی ازشاهان محلی فارس بوده معهذا بفضل وکمال گرائید و از وزراء و مشاورین بافضل ومقرب دربار اردشیر گردید وی همان شخصی است که بهمراهی عده‌ای از دانشمندان روحانی برای جمع آوری وتدوین اوستا کوشش فراوانی نمود.

آگاثیاس مورخ یونانی باآنکه ازمخالفین انوشیروان بوده نتوانسته است مراتب دانش پروری وکمال دوستی او را نادیده انگارد وی اظهار تعجب و تحیر مینماید که پادشاهی با وجود اشتغالات بامور جنگی ومملکتداری چطور از آموختن فلسفه آنی غفلت نمی‌نماید و مینویسد که اورانیوس فیلسوف و پزشك بزرگ سوریه را بدربار خود جلب نمود تا ازوی حکمت وفلسفه بیاموزد.

درزمان همین پادشاه یعنی بسال ۵۲۹ میلادی ژوستی‌نیانوس امپراطور روم مدارس فلسفی آتنیه و اسکندریه ورها را بست و هفت تن از دانشمندان مدرسه آتنیه بدربار روآوردند. انوشیروان مقدم آنها را گرامی ومغتنم دانست وهنگام عقد قرارداد باژوستی نیانوس مخصوصاً یك ماده افزود که فلاسفه ودانشمندان نامبرده آزادی فکروعمل داشته باشند وبتوانند باوطان خودبر گردند. انوشیروان با حکمای فراری مباحثات فلسفی نمود و کتابهای فلسفه ارسطووافلاطون درزمان اوبزبان پهلوی ترجمه گردید وهمچنین کلیله ودمنه از زبان سانسگریت.

نظامی عروضی درچهارمقاله ضمن تقرب فضلادردربارشاهان ساسانی مینویسد «پیش ازاین درمیان ملوك عصروجبابره روزگارپیش چون پیشدادیان و کیان و اکاسره و خلفا رسمی بوده است که مفاخرت ومبارزت بعدل وفضل کردندی وهررسولی که فرستادندی ازحکم و رموز و لغز مسائل با او همراه کردندی ودرین حالت پادشاه محتاج شدی بارباب عقل وتمیزواصحاب رأی وتدبیر، وچند مجلس درآن نشستندی و برخاستندی تا آنگاه که درآن جوابها بر یك وجه قرار گرفتی وآن لغز و رموز ظاهر وهویدا شدی... پس ازاین مقدمات نتیجه آن همی آید که دبیرعاقل و فاضل مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی‌است ازترفع پادشاهی...»

دبیران دربار از بین فاضل ترین و کار آزموده ترین دبیران انتخاب میشدند .
ایران دیبهربذ (رئیس دبیران) که درحضر درخدمت شاه و درسفر ازملتزمین رکاب بوده‌است
ایران دیبهربذ از زمره وزرا و بعد ازمؤبد مؤبدان مقام ارجمندی داشته است. مؤبدان
نیز از دانشمندان و دانایان بوده اند که دستورات مذهبی و قوانین عرف را اجراء
می‌نموده‌اند

وظیفه دبیران دردیوان شاهی مشکلتر ازهمه بود چه که فرامین شاه، قراردادهاو
نامه های سیاسی ، ثبت وقایع روزانه ؛ تنظیم امور محاسبات کشور همه بعهده آنها بوده
که درکمال مهارت و با انشای خوب ازروی بصیرت میبایست تهیه وانجام وظیفه نمایند .

بسیاری ازاساتید ودانشمندان معروف عیسوی درقرن چهارم وپنجم همان ایرانیانی
بودند که بدین عیسوی گرائیده ازقبیل فرهاد[۲] رئیس دیر مارمتی درموصل (قرن چهارم)
ماراپای اول (اوائل قرن ششم میلادی) بولس پارسی[۳] رئیس حوزه روحانی نصیبین

ازدارالعلم های معروف آن زمان یکی مدرسه ای بوده است که بدست فیروز
شهریار ساسانی توسط بارسوما[٤] یکی ازاسقفان ایرانی در حدود سال ٤٥٠ میلادی در
نصیبین ایجاد گردید ، این مدرسه از مدارس معروف و مهم دوره ساسانی وتعداد طلاب
آنرا تا ۸۰۰ تن نوشته‌اند[٥]

دیگر جندی شاپور یا گندی شاپور[٦] است ، درخوزستان شمال شرقی شوشتر
فعلی شاپوراول آنجارا ساخت ودیگر شاهان ساسانی بروسعت وازدیاد کتابهای آن افزودند
وتا چند قرن بعد از اسلام نیزمرکز اشاعه علم و تدریس وفلسفه وطب وحکمت بوده و
ایرانیان درآن مدرسه درس پزشکی آموخته و بجای استادان رومی تدریس مینمودند ،
دربن دانشکده طب یونانی وایرانی و هندی هرسه تدریس میگردید.

بیشتر ازدانشجویان و دانش پژوهان مدرسه رها[۷] را (شمال غربی الجزیره)

۱- ERAN DIBHERBADH   ۲- APHRAATE   ۳- PAULUS PERSA

٤- BARSAUMA   ٥- ص۱۳ تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی تالیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفا

٦- گندی شاپور در اصل وه اندیوی شاه پهر (به ازانطاکیه شاپور) بوده است

۷- اورفا URFA یا ادسا EDESSA

ایرانیان دانشجو تشکیل میداده وازلحاظ اینکه بسیاری از طلاب آن مدرسه ایرانی بوده‌اند مدرسه رهارا (دبستان ایرانیان) مینامیده‌اند؛ از دانشمندان ایرانی که درین دبستان تحصیل کرده «آکاسیوس آرامی»(۱) بارسوما(۲) مئنای پارسی(۳) بولس(٤) ابراهیم مادی . نرسی ، ازالیاس رانوشته‌اند. دراواخر قرن پنجم میلادی این مدرسه بسته شدو شاگردان ایرانی بمیهن خود باز گشته ودرایران چندین مدرسه تاسیس نمودند که ازجمله ریو اردشیر درناحیه ارجان است ومئنای پارسی متولد شیراز دانشمند نامی درفلسفه ریاست آنرا داشته است .

نهضت علمی چهار قرن و خرده‌ای دوره ساسانیان و پرورانیدن دانشمندان و دایر نگاهداشتن مکاتیب و آموزشگاهها و کتابخانه ها ومعرفت دوستی ودانش پروری شاهان ساسانی سبب گردید تا پس ازسقوط دولت ساسانی د ر زمان اسلام نیز ایرانیان مشعلدار دانش ووسیله نشرعلوم بسایر نقاط متمدن وقت گردند . از دوره خلفای اموی که بگذریم خلفای عباسی چون پایه خلافت آنهابدست ایرانیان استوار گردیده بود و تحت نفوذوزرا ورجال علم پروروادب دوست ایرانی واقع شده بودند بتوسعه مدارس ومکاتب و تشویق فضلا و جلب علما و حکما همت گماردند و بطوریکه می بینیم بسیاری از علمای قرون اولیه اسلام ایرانیانی بودند که تحقیقات و معلومات خود را بزبان عربی انتشارداده‌اند و آنچه‌از کتابهای علمی وفلسفی و طبی‌ایرانی که بزبان سریانی‌یا پهلوی در گوشه وکنار باقی‌مانده بود ازز بان عربی‌ترجمه گردید وحقاً ازاینراه خدمت گرانبهائی بتوسعه‌تمدن وفضل دردنیای اسلامی نمودند.

نامی‌ترین دانشمند ایرانی دردربار ابوجعفر منصوربن محمد (۱۳٦-۱۵۸ هجری) عبدالله مقفع میباشد که جاه ومنزلت اودر دربارخلیفه رفیع و بسیاری ازکتب را از زبان پهلوی بعربی‌ترجمه نموده‌است.

دیگرازدانشمندان معروف ایرانی‌درزمان خلفابطوراختصار این اشخاص وفامیل های معروف را میتوان نام برد :

ACACIUS ARAMEEN — ۱ BARSAUMA — ۲ MAANADE PERSE — ۳
PAULS — ٤

۱ـ آل برمك (یحیی بن خالد ـ فضل ـ جعفر)

۲ـ خاندان بختیشوع (جبریل بن بختیشوع ـ جورجیس ـ علی بن ابراهیم) که نسلا بعد نسل رئیس دانشگاه جندی‌شاپور و پزشك مخصوص خلفای عباسی بوده‌اند جورجیس ابن بختیشوع دل درد شدید ابوجعفر منصور را معالجه نمود واو وی را رئیس دانشکده جندی شاپور نمود.

۳ـ فرزندان موسی بن شاکرمنجم (ابوجعفر محمد متوفی سال ۲۵۹ احمد وحسن) که درعلم نجوم وهندسه ومنطق تبحر بی‌نظیری داشته‌اند.

٤ـ خاندان نوبخت (ابوسهل یا خرشاذ ماه ـ شیما ذاه ـ اسمعیل ـ ابوالعباس ـ فضل وعبدالله وسهل وحسن (۱)

٥ـ علی بن یحیی معروف با بن المنجم کاتب مأمون ـ محمدبن عبدالملك ـ داوود بن سرابیون سلیمویه ـ بهرام بن مروان شاه ـ زادویه بن شاهویه ـ عمربن فرخان ـ بهرام هروی مجوس ـ محمد بن بهرام. (۲)

ابن خلدون مینویسد: که اکثر ازمفسرین ومدرسین نحووحدیث و کلام وفقه و اصول ایرانی بوده‌اند. هیچ ملتی چون ایرانیان (عجمان) بتدوین کتب و ترویج علم همت نگماشتند و فرمایش حضرت پیغمبر که اگر علم باکناف آسمان بازبسته باشد قومی ازاهل فارس برآن دست خواهند یافت کاملا مصداق پیدا نمود.

مجالست ومحاورت ونفوذدانشمندان ایران دراعراب طوری مؤثر گردید که همان طایفه با آنکه درصدراسلام دشمن کتاب بودند و کتابخانه های معتبرومعروف ایران و اسکندریه را آتش زدند وبه آب ریختند، در زمان خلفای عباسی کتب کتابخانه های شهرهای آسیای صغیروروم وآنقره را پس ازتصرف آن شهرها محفوظ نگاهداشته و ببغداد منتقل نمودندتا بزبان عربی برای استفاده طلاب ترجمه گردد.

نقل دوروایت زیر تفاوت مؤثرومحسوس این دوقسمت اززمان را یعنی افکارفاتحین عرب دربدوورود بایران واقدامات آنها پس ازاختلاط و کسب علوم وفنون و آداب ایرانی

۱ـ تاریخ علوم عقلی بعد ازاسلام تالیف دکترذبیح الله صفاص ۵۹و٤٦ ۲ـ ص۲۰ ادبیات مزدیسنا تالیف دکترمحمدمعین

بخوبی مشهود میگردد:

عبدالرحمن بن خلدون[1] که درسال ۷۳۲ درتونس تولد یافت ودرسال ۸۰۸ هجری درقاهره درگذشت در فصل معنون به «العلوم العقلیه واصنافها» مینویسد: «و بدانکه ما بین اممی که اخبار وتاریخ احوال ایشان بما رسیده است اقوامی که ازهمه بیشتر بعلوم عقلیه توجه نموده‌اند همانا دوقوم بزرگ قبل ازاسلام یعنی ایرانیان ویونانیان بوده‌اند... اما ایرانیان اهمیت این علوم عقلیه نزد ایشان بغایت عظیم بوده است و دامنه آن بغایت وسیع بمناسبت عظمت و فخامت دولت ایشان وطول مدت سلطنت آنان و گویند که این علوم بیونانیان ازجانب ایرانیان منتقل شده است وقتی که اسکندردارا را بکشت وسلطنت کیانیان را منقرض نمود و بر کتب وعلوم ایرانیان که ازحد وحصر بیرون بوده استیلا یافت ووقتی که مملکت ایران بدست عرب مفتوح گردید کتب بسیاری در آن سرزمین بدست ایشان افتاد، سعدبن ابی وقاص (سردار لشکر عرب) بعمربن الخطاب درخصوص آن کتب نامه نوشت ودرترجمه نمودن آن کتب برای مسلمانان رخصت طلبید، عمر به او نوشت که آن کتب را درآب افکنید، چه اگر آنچه درآنهاست راهنمائی است خداوند ما را برهنما تر از آن رهنمائی کرده است واگر گمراهی است خداوند مارا ازشر آن محفوظ داشته است لهذا آن کتب را درآب یا درآتش افکندند وعلوم ایرانیان که درآن کتاب مدون بود ازمیان رفت وبدست ما نرسید.»

ابوریحان بیرونی نیز که در۳ ذی‌الحجه ۳۶۲ درخوارزم تولد یافت و دردوم رجب ۴۴۰ هجری درغزنه درگذشت درخصوص وطنش خوارزم که یکی از ایالت های ایران قدیم بوده درآثارالباقیه مینویسد: چون قتیبه بن مسلم ثانیاً خوارزم را پس ازمرتد شدن اهالی آن فتح نمود اسکجموك را برایشان والی گردانید .... و قتیبه هر کس را که خط خوارزمی میدانست وازاخبار واوضاع ایشان آگاه بود و ازعلوم ایشان مطلع بکلی فانی ومعدوم الاثر نمود وایشانرا دراقطار ارض مشرق ساخت ولهذا اخبار واوضاع ایشان بدرجه‌ای

---

۱ ـ نقل ازصفحه ۲۱ جلد دوم یشتها تألیف استاد پورداود عبارات ابن خلدون بزبان عربی است که دانشمند فقید مرحوم علامه قزوینی عین آن عبارت را با ترجمه فارسی آن از پاریس جهت استاد پورداود فرستاده است

مخفی ومستورمانده است که بهیچوجه وسیله‌ای برای شناختن حقایق اموردرآن‌مملکت بعد ازظهوراسلام بدست نیست .... »

و بازابوریحان درصفحه ۴۸ ازهمان کتاب گوید : « و چون قتیبه بن مسلم نویسندگان ایشانرا (یعنی نویسندگان اهالی خوارزم) هلاك نمود وهربذان (پیشوایان دینی) ایشانرا بکشت وکتب ونوشته های ایشانرا بسوخت اهل خوارزم امی ماندند ودراموری که محتاج الیه ایشان بود فقط بمحفوظات خود اکتفا نمودند وچون مدت متمادی گردید وروزگار دراز برایشان بگذشت امورجزئیه مختلف فیه را فراموش کردند وفقط مطالب کلیه متفق علیه درحفظ ایشان باقی ماند .... »

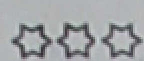
نتیجه همین دانائی وفرط کمال بود که سلیمان خلیفه اموی ناچار به ادای چنین جمله‌ای گردید : « عجبا ایرانیان هزار سال حکمفرمائی کردند وساعتی بما احتیاج پیدا ننمودند وما صد سال خلافت کردیم و یکساعت بی مساعدت آنها نتوانستیم زندگانی کنیم. » وبازهمان‌غرورملی و پیشینه‌تمدن ودانش‌بود که یکی‌از بزرگان ایران به امیرخراسان که عرب بود نوشت : « ما ایرانیان در پرتوعلم وخرد ورفتار شایسته چهارصد سال ازدنیا خراج گرفتیم وحال آنکه نه‌کتاب فصیح ومقدس‌آسمانی داشتیم ونه رسولی که فرستاده خدا باشد. »

فردوسی نیزدرمقوله علم ودانائی وتربیت فرزندان واهمیتی که شهریاران ایران به این گروه ازمردمان کشور میداده‌اند واهمیت مقام‌آنها درجامعه ودر باره اشعار زیادی که ذکرهمه یاحتی‌منتخبی‌ازآنها ازحوصله‌این‌مختصر مقاله خارج است‌دارد تنها چند بیت اورا ازفصل «خردمندی اردشیر» زیب گفتارخودمیسازد :

بلاغت نگه داشتندی و خط کسی کو بدی چیره بر یك نقط
چو برداشتی آن سخن رهنمون شهنشاه کردیش روزی فزون
کسی را که کمتر بدی خط ویر نرفتی بدرگاه شاه اردشیر
سوی کارداران شدندی بکار قلمزن بماندی بر شهریار
ستاینده بد شهریار اردشیر چو دیدی بدر بارمردی دبیر

نویسنده گفتی که گنج آگند | هم از رای او رنج پیرا کند
بدو باشد آباد شهر و سپاه | همان زیردستان فریاد خواه
دبیران چو پیوند جان منند | همه پادشاه بر نهان منند

ازهنرومعماری این دوره درخشان که دوره تجدید صنایع ایران پس ازانقراض هخامنشی است وقطعاً مولود همان عوامل مشروحه درفوق است چون با موضوع ما مناسبتی ندارد حرفی بمیان نمی‌آورد وشاید بتوان حدیث مفصل از این مجمل خواند.



گفتارمختصر بالا در باره علومقام دانش و اهمیت دانشمندان ودانش پژوهان و تدابیری که شاهان زمان برای جمع‌آوری وجلب دانشمندان و تأسیس کتابخانه و دارالعلم ها اتخاذ مینمودند نباید بعنوان بیان تاریخ تصور شود بلکه آنرا فهرست آنهم فهرست بسیارمختصری دانست زیرا قرنهای متمادی است که دانشمندان جهان دراین مقوله تحقیقات و کتابهای قطوروپرمغزی مستدل برمدارك و اسناد صحیح تاریخی روی آثارعلمی وهنری کشورعزیز ما ازگذشته های بسیاردورتا کنون برشته تحریر درآورده‌اند که ما را از ذکر آنها بی نیاز میسازد و بطور خلاصه میتوان گفت که هر کشوری باندازه استعداد ولیاقت خود ازروحی که عصروزمان باومیدهد استفاده مینماید وشخصیت خود را ظاهرمیسازد معلم واستاد زمان بیش ازهرعاملی درتنویرافکار یاخموشی آن مؤثروذی نفوذ است چنانکه دیدیم درعصردرخشان هخامنشی تا زمان مهیای رشد علوم وتکمیل فنون گردید حد اعلای عروج وکمال پیموده شد درعهد پارتها که دائر مداران زمان رغبت وتوجه قابل ملاحظه‌ای بنشرعلوم و بسط فنون نداشتند صاحبان دانش وهنر کمتر پرورانیده شد وهنرسیرنزولی کرد بازدردوران ساسانی جنبش علمی شروع گردید استعداد ذاتی ونبوغ فطری نژاد ایرانی ازحال رکود بدرآمد و بهمراه بسط قدرت ونفوذ امپراطوری علوم وفنون نیز به بسط وتوسعه گرائید بنابراین موجبات کارومشوق کمال ومساعدت محیط لازم است تا این نیروی خدادادی بحرکت درآید و دیگران را مستفیدسازد.

متأسفانه ما درعصری زیست میکنیم که دوره هرج ومرج علمی است نه راهی را

که پیش ازاختلاط ونفوذ رسوم وآداب ظاهری مغرب زمین میرفته‌ایم ودانشمندان بنامی که شهرت جهانی‌دارند‌پرورانده میشد میرویم ونه درحقیقت راهی را که ملل‌غرب‌میروند وروز بروز بر محیط اکتشافات واختراعات وتحقیقات علمی خود می افزایند میرویم .

در گذشته ازهمین اطاقهای تنگ وتاریك ونمناك مدارس قدیمه که درهرشهری یافت میشد با فقدان وسائل کار وکتاب وچاپ ومؤنه زندگی چه فضلا وحکما و مدرسین عالیقدری بیرون آمدند که یکی ازآنان را امروزاینهمه دبیرستان ودانشکده های مجلل وزیبای چند طبقه که درهرشهری بقدرکافی وجود دارد با همه وسائل وموجبات‌ممکنه نمی پروراند و همین چند نفر انگشت شمار محقق و دانشمند و نویسنده واستاد که امروزداریم یا بازتحصیل کرده همان مدارس قدیمه‌اند و یا برحسب استعداد ذاتی‌وقابلیت فطری ازروی عمق ومعنی رنج برده بد خوابی کشیده ومطالعه نموده وعمرعزیزرا برسر اینکار گذارده‌اند . علت آنست که معلومات دراین عصر بصرف داشتن برگ کاغذی است که تهیه‌آن بمراتب آسانتراز کسب یك معلومات عمیق و پرمغزی میباشد. ازطرف دیگر مشوقین کمال وشخصیت های مهم که دانش پروری آنها درهردورانی یکی از عوامل پیشروی دانش بوده‌است متأسفانه دراین نیم قرن اخیر کمتردیده شده و بی شك وضع زمان وتحولات جهان درفاصله این مدت که چندین بار دنیا را دستخوش حوادث مهم وتبدلات ساخته بی تأثیرنبوده است .

دراینجا یك قسمت تاریخی بیادآمد که شرح‌آن بیمناسبت نیست گفته شود : محقق‌اردبیلی (۲) یکی ازعلمای برجسته وبزرگ زمان صفویه ضمن نامه‌ای بشاه عباس خطاب « برادری » مینماید شاه عباس ازاین عنوان بقدری خوشحال گردید که گفت نامه رادر کفنش گذارند تادر روز واقعه بتولای آن و بهمت محقق اردبیلی از عتاب برهد .

همین حسن نظروارادت وقدرشناسی وتشویق ازفضلا باعث گردید تا دانشمندان عالیقدر و بی نظیری چون شیخ بهائی ـ حکیم شرف‌الدین شفائی ـ ملاصدرای شیرازی

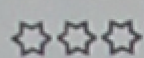
---

۱ ــ احمدابن محمد اردبیلی مشهور بمحقق اردبیلی ومقدس اردبیلی متوفی بسال ۹۹۳

میرداماد - میرفندرسکی - خواند میروسخن سرایانی چون هاتف وصائب وعرفی واهلی ووحشی درآسمان حکمت ومعارف وادب زمان صفوی جلوه گری نمایند.

و باز بیادم آمد که شیخ علامه ابوالفرج عبدالرحمن ابن جوزی ملقب بجمال‌الدین وصیت فرمود تا آب غسلشرا با تراشه های قلم که درحجره خود جمع کرده بود گرم کنند بروصیت اوعمل شد ومقداری تراشه زیاد آمد(۱)

این بود وضع طلاب ومعارف خواهان وآن بود سلوك معارف پروران ودانش پژوهان.



سبب تشکیل کانون دانش وبرنامه کارآن گروه

درطول مدت چهارده سال خدمتگزاری درتخت جمشید وافتخار آشنائی بابسیاری ازشخصیت های برجسته فرهنگی وعلمی کشورهای مختلفه جهان که برای دیدار تخت جمشید وزیارت زادگاه سعدی وحافظ آمده ومی‌آیند ملاحظه شد که دانشمندان کشورهای دیگرنه تنها شیرازرا یك شهر باستانی وتاریخی ومهد بزرگان دانش وهنر میدانند بلکه هنوزهمان عنوان دارالعلم را برای این شهرزیبای دلفریب قائل بوده و با کمال اعزازواکرام نام آنرا برزبان میرانند مخصوصاً چند تن ازشخصیت های بزرگ علمی معاصرازقبیل پروفسورهانری کربن مستشرق نامی فرانسوی که سالهای متمادی عمرخود را روی حالات وتألیفات دانشمند شهیرملاصدرای شیرازی صرف نموده(۲) وآقای پروفسوررومرمدیرآکادمی علوم وادبیات درشهرماینس که روی تاریخ زندیه تتبعات عمیق واطلاعات مبسوطی جمع‌آوری کرده وکتابی بزبان آلمانی نوشته است ودیگرمحققین ومتتبعین که ذکرنام آنها دراین مختصرمناسبتی ندارد پیوسته برای

---

۱ - جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن ابن‌الجوزی مؤلف کتاب المنتظم متوفی بسال ۵۹۷ که این وصیت را نموده ظاهراً سعدی درك محضر او را نکرده بلکه نوه او که همین لقب وکنیه و اسم را داشته ودر بغداد واعظ ومدتی محتسب بوده شیخ اجل سعدی اورا ملاقات کرده است ووصیت راجع بغسل وی با آب گرم شده باتراش قلمش ابوالفرج بزرك بوده که درحدود سی یا بیشترتألیف داشته است نه ابوالفرج دوم

۲ - این دانشمند در پائیز سال ۱۳۲۴ بعشق دیدارزادگاه ومدرس ملا صدرا (مدرسه خان) بشیراز آمد وازحسن تصادف براهنمائی همکارارجمندآقای حسام نعمت‌اللهی کتابی ازملاصدرا بخط خود او«کسراصنام‌الجاهلیه» در کتابخانه مرحوم حاج ذوالریاستین پیدا شد که مورد خوشوقتی کامل او گردید

تکمیل اطلاعات خود مایل بملاقات با شخصیتهای علمی شیراز بوده‌اند ولی متاسفانه مجمع ومحفل منظم علمی که بتوان آنها را بدانجا راهنمائی نمود وجود نداشته وانصافاً فقدان چنین مجامع و تشکیلات فرهنگی و علمی بدان معنی که انتظار میرود برای سرزمینی که روزگارانی بین تمام شهرهای ایران بدارالعلم مشتهر بوده است نقص بسیار بزرگی بوده‌ومیباشد، ازاین جهت این بنده‌ناچیز که خود مفتخر بشیرازی بودن هستم وعمری را بخوشه چینی ازخرمن ارباب دانش و فضل گذرانده وباسرمایه کم علمی و فهم وادراك ناقابل ومختصری که خدا مرحمت فرموده ازتالیفات وتحقیقات ومعلومات اربابان کمال وهنراستفاده نموده‌ام در صدد برآمدم ازدانشمندان و دانش پژوهان این شهر که در گوشه و کنازبسرمیبرند و هیچگونه داعیه‌ای نداشته و ندارند استدعا نمایم تا دور یکدیگرجمع گردند و تشکیل کانونی دهند تا مرعلاقمندان و دانش خواهان را بکارآید وديگران ازمحصول افکار ومعلومات آنان بهره ورگردند ، ازطرفی جمع آوری همه‌آنانیکه درمد نظربودند دربادی امر مشکل بوده بدین توهم که شاید خدای‌نکرده همان تصورراکه نسبت بسایرمجامع اجتماعی و اعمال نظر واعمال بی رویه‌کار گردانان آن متصورمیگرددنسبت‌بدین‌کانون وافرادآن که جزاشاعه مطالب مهمه علمی وتاریخی منظورخاص دیگری ندارد متصور گردد ، صلاح ندانست که تا یك قدم عملی‌ومطابق گفته خود برندارد مزاحم اوقات شریف سایردانشمندان گردد ازاینروبا چند تن از دوستان فرزانه و نویسندگان فاضل و سابقه دار مطلب را درمیان نهاد و در نتیجه هشت تن ازآنان که خود شایق تشکیل چنین مجمعی بودند دعوت این ناچیزرا اجابت فرموده ودرروزاول دیماه ۱۳۳۱ خورشیدی در بنده منزل حضور بهمرسانیدند وازآن روز ببعد درروزهای یکشنبه یك درمیان اکثراًبدورهم گرد میآیند ونسبت باجرای منویات کانون وبرنامه منظور کمال همکاری رااعمال میفرمایند.

برای اینکه خوانندگان عزیز وعلاقه مندان بهمکاری با اعضای‌کانون از روش این گروه مستحضر گردند قسمتی ازمنویات ومواد کارهای فرهنگی راکه امیدوار به اقبال وپشتیبانی‌سایر علاقمندان ودانشمندان میباشد و د راولین جلسه توسط این بنده

معروض وموردموافقت وتأییدآقایان عظام گردیده ذیلانقل مینماید:

۱ـ دعوت ازدانش پژوهان و دانشمندان ومحققین ومدرسین درهرشعبه واشخاص باذوق وهنرمند وهنردوست برای همکاری وشرکت دراجرای منویات انجمن

۲ـ نشروچاپ مقالات وتحقیقات علمی وفلسفی و تاریخی بوسیله روزنامه ومجله یانشریه و کتاب

۳ـ انعقاد مجالس سخنرانی و ایراد خطابه های علمی برای علاقمندان و طالبان دانش.

٤ـ تهیه شرح حال وسوانح زندگی و انتشارآثار و تالیفات شخصیت های علمی وادبی وفرهنگی وهنرمندان فارس اعم ازمتقدم یامتأخرین

٥ـ تجدید چاپ آثار وتالیفات واشعار و نوشته های دانشمندان ونویسندگان و گویندگان فارس که کمیاب یا نایاب گردیده و چاپ آثاری که تا کنون به چاپ نرسیده است.

٦ـ تجلیل وتقدیر ازشخصیتهای علمی وادبی وهنری که درگوشه وکنار بحال انزوا مشغول مطالعه وتحقیق وتدریس هستند

۷ـ تهیه محل مناسبی برای مرکزانجمن و بحث وفحص درموضوعات مختلفه علمی وادبی.

۸ـ تأسیس یك کتابخانه درمرکزانجمن برای استفاده اعضای انجمن و سایر علاقمندان ودانش پژوهان.

۹ـ پذیرائی ازشخصیت های برجسته علمی وفرهنگی داخلی وخارجی که بشیراز می آیند وآشنا کردن آنها ازنزدیك با اعضای انجمن

۱۰ـ ارتباط باسایرانجمن های فرهنگی وعلمی کشورولدی الاقتضا بامجامع علمی کشورهای دیگروتبادل نشریه.

۱۱ـ اتخاذ وسائل وتدابیر لازم جهت بالابردن سطح فرهنگی وعلمی وادبی وهنری فارس آنطوریکه منظورنظروزیبنده سابقه علمی وتاریخی شیرازمیباشد

۱۲ـ طرح مسائل مهم علمی وادبی بین علاقه‌مندان و دانشوران واتخاذ وسائلی جهة ترویج حسن خط مخصوصاً خط نستعلیق وتشویق هنرمندان ونقاشان وخطاطان

ولی چون اجرای تمام وحتی قسمت هائی از آن مستلزم هزینه های گزافی است که از استطاعت مالی اعضای انجمن خارج وبعلاوه فرصت کافی وطول مدت لازم دارد ازینرو برای اینکه یکقدم عملی درراه این منظور مقدس برداشته شود ، وبعلاقه مندان فهمانده شود که مقصود این دسته نشستن و گفتن وبرخاستن نیست در جلسه دوم تصمیم گرفته شد که هر کدام از آقایان گرام موضوعی را درنظر گرفته وبرای چاپ اولین نشریه بدفتر کانون مرحمت فرمایند تا بصورت نشریه‌ای چاپ و دردسترس علاقه مندان قرار گیرد

دانشمند ارجمند جناب آقای محمد رضا حقیقی که ازفضلای بی ریا وبی ادعای شیراز وازمترجمین ونویسندگان زبردست هستند وعمری را با دامن پاکی وصحت عمل درراه خدمت بفرهنگ شیراز وفارس مصروف کرده ترجمه کتاب « انسان وسرنوشت او تألیف آ گنل» را که بزبان انگلیسی نوشته شده تقبل فرمودند و بطوری که ملاحظه خواهند فرمود کتاب نام‌برده درنهایت سلاست و شیرینی کلام ورعایت امانت درترجمه که ازصفات خاص مترجم محترم است بفارسی ترجمه وحاضربرای چاپ گردید.

ازدانشمند فرزانه و محقق گرانمایه جناب آقای صدرالدین محلاتی که مراتب فضلی وادبی واصالت خانوادگی معظم‌له برآشنایان پوشیده‌نیست خواهش شد که تحقیقات دانشمندانه و گرانبهای خود راراجع «بدارالعلم شیراز» که کاملا با موضوع کار کانون دانش پارس ملازم‌است وقبلادر نامه‌شریفه گلستان که‌ازروزنامه‌های کهنسال کشورو۳۷سال متوالی بدون تعطیل تحت اداره مدیر دانشمند وعلاقمند آن نامه آقای گلستان منتشر میگردد انتشار پیدا نمود ، دردسترس کانون گذارندتاضمن نشریه اول چاپ شودمعظم‌له نیز این دعوت را پذیرفته مقاله نامبرده را باحواشی و مطالب مهم دیگری مرحمت فرموده که پس‌ازمقاله جناب آقای حقیقی ازنظرخوانندگان عزیز خواهد گذشت .

جناب آقای علی‌نقی بهروزی که‌ازنویسندگان معروف وازدبیران دانشمندشیراز میباشند واکثراً ازرشحات قلمی معظم له در روزنامه های شیرازمخصوصاً روزنامه وزین

پارس که بمدیریت دوست ارجمند آقای فضل الله شرقی درکمال نظم و ترتیب بامقالات سودمند منتشرمی گردد ، مستفید گردیده اند ، نیز متعهد شدند که شرح کامل حالات یگانه ادیب سخن سنج و قصیده سرای بی نظیرقرن اخیرقا آنی شیرازی را تهیه نمایند

جناب آقای دکترمحمد تقی‌میر استاد محترم دانشکده پزشکی شیراز که از جراحان و اطبای معروف و از حذاقت و درایت و فضل مغظم‌له اکثر ازمردمان شیراز برخوردارهستند راجع بمرض سرطان .

دوست‌دانشمندعزیزجناب آقای علی‌اکبر بصیری مدیرمحترم کتابخانه ملی‌فارس که ازمعاریف شیرازوسالهای متمادی خالصاً مخلصاً بفرهنگ فارس خدمت نموده ومی نماید وعلاوه برمراتب فضلی وفرهنگی سالهای متمادی در مراحل عرفان قدم میزنند . برحسب ذوق وسلیقه خود منظومه‌ای درباره اتم تهیه فرموده‌اند .

استاد ارجمند ونویسنده عالیمقام جناب آقای استخر نماینده محترم فارس درمجلس شورای ملی که‌مراتب فضل ودانش‌واثرات قلم‌سحارمعظم له اظهرمن‌الشمس‌است ودرحقیقت زیاست این کانون را دارند وحقاً میبایست دراین نشریه استفاده بیشتری از معلومات معظم له شده باشد ولی گرفتاریهای سیاسی واجتماعی تا حدی این موفقیت را محدود نمود ، با تهیه مقدمه فاضلانه ای که ازنظرخوانندکان گرامی گذشت نشریه اول کانون رامزین فرمودند .

همکار ارجمند و ادیب دانشمند گرامی‌جناب آقای فریدون توللی صاحب کتابهای رها والتفاصیل ونویسنده مقالات شیوا و ادیبانه‌ای که اکثرازمردمان اینکشور فریفته قلم شیرین ومبتکرانه واشعاردلنشین وی میباشند با اینکه دوراز یارودیارخود میباشند با ارسال یك غزل شیوا سهم خود را بکانون ادا فرمودند . بنده کمترین نیز بنابگفته شیخ اجل « ان‌لم اك راكب المواشی - اسعی‌لك حامل‌الغواشی » سعی‌نمود که یارشاطر آقایان گردد نه بارخاطر ، برحسب شغلی که چند سال است بعهده گرفته در نظر گرفتم تاریخچه‌ای از گذشته های روشن پارس ازپیش از تاریخ تا زمان اسلام تهیه نمایم تا همانطورکه درروزبیم وامید بدانرا به نیکان میبخشند اگر لغزشی درسخن بنده

دست داده که البته بی لغزش و اشتباه نخواهد بود. در پرتو نوشته‌های نغز و سودمند دانشمندان اعضای محترم کانون که ذکر آنها گذشت ، بکرم عمیم خود به بخشند و باین ناچیز خورده نگیرند .

کانون دانش پارس بعنوان یاد بود اولین سال تاسیس خود این کتاب را تقدیم علاقمندان مینماید و امیدوار است که باهمت و پشتکار و مساعی صمیمانه و مخلصانه اعضای فاضل و فعال خود بتواند آنرا با مطالب مفید و متنوعی که زیبنده خاك پاك پارس باشد چاپ و منتشر سازد و علاوه بر این نوشته‌ها، مطالب سودمند و متنوع و ترجمه‌های مهم دیگر و دواوین شعرای متقدم و متاخر و شرح حال بزرگان دانش و ادب این استان را گرد آوری نموده و امیدوار است با همکاری سایر دانشمندان و علاقه مندان شیراز و فارس چه آنانیکه در محل هستند و چه آنهائیکه قطع علاقه نموده و در تهران یا جای دیگر توطن اختیار کرده‌اند و این کانون بعضویت و همکاری و حضور آنان مفتخر خواهد گردید بتواند گامهای مؤثر و گرانبهائی در راهی که در پیش گرفته بر دارد و با فراهم شدن اوضاع مناسب و آرام و بهبودی وضع مالی خود قسمتهای مهم مواد برنامه را عملی سازد .

بر دانشمندان و اربابان ادب و کمال و هنر واجب است که ما را همراهی فرموده و بوسیله این کانون از معلومات و مکتسبات و تحقیقات خود همشهریان عزیز را مستفیض فرمایند و بر دانش پژوهان و متمکنین و دانش پروران فرض است که با کمك مادی و تقبل چاپ مطالب و وسائل تشویق و پیشرفت کار و از هم پاشیده نشدن این کانون را فراهم سازند .

علی سامی

فهرست مندرجات



منظره یکی از کاخهای شاهی درویرانه های شهر تاریخی استخر
هفت کیلو متری شمال تخت جمشید

انسان و سرنوشت او

تألیف آ گنل

ترجمه :

محمدرضا حقیقی

شیراز ـ آذرماه ۱۳۳۲ شمسی

چاپ مصطفوی

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

درچند ماه قبل، یکی ازروزها که برای ملاقات دوست عزیز ودانشمند خود، آقای علی اکبر بصیری رئیس کتابخانه ملی پارس رفته بودم، درضمن صحبت، رسالهٔ بزبان انگلیسی که تازه برای کتابخانه رسیده بود به بنده نشان دادند. چند صفحهٔ ازرساله مزبوررا همانجا برای ایشان خوانده وترجمه کردم وچون مطالب این رساله بنظرایشان جالب توجه‌آمد بنده را بترجمهٔ آن تشویق فرمودند.

رساله مزبوررا روزها که بکتابخانه ملی پارس میرفتم متدرجاً درهمانجا ترجمه کردم وآقای بصیری درترجمه‌آن نهایت مساعدت را باینجانب فرمودند وحتی تسوید و پاکنویس آنرا نیزخودشان برعهده گرفتند واشعاری ازعرفا، هرجا که با متن کتاب مناسبتی داشت درذیل صفحات یادداشت نمودند

بایداین نکته‌را یادآوری کرد که‌درترجمه این‌رساله‌نهایت کوشش‌بعمل‌آمده‌است که رعایت امانت بشود. و بهمین جهت ممکن است عبارات‌آن، آنطور که پسند خاطر خوانندگان باشد، سلیس وروان ازآب درنیامده باشد، ونیزممکن است بعضی‌ازمطالب آن با افکاروعقاید مذهبی خوانندگان سازگارنباشد. لذا از این حیث بر بنده خرده نگیرند و باین نکته توجه فرمایند که مندرجات این رساله عقاید و افکار نویسنده آن است و نه مترجم‌آن.

دوست دانشمند وفاضلم، آقای علی سامی مدیر بنگاه علمی تخت جمشید ومؤسس «کانون دانش» هم درتشویق بنده بترجمه این رساله برای انتشاردرنشریه «کانون دانش» سهم بسزائی داشته‌اند. و بنده با اعتراف باینکه ازفلسفه وعرفان اطلاع کافی و بهره‌ای وافی ندارم، واگرترجمه رساله «انسان و سرنوشت او» که بیشتر جنبهٔ عرفانی وفلسفی دارد، خوب ازآب درنیامده باشد بهمین‌علت است، ازخوانندگان محترم تمنی‌دارم هرجا بلغزشی برخورند غمض عین فرموده و بلطف خود ازآن درگذرند.

محمد رضا حقیقی ـ شیراز آذرماه ۱۳۳۲ شمسی

انسان و سرنوشت او

پیامی بدختران و پسران عصر جدید

این کتاب را بدختران و پسران عصرجدید که
خواستار این پیام بموقع بودند هدیه مینمایم
آ گنل

فهرست مطالب

۱ - مقدمه

از آنجائیکه همهٔ ما مظاهر و تجلیاتی از وجود واحد و منحصری هستیم، اگر بگویم کتاب بچهٔ حاضر، راجع به انسان و سرنوشت او، محصول شخصیت خود من است شاید خالی ازخود ستائی نباشد. ازطرف دیگر. ادعا نمیکنم که ازمکاشفات مخصوصی بهره‌مند شده باشم، که خوانندگان محترم، در صورتیکه بسطوح ومقاماتی برتر از مقام ناسوتی ارتقا یافته باشند، نتوانند ازآن برخوردار شوند.

ماهمه وسائط ووسائلی در دستگاه عظیم خداوندی هستیم؛ خواه خودمان واقف ومشعر براین حقیقت باشیم یا نه؛ **ماهمه اجزائی از یك کل بزرگ هستیم**؛ وهریك درمقام و مرتبهٔ که‌در اینجهان باختیار اواست، کاری را که ازوی، برای انجام**نقشه کونی** خواسته شده است، تعقیب مینماید.

شغل وعمل شما در اینجهان هرچه خواهد باشد، من وهمچنین تمام بشریت از اعمالی که شما انجام میدهید، مستفید خواهیم شد و بهمین نحو؛ کتاب حاضر نیز برای منظوری تهیه ومنتشر شده است. وآنهائیکه برای استفاده ازحقائق مندرج در آن حاضر و مستعدند، برای برداشتن قدم دیگر، درراه تکامل خود کمك خواهند یافت. معهذا هیچکس نباید متوقع باشد که در این کتاب نسبت باینکه **مذهب او**، تنها **مذهب خوب دنیاست**، تأییدی خواهد یافت.

تمام مذاهب بزرگ دنیا، دارای یك منظور آلهی هستند و «وقتیکه اخلاص و عشق حقیقی در میان باشد، شخص میتواند بوسیلهٔ هریك ازاین مذاهب بخدا برسد».

آگنل

۲ - عرصه های فکر

اگر از دانشمندان بزرگ وفلاسفهٔ امروز، تعریف انسان و بیان سرنوشت او را میخواستیم، بلاشك بتعداد همان دانشمندان و فلاسفه، پاسخهای مختلف بدست میآوردیم. معذلك، همه جوابهای گوناگون آنها، درصورتیکه باتوجه بموقعیت ومقام فردی هریك مورد نظرقرار گیرد، ازهرحیث صحیح ومقرون بحقیقت خواهد بود.

حقیقت، اشکال وظواهر گوناگونی درسطوح مختلفهٔ فکر، بخود میگیرد. دو شخص ممکن است برای یك کلمهٔ بخصوص، دو معنای بکلی مختلف بنمایند. و این اختلاف هم منوط بسطح فکر آن دو خواهد بود، چنانچه همین دو شخص، سنك معینی را بدوشکل کاملا مختلفی خواهند دید، اگر یکی با میکروسکوپ و دیگری بدون داشتن این کمك، بدان نظر اندازند.

مثلا کلمهٔ «سحروافسون» معانی گوناگونی در اذهان اشخاص مختلف دارد. ومعانی مزبور فقط درسطوح «مادی» ممکن است وجود داشته باشد. ولی در سطوح «معنوی و روحی» این کلمه هیچ معنائی ندارد. زیرا تمام مظاهر و تجلیات بعد چهارمین، دراین عرصه ها عادی وطبیعی هستند، نه سحری وافسونی.

بنابراین اگر ما بخواهیم بافکار یکدیگر پی ببریم، باید درو حلهٔ اول، سطح تفاهم هریك را دریابیم. اگر من در بارهٔ «انسان» بنابر تعریفی که «وبستر[۱]» یا «فنك[۲]» کرده است، صحبت کنم، وشما اورا چون (جرقه) که ازخداوند یا (لوگوس[۳]، روح جهان برهما، علت اولی، یاهر اسمی دیگر) بیرون جسته، ودر اینجهان حادث سیر تکاملی مینماید، نزد خود تصویر کنید؛ پس ماهردو ازجنبه های مختلف بانسان نگاه کرده ایم وبالنتیجه درنقطهٔ ازاین راه باپیچیدگی وابهام مواجه خواهیم شد.

---

۱ – WEBSTER ۲ – FUNK ۳ – LOGOS

هرچیزیکه درسطحی بالاتر یاپائین تراز سطح معرفت ماوجود دارد، بنظرما یا غلط یا دروغ یا مقرون باوهام یا غیر قابل فهم، جلوه مینماید ـ مثلا معنی جملهٔ زیر را درسطوح مختلفهٔ فهم درنظر بگیرید: «دعا وقتی مؤثر است که با ایمان همراه باشد»

ازلحاظ سطح فکر «دنیای جسمی» این جمله دارای معنی بوده وحتی حقیقت بزرگی راهم آشکار میسازد. ولی‌همین جمله در نظر سالکی که بآن مرحله از انبساط روح رسیده است که نداشتن میل وآرزو را تنها روش مؤثر میداند، موهوم وناصوابست وهمچنین‌درنظر شخصی که‌میداند امیال‌وآرزوهای انسان یا «دعا های او» عین مشیت وخواست خداوند است، جمله مزبور چندان معنائی ندارد(۱)

وقتی که حضرت عیسی بمستمعین خود توصیه میکند که «برای نان دعا کنید»، اوبرای اشخاصی صحبت میکند که‌افکارشان درسطح جسمی است. وهمچنین وقتیکه او تمثیل «سوسن صحرا» را نقل میکند و بیهودگی و پوچ بودن دعا برای اشیاً را مصورمیسازد، (زیرا خداوند قبل‌از آنکه ازاودرخواست کنند عطافرموده‌وروزی‌میدهد) درواقع‌برای اشخاصی صحبت میکند که سطح‌فکرشان بالاتر ازسطح فکر جسمانی‌است. ووقتیکه آنحضرت میفرماید «من وپدرم یکی هستیم» سطح فکر او چنانست که فقط معدودی قلیل‌میتوانند کاملا بمقصود واقعی اوپی ببرند.

تمام استادان ومربیان بزرگ گذشته، میتوانسته‌اند معرفت خودرا بدلخواه ازیك سطح، بسطح دیگری متوجه سازند. وچون خداوند، همهٔ افراد را قطع نظر از درجه ترقی وتکامل آنها هدایت میکند، بوسیلهٔ این پیشوایان از سطوح مختلف فکر صحبت کرده است. وبهمین جهة است که بعضی متتبعین و محصلین، تناقضاتی در کتاب اساسی‌این مربیان مشاهده میکنند وحال‌آنکه این تناقضات ظاهری حقایقی هستند که درسطوح مختلفه فکر بیان شده اند. کتاب حاضر نیزازسطوح مختلفه معرفت نوشته شده و برشتهٔ تحریر درآمده است ـ زیرا تمام کودکان وفرزندان عصر حاضر که بسیاری ازآنان‌دراین

---

۱ - می شناسم من گروهی ز اولیأ که دها نشان بسته باشد از دعا

«مولوی»

راه جدید تازه قدم گذارده‌اند؛ مورد نظر بوده اند. وبعلاوه‌دیگران نیز همه دریك‌مرحله ومقام ازانبساط روح نمی باشند. وآنهائیکه فعلا بمراحل‌ومقامات عالیتری از انبساط وترقی رسیده اند، بآسانی تشخیص‌خواهند داد که‌هریك ازبیانات من، بکدام سطح‌مربوط ومتعلق است.

وقتیکه کسی بسطوح عالی‌تر فکر رسیده باشد، میتواند معرفت خود را بسطوح پائین تر منتقل سازد واین توانائی خاصی که در انتقال افکار دارد، بوی اجازه خواهد داد که حقیقت راهرجا به‌بیند، زیرا بیشتر اظهارات وادعا ها، اگر از سطح خاص خودشان مورد ملاحظه قرار گیرند، دیده خواهد شد که‌عین واقع و حقیقت اند

بیاناتی که ظاهراً غلط بنظر میرسند، ازقبیل جمله‌های: «وقت‌وجود ندارد؛ دنیای جسمانی، باین عنوان‌وجود خارجی ندارد بلکه وجود یست ذهنی؛ روشنائی جسمانی، تاریکی است؛سطح زمین مقعر است؛ و.... » حقایقی مسلم وغیر قابل تردید برای بعضی افکار، وترهات‌ومهملات برای بعضی‌دیگر است. تاریخ، نمونه‌های‌غم‌انگیزی از این قبیل سوء تفاهمات دارد. وقتیکه کسی ادعا میکند که با معجزه از مرضی‌شفا یافته‌است‌ازجنبه‌سطح‌فکر «دنیای‌جسمانی» راست‌میگویدولی‌همین‌ادعادر نظر کسی که‌سطح فکرش بجائی رسیده است که در آنجا معجزه‌وجود ندارد و بلکه تمام آثار از راه قانون علت ومعلول که متعلق بسطوح بالاتراست تشریح وتفسیر میشوند، پوچ و بیمعنی است

آنچه که دریك سطح فکر، صحیح ودرست است، لزوماً درسطح دیگری چنین نخواهد بود.

تنها خدا حقیقت مطلق است، سایر حقایق نسبی هستند:

آب بذاته، سرد یا گرم‌نیست، بلکه نسبة سرد یا گرم است. چنانکه همین‌آب‌برای جسم گرمتری سرد و برای جسم سردتری گرم است.

آنهائیکه ازنظر بشریت مقام قدیسی دارند ممکن است درنظر فرشتگان، وجود خیلی ناقصی بشمار روند.

با توجه بحقایق مسلمه مذکور ، شخص نباید در اخذ نتیجه نسبت بحقیقت ، عجله وشتاب کند، بلکه قبل از قضاوت ، باید با دقت کامل و از نزدیك ، اشیاء را دریك سطح فکر متناسب مورد نظر قرار دهد۔ دو شخص ممکن است یك حقیقت را چنان مختلف ومتفاوت بیان کنند که اظهارانشان درنظر اول ، بکلی متناقض ومتباین بنظر رسند.

هنگامی که دانشمندی ادعا و تأکید میکند که هیچ چیز سوای ماده وجود ندارد ۔ وخود ماده هم ابدی وجاودانست (و بنا بر این اجزاءِ مشکله بشرهم ابدی وجاودانست)، درواقع همان چیزی رامیگوید که یکنفر قائل بوحدت وجود ، که مدعی است : **همه چیزخدا ست** زیرا وقتیکه ماده بجوهر و ذات اصلی خود ، خرد و تجزیه شود ، شخص در می یابد که ماده : انرژی است و انرژی : جان است. بنا براین آن دانشمند در واقع میگوید : هیچ چیز جز جان (روح) وجود ندارد و جان هم فنا ناپذیر و ابدی است .

پس اختلاف اصلی و واقعی میان مادهٔ دانشمند مزبور و « روح جهانی » غیرمادیون و « روح محدود » **دانشمند مسیحی** کجاست ؟ فقط در طرز بیان و اظهار حقیقت واحد است .

وقتیکه شخص در ریشه اشیاء غور میکند ، همیشه به وحدت میرسد :

وحدت ذات ، وحدت قانون ، وحدت قوه ، وحدت فکر ، وحدت مکان ، وحدت زمان ، وحدت مذهب ، وحدت روش تطوروتکامل . .

تا اینجا ، این ملاحظات مقدماتی نشان میدهند که همهٔ ما بسیرتکاملی خود مشغولیم وهر فردی در سیر تکاملی خود ، بنقطه معین و مشخصی رسیده است که با نقطه ایکه فرد دیگر بدان واصل شده است عیناً یکی نیست و ریشه اختلافات وانحرافات عقاید در همین نکته است.

اکثریت مردم ، بسهولت اختلاف و تفاوت بین سیر تکاملی خود (یا بقول بعضی : فرهنك) و آنهائیکه کم یا بیش از آنان جلو ترند ، درك میکنند ۔ و بنا براین باید بهمان سهولت و از روی منطق نتیجه گرفت که اقلا معدودی بچنان درجه عالی

از انبساط روح نسبت بتودهٔ بشر رسیده‌اند که یکنفر متوسط‌الفکر، نمیتوانند بآسانی افکار آنانرا درک کند.

بنا بر این اگر بیانی بگوش کسی ناصواب آید، نباید با عجله و شتاب منکر آن شود. بلکه باید دریابد که این اظهار در چه سطحی از فکر، ممکن است صحیح باشد و همیشه این حقیقت را در نظر داشته باشد که در اینجهان، دو نفر که نقطه انبساط روحی آنها عیناً یکی باشد، یافت نمیشوند.

از آنجا که همهٔ ما یك سیر ترقی وتکامل دائم و واحدی را در پیش داریم، نتیجهٔ بهدف واحدی که وصول بخدا باشد، خواهیم رسد. همه ما یکراه رادنبال میکنیم ونقاط مختلفی را در این طریق مشترك که راه آزمایش وامتحانست، اشغال مینمائیم. آنهائیکه جلو از ما هستند، باحتمال قوی درزندگانیهای سابق خود، همان آزمایش و تجربهٔ راکه ما در این زندگانی حاضر تحمل میکنیم چشیده اند.

هر فردی در پیمودن راه خود، فکرش کاملا متوجه اینستکه گام بعدی را در سیر ارتقائی خود بردارد. این یك ریاضیات را تحصیل میکند، آن یك کسب و پیشه اختیار کرده، دیگری تمام فعالیت خود را باصلاح و بهبود بشریت اختصاص داده وبالاخره چهارمین درزندانست ونتایج حقیقی اعمال گذشته خود را درمییابد و ... و غیره.

و بدین شکل، بشریت صعود تدریجی خود را از طریق آزمایش و امتحان میپیماید در حالی که هر فرد در سطح مخصوصی ازفکر، زندگی مینماید.

ما همگی همان مردمان غارنشین گذشته بوده‌ایم وهمهٔ ما دریك آیندهٔ نزدیك یا دورتری، فرزندان کامل خدا خواهیم شد. آنکس که درسیرتکاملی خود خیلی پیش رفته است، نمیتواند برخویشتن ببالد، زیرا آنهائیکه عقب ترازاوهستند، فردا بجائی که اوامروزقراردارد، خواهند رسید.

درجهانی که همه از منبع واحدی بیرون می‌آیند و پس ازطی مسیر واحدی، بیك ایستگاه بازمیگردند، هیچکس نمیتواند ازروی حقیقت ادعا کند که ازهمنوع

خود برتر و بالاتراست. هر کس ازوقت وفرصت لازم ، برای تحقیق وتتبع در بارهٔ مکاتب مختلفه فکر در موضوع انسان و سرنوشت او ، برخوردار نیست . و این مسئله برای اکثریت مردم بکرودست نخورده است و استنتاجات رهبران فکر ، درنظر تودهٔ بشریت چنان منحرف ومتفاوت از یکدیگرند یا باندازهٔ مبهم است که اکثرمردم ترجیح میدهند که بیکنوع عقیدهٔ کور کورانه که مقبول عامه است متوجه شوند تا اینکه درمقام جستجوی حقیقت برای خود برآیند. معذلك تحقیق ومداقه کاملی درفلسفه های موجوده این حقیقت را آشکارخواهد ساخت که هر کس درسطح آزمایشی خود ، وازنقطه نظر خود ، ودرنقطه سیرتکاملی خود ، برصوابست . و از آنجائیکه مقام تکاملی دو شخص بی کم و کاست یکسان نیست ، ممکن نیست عقیدهٔ آن دودر بارهٔ : انسان وسرنوشت او ، عیناً یکی باشد . راست است که هزاران شخص ، درصورتیکه بکلی فکر نکنند ـــــ واشیاء را همانطور که بنظرمیرسندقبول نمایند ـــــ ممکنست دارای یك عقیده باشند

ولی وقتیکه از هر یك جداگانه و بطریقی که آنها را وادار بتفکر سازد ، استفسارو تحقیق شود ، آنها هم مختلف العقیده خواهند بود . اینان ممکن است متفق القول بگویند که سرنوشت نهائی انسان ، بهشت وسعادت جاودانی است ؛ لکن وقتی که ازفرد فرد آنها جداگانه سئوال شود که بهشت وسعادت جاودانی چیست ؟ و برای بشر درآنجا چه میشود ؟... آنها اختلاف عقیده پیدا خواهند کرد و جوابهای مختلف خواهند داد .

لکن آیا معیارومقیاس حقیقتی موجود نیست که باآن بتوان فهمید که بچه چیزو بچه کس باید عقیده داشت ؟.. چرا . واین خود شما است ! نه آن خودی که بدن وجسم شماست ، ونه آن خودی که معمولا با آن هویت شما مشخص میشود ، ونه آن خودی که قوه استدلال و متفکرهٔ شماست که وقتی مشکلی ومسئلهٔ حل شد ، مشکل ومسئله جدیدی پیش پای شما میگذارد .

این خود دردرون شماست وهمهٔ جوابها را میداند .

اگرافراد دردنیای خارجی نسبت باین جوابها متفق العقیده نباشند، بدینجهة است که درجهٔ انبساط آن خود دردرون هرفرد یکی نیست.

برای کشف حقیقت بایدآنرا احساس کنید نه اینکه نسبت به‌آن استدلال نمائید. ووقتیکه کاملادرك وقبضه شد با استدلال وعقل هم مطابقت تام خواهد داشت.
احساس زبان دل است. یك حقیقت، تنها درصورتی ممکن است برای شما سودمند باشد که شما آنرا بعنوان حقیقت احساس کنید.

ولی اگر بخواهید بوسیلهٔ ادله و براهین ازارزش آن اطمینان حاصل کنید، شما مستعد وآماده برای استفادهٔ ازآن نیستید.

حقیقت، باید بمجرد شنیدن‌آن، درنظرشما راست جلوه کند. وحتی اگرشما کاملا آنرا نفهمید، باطناً احساس کنید که عین حقیقت است
اگرحقیقت باادله‌وبراهین منتقل نمیشود، ازطرف دیگرهم وقتیکه‌درجه‌انبساط‌شمادرسطح فکرخودتان چنان باشد که اظهارو بیانی را خلاف حقیقت مشاهده کنید، هزاران دلیل و برهان‌هم‌شما را بصواب ودرستی آن‌قانع‌نخواهدساخت.

انسانی که خدا را همچون پدرمهربانی میبینند، پس از آنکه او را در گذشته، مانند فرمانروائی قهارشناخته بود، هرگزفکرواستنباطی که هم اکنون در بارهٔ الوهیت دارد، بفکرسابق و یا استنباطی پست تر برنمیگردانند.

خلاصه، درنوشتن این کتاب، مدعی هیچ نفوذ وصلاحیت ومدرکی جز پاسخ خود شما درمقابل حقیقت نیستم. آنچه را که خود شما نمیتواند بدون استدلال و بینه و برهان قبول کند، فعلا برای شما سودمند نخواهدبود. حقیقتی که شما درمقام کنونی خود درسیرتکاملی بدان نیازمندید، آن حقیقتی است که درنظرشما کاملا روشن وقابل فهم جلوه گرشود.

انرژی ونیروی خودرا بانکاردیگران ضایع نکنید. فقط آنها را ندیده انگارید و تنها هر گونه حقایق تازهٔ که می بینید با خود شما تناسب و توافق کامل دارد بپذیرید ونگاهدارید.

۳ - انسان و تخیلات و اوهام او

وقتیکه انسان را اززمان پیدایش اودراین کرهٔ خاك ، بعنوان یك موجودبشری تا زمان حاضر ، مورد مطالعه قرارمیدهیم ، قرون واعصار بیشماری که بین این مبدأ ومنتها ، فاصله است تا حدی ما را مبهوت و گیج میسازد .

اولوسیون : سیرتکاملی بسیار بطی و کندیست وملیونها سال لازم بوده است تا انسان را بمقام کنونیش برساند .

تفاوتهای بزرگی که امروزه ازحیث مراحل تکاملی ، بین بعضی ملل وقبائل وجود دارد نشان میدهد که همهٔ مردم ، آزمایش خاکی خود را دریکوقت آغازنکرده‌اند ، بعضی از آنان دراین کره خاکی ، خیلی دیرترازدیگران ظاهرو پیدا شده‌اند . وهرچند ازآن وقت بکرات ودفعات تجدید حیات نموده ودو باره درقالب جسمانی حلول کرده‌اند . معهذا مرحلهٔ تمدن کنونی آنها نشان میدهد که اولین سفرشان به این خاکدان ظاهراً چند هزارسال بیش نیست .

برای اینکه علت یا هدف ومنظوراین سیرتکاملی طولانی انسان را در کرهٔ خاك دریابیم ، باید بدانیم از کجا آمده است وچرا درمرحلهٔ اول به این خاکدان قدم نهاده است ؟ ایجاد وخلقت جهان هستی وعالم وجود فعلی ، که طبعاً انسان هم جزو آنست در« اندیشهٔ »[1] خدا ، یعنی وجود منحصر بفرد مطلق ، آغازشده ودر آن وقت بعنوان « اندیشه وفکر » وجود داشت وحالا هم بهمین عنوان وجود دارد .

دنیا ، بشکلی که اکنون دیده میشود ، با « ذات » یا جوهرازلی فکرالهی ، ساخته شد . ممکن است تعجب کنید که چگونه اندیشه و فکر ، ممکن است تبدیل بهیولا ومادهٔ محسوس بشود .

ازراه توهم واشتباه وخطای حس !

آنچه را که ما ، ماده وجسم محسوس مینامیم ، وهم وپندار یست که مولود

---

۱ - این کلمه منظورومقصود را خیلی ناقص میرساند ولی کلمهٔ بهتری بنظرنرسید (مؤلف)

محدودیت حواس ماست. وچنانکه میدانید، ماده، همان چیزی که بنظرمیرسد نیست اگر شما میتوانستید تکه سنگی را بکوچکترین و خردترین اجزایش تقسیم کنید، ماده وجسم محسوسی درآخرعمل بدست نمی‌آوردید!! بلکه فقط به‌انرژی میرسیدید. بمب‌آتمی، اساسش براین دانش است که ماده ممکن است به انرژی تبدیل شود.

اگر شما میتوانستید مطالعات وتحقیقات خود را پیشتر وجلوتر ببرید (ولی بدون اینکه ازسطوح ومراحل‌جسمانی‌خارج‌شوید) به این نتیجه میرسیدید که انرژی جان، تنهاجوهری است که ماده را میسازد وسایر اجسام ظاهری که تشکیل جامدات و مایعات وغیره را میدهند، فقط‌تجمع گونا گون ومختلف همان «جوهر فرد» یعنی انرژی روان است که اگر بعبارت دیگر گفته شود «فکرواندیشه خدا» است.

کون وجهان هستی، ازاندیشه خدا ساخته شده، ودانشمندان امروزه که خویشتن‌را قانع ساخته‌اند که انرژی جان، تنها جوهر عالم وجود است، در واقع باوسائل واسباب دنیوی، آنچه را که خردمندان وعرفاً هزاران‌سال‌پیش ازراه‌تصوف وعرفان دریافته‌بودند، ثابت میکنند

قصد من، این نیست که دراینجا شرح مبسوطی از طرز تحول وتکامل «جرقه» (اندیشه خدا) بدهم. درحال حاضر کتب زیادی در کتابخانه های عمومی موجود است وآنهائی که علاقمند به تحقیقات کاملتری دراینموضوع هستند، میتوانند بکتب مزبور مراجعه‌نمایند. فقط کافیست‌بگوئیم: که قبل ازآنکه «جرقه» درسطح ومقام جسمانی، انسان این قرن بشود، سایرمراحل‌ومدارج را (جمادی، نباتی، حیوانی) گذرانیده وبسیاری تحولات دیگر را بمرورایام چشیده وتمام‌این آزمایشها در حافظه «خود» که نباید باحافظهٔ مغز جسمانی اشتباه شود، ذخیره وانباشته شده بود[1]

چنانچه سابقاً گفتیم، اگر انسان در سیر تکاملی خود بحدکافی پیش رفته‌باشد

---

۱ ـ اشعارمولانا جلال‌الدین رومی مؤید این موضوع است:

از جمادی مردم و نامی شدم — وز نما مردم زحیوان سرزدم

مردم از حیوانی و آدم شدم — پس نترسم کی ز مردن کم شدم

میتواند شعور ومعرفت خویشتن را دربارهٔ وجود وهستی ، بسطحهای مختلفی بیاورد.

یکی ممکن است خویشتن را باشخصیت خود ، یعنی آن شخصیتی که نام وی بر آنست واز گوشت واستخوان ساخته شده واز دوران کودکی که بآموزشگاه میرفته است رشد ونمو کرده تابدرجه فرهنگ کنونی خود رسیده است ، یکی ومتحد بداندوقتی که چنین شخصی خویشتن را در آینه نگاه میکند ، ازروی بصیرت ووقوف یانسنجیده ولاعن شعور میگوید : «این منم»

دیگری که عادة معرفت وشعورخودرا درسطوح بالاتری محفوظ میدارد ، درچنین وضعی خواهد گفت : «این من نیستم ؛ این لفاف وقالب موقتی **خود** حقیقی من است»

بین مدارج سیر تکاملی این دوشخص فاصلهٔ خیلی زیادی است ، یکی مشعر است که در عالمی معنوی و روحانی زندگی میکند دیگری آگاه است که در دنیائی جسمانی عمر میگذراند اولی که شاید صدها عمر وزندگانی از دومی جلوتر است **میداند** که ابدی وجاویدان است در صورتیکه دومی فقط اعتقادی (تازه اگر چنین اعتقادی داشتة باشد) بابدیت و جاودان بودن دارد اولی بواسطه آزمایشهائی که در دوران حلولهای متعدد و گوناگون گذشته خود نموده است **میداند** که ابدی است

اگر حالت روحی شخصی مانند **راماکریشنا ۱** راباحالت روحی یکی از بومیان استرالیا مقایسه کنید ، آنوقت خواهید دید که معنای سیر تکاملی برای فرد چیست ؟

قبل از آنکه انسان بتواند بآخرین دوره حلولهای خود در این خاکدان برسد ناچاراست حقیقت را بواسطه آزمایش شخصی بیاموزد اعتقاد کافی نیست اگر شما بیك فرد بگوئید که فقط بااستعمال **نیروی کونیه** (نیروی جهانی) که دردرون اوجریان دارد میتواند بامیال و آرزوهای خود برسد ، وی حقیقة حرف شمارا باور نخواهد کرد ، مگر اینکه صحت و درستی اظهار شما ، بواسطه آزمایش شخصی براو ثابت شود شماممکن است باوتلقین کنیدووادارش سازید که این آزمایش رابنماید ، واین تنها چیزیست که میتوانید برای او وبخاطر او دراین مورد انجام دهید بنا بر این سیر تکاملی انسان، عبارت از

---

۱ - Ramakrishna

سلسله های متعددی از آزمایشهاست، که در دنیای جسمانی، در دوران زندگانی های بسیاری صورت گرفته باشد.

انسان تا وقتیکه موجودی غارنشین است، برای راهنمائی خود منحصراً برغرائز حیوانیش تکیه دارد و از لحاظ ترقی و انبساط، نسبت بموجودات زندهٔ دیگر که اورا احاطه کرده‌اند و برای ادامهٔ حیات باید با آنها بجنگد، چندان تفوق و برتری ندارد.

بعد ازهزاران حلول، هوشش شروع به انبساط میکند، و پس از آنکه مراحل متعدد دیگری ازترقی و انبساط را پیمود، بالاخره بنقطهٔ میرسد که یك وجود الهی را که برجهان وعوالم حکومت میکند، ومیتواند برای هدایت خویشتن در بقیهٔ قسمت سیرتکاملی خود (مادام که یك انسان خاکی است) به او تکیه کند، قبول مینماید. واین مقام ومرحله‌ایست که ملیونها مردم دراین عصرجدید به آن رسیده اند و میتوان آنرا مبدأ حقیقی انبساط روحانی دانست.

انبساط روحانی ممکن است درآغاز، ظواهرواشکال متعدی بخود گیرد. شخصی که به «شیطان» معتقد است، «حواس» روحی خود را مانند دیگری که تنها به «فرشتگان نیك» عقیده دارد، منبسط میسازد. «جادوگر» واقعی با همان نیرو که پیمبر حقیقی بکارمیبرد، درگیرودارآزمایش است، گواینکه انگیزه ومحرك اوفرق دارد.

انسان کالبدهای مختلف دارد: (جسمانی، اثیری، فلکی ونجومی وغیره) و برحسب درجهٔ تکاملی که داراست، میتواند شعورومعرفت خود را در بارهٔ وجود وهستی، در یکی از آنها وارد سازد، و باین طریق نیروی مخصوصی را که دراختیار اوست، دراین عرصه های مختلف بکار برد؛ اومیتواند این نیرو را برای نیل به‌آمال و آرزوهای خویش وحتی برای انجام اعمال «بد» استعمال کند، بشرط آنکه حاضر باشد به نتایج سوء ناشی ازاین نوع رفتار، تن در دهد. چنانکه در دنیای جسمانی هم هر کس میتواند الکتریسیته را برای کشتن یا روشن کردن خانهٔ خود مورد استفاده قرار دهد. وقتیکه شخص برای انبساط روحی مستعدوآماده شد، طرق بسیاری پیش پای او گذاشته میشود واو بیکی ازاین طرق بنا برتجربهٔ که درزندگانیهای پیشین حاصل کرده است، مجذوب

و کشیده خواهد شد. در این مرحله ممکن است حتی معتقد به تجدید حلول و تجسم نباشد. زیرا بسیاری از طرق درابتدا متضمن این حقیقت نیستند. همهٔ این طرق، اعم از اینکه درابتدا، متضمن یك حقیقت مخصوص یا دیگری باشند، بیك شاهراه که من آنرا **عرفان و تصوف شخصی** خواهم نامید، منتهی میشوند. و دراینجا « **خود** » سرانجام با جریان **نیروی کونی** (نیروی جهانی) باطناً متصل شده و از آن پس، دیگر نیازی بکمك خارجی برای تعقیب سیرخود نخواهد داشت. بنا براین تمام این راهها به این منتهی میشود که، ازروی شعورومعرفت، **حضور خدا در روح فرد** درك گردد. مشروط برآنکه فرد مصمم باشد که راهی را که بر گزیده است، با صداقت واشتیاق دنبال کند، وچنانکه **راماکریشنا** گفته است: « وقتیکه اخلاص وعشق حقیقی در میان باشد، شخص میتواند بوسیلهٔ هر یك ازفرق مذاهب، بخدا برسد. » و من بگفتاراو « همچنین بوسیلهٔ هر یك ازعلوم » را اضافه میکنم. واین نکته را بزودی خواهیم دید.

اعم ازاینکه کسی تمام این حقایق را بپذیرد یا نه (واین بسته براهی است که درحال حاضردر پیش گرفته است)، همان علاقهایکه بخواندن این کتاب نشان میدهد دال براینست که یکی ازاین طرق را بر گزیده است و با ادامه قرائت خود شاید دریابد که تا کجا رسیده است.

معمولا مردم، خویشتن را با مذهب آباء واجدادی، یعنی مذهبی که در آن متولد شدهاند، وفق میدهند، هرچند نادرهم نیست که بعضی از آنها با گذشت زمان، در رویه ومشی خود تغییری قائل شوند. تمام آنچه که گفتیم برحسب تصادف و اتفاق صورت نمیگیرد: فرد درخانواده ومحیطی که برای ترقیش در زندگانی کنونی ازهمه مناسب تراست، تولد یافته است وازکلمه ترقی، مقصود من ادای دیون قدیمه وجمع آوری مطالبات وتحصیل دانش جدید است.

راه مخصوصی که درآن، اکنون شما تحول وتکامل خود راطی میکنید، بلاشك دراینموقع برای شما بهترین راه است، مگرآنکه حقیقتاً برای تغییری آماده ورسیده باشید. هرچند تمام این راهها منتهی براه واحد میشوند، ولی ازحیث شکل ومنظره

بهیچوجه با هم شباهتی ندارند. ازاین لحاظ میتوانیم آنها را بدوطیقه تقسیم نمائیم :- طرق علم وطرق مذهب.

برای افرادی که درطبقه دوم (مذاهب) واردند، ممکن است مشکوک وتردید آمیز بنظر برسد، که آنکس که منحصراً مستغرق مطالعه وتحصیل علوم است وهیچ علاقه ونفعی درهیچ مذهبی ندارد، بتواند مانند خود آنها و با همان اطمینان، بانبساط روحی برسد. معهذا درفصل آینده خواهید دید که جریان امرعیناً همین است.

ازطرف دیگر، آن دانشمند واقعی که تمام جان و کوشش خود را مصروف بکشف حقیقت از راه کارهای آزمایشگاه میکند، بنظرش عجیب خواهد آمد که بعضی مردم انتظاروتوقع کشف حقیقت را درفرق مذاهب داشته باشند.

تمام اینها، همانطور که قبلا تشریح شد، نشانهٔ اینست که افراد برطبق درجهٔ تحول وسیرتکاملی خود رفتارنموده، وهمهٔ آنها درسطح تفکر خود صحیح و برصوابند. حتی هنگامیکه دیگران، بعضی اعمال مرتکب میشوند که بنظرما بدون‌تردید ناصواب ومستوجب سرزنش می‌آید، باید ازشتاب وعجله درقضاوت خودداری کنیم.

آن وحشی افریقائی که مبلغ مسیحی باو گفته است :- نباید دوزن داشته‌باشد، و برای‌آنکه برطبق گفته ومیل کشیش عمل کرده باشد، راه حلی پیدا کرده و یکی از زنان خود را میخورد، کارنیکی ازنقطه نظرخود انجام داده است. ووقتیکه بعداً به او گفته میشود که این کارخوب نبوده است، جواب میدهد: «خوب والبته خوب بوده‌است و بهترین چیزی بوده است که من تا کنون خورده‌ام»

با وجود اینکه سطح فکراین پیرمرد افریقائی نسبتاً پست بوده است، بهترین کاری را که دراین سطح فکرمیتوانسته است بنماید انجام داده، وعمل اودرمرحله سیر تکاملیش صحیح است. ازنقطه نظرما، این عمل بکلی ناصواب ومرود بوده است. لکن خودآن وحشی، سزاوارسرزنش وملامت نیست.

٤ - طرق عام

علت عمدهٔ تباین واختلاف عقیده بین بعضی ازالهیون و برخی ازدانشمندان، در اصطلاحات وکلمات مختلفی است که این دو دسته برای بیان افکارواحد بکارمیبرند - وقتیکه معنی نهائی وغائی تعالیم این دو مکتب مفهوم شود، دیده خواهد شد که بهیچوجه با یکدیگر تضادی ندارند - (۱)

دانشمندی که سر گرم آزمایش آنارطبیعت است، خواه بجای منظورخود یك دوربین یا یك ذره‌بین و یا یك مداد معمولی و کاغذ بکار برد، مظاهروتجلیات همان **نیر و** یا **قوه** را ملاحظه میکند که یکنفر برهمن یا راهب عیسوی، دراثرمراقبه یا اوراد وادعیه خود، مشاهده مینمایند - خواه برای این منظور بریاضت وتزکیه نفس بپردازند **(یوگا)** **(۲)** و یا دانهٔ تسبیح استعمال کنند.

ممکن است هردومکتب، اسامی مختلفی برای تعیین این نیرو بکار برند، یکی آنرا انرژی کونیه (نیروی جهانی) و دیگری **خدا** یا **برهما** بنامد **(۳)** لکن اگرشما ازآن دانشمند درخواست کنید که انرژی کونیه را توصیف کند واز برهمن بخواهید که برهما را تعریف نماید، شما دو تعریف و توصیف بدست می‌آورید که از حیث **معنای نهائی وغائی**، خیلی کم باهم اختلاف دارند. وحتی این اندك اختلاف هم،

---

۱ - ازمجلد ۲ - کتاب مثنوی صفحه ۱۸۷

چار کس را داد مردی یکدرم — هر یکی از شهری افتاده بهم
فارسی و ترك و رومی و عرب — جمله باهم در نزاع و درغضب
فارسی گفتا ازاین چون وارهیم — هم بیا کاین را بانگوری دهیم
آن عرب گفتا معاذالله لا — من عنب خواهم نه انگور ایدغا
آن یکی کز ترك بد گفت ایگزوزوم — من نمیخواهم عنب خواهم اوزوم
آنکه رومی بود گفت این قیل را — ترك کن خواهم من استافیل را
در تنازع مشت برهم میزدند — که زسر نامها غافل بدند
صاحب سری عزیزی صد زبان — گر بدی آنجا بدادی صلحشان

۲ - یوگا - روشی ازمراقبه وریاضت فلسفه هندو است که منظورازآن اتحاد روح مرتاض با روح جهان است . YOGA

۳ - هاتف فرماید :

درسه آئینه شاهد ازلی — پرتوازروی تابناك افکند
سه نگردد بریشم اراورا — پرنیان خوانی وحریروپرند

مربوط بدرجهٔ انبساط خود آن افراد است و نه بمکاتب تفکر آنها ـ همین اختلاف هم بین خود دانشمندان و بین خود برهمن ها دیده میشود ـ چه، نمیتوان دو نفر را یافت که عیناً یك فهم ودرك واحدی نسبت به الوهیت و نیروی کونیه و برهما وغیره داشته باشد ـ زیرا هیچوقت مرحله تکاملی دوشخص، عیناً یکی نیست،

طرق علم بشا هراه وصول بخدا منتهی میشود ـ حال هر اسمی که دانشمندان میخواهند به آن بگذارند، اهمیتی ندارد ومورد بحث نیست.

بیانات واظهارات بعضی از بزرگترین دانشمندان معاصر، یعنی دانشمندانی که بمقام آزمایش شخصی دررشته های خود رسیده اند، بخوانید تا متوجه شوید، چه اندازه باین هدف نزدیکند ـ بین هزاران مثال، دکتر **روبرت انیشتین** رادر نظر بگیریم که میگوید:

« آنچه را ما از جهان می بینیم **فقط انعکاسی** از واقعیت وحقیقت اشیاء است »
« و... هر دانشمند طبیعی، حس مذهبی دردرون خود دارد وخویشتن را همچون کودکی »
« احساس میکند که شخص بالغ ورشیدی براوتحکم مینماید ـ و واردات درونی والهام، »
« بوی (مقصود خود دکتر انیشتین است) **اطمینان میدهند** که راه صواب پیموده است »
« بدون آنکه خود علت آنرا بداند ـ واحساسات مذهبی دارای سطوح مختلفی هستند که »
« از آنجمله **حس مذهبی کونیه** است وبوسیله آن، شخص پی میبرد که **امیال و ارزوهای** »
« **بشری پوچ و بیمعنی است** ـ و فرد، در صدد اینست که تمامیت هستی و وجود را »
« بعنوان یك **واحد اصلی** بیازماید ـ وتحمل آزمایش مذهبی کونی، قویترین وشریفترین »
نیروی محرکه در تتبعات وتحقیقات علمی اوست و .. غیره ..و غیره»: دکتر انیشتین که از بزرگترین دانشمندان عصر بشمار میرود وشخصاً تمایلی بهیچیك ازفرق مذاهب ندارد شاید بوصول بخدا و درك وجود او، از بسیاری ازراهبان صومعه نشین، نزدیکتر است.

واضح است از آنچه گفتم، بهیچوجه مقصودم تحقیر موفقیتهای آن راهب حقیقی که ازراه مخصوص خود بخداوند واصل شده ووجود اورا درك کرده است نیست؛ بلکه میخواهم این حقیقت را روشن نمایم که هیچکس وهیچیك از تشکیلات مخصوص ارضی، مالك انحصاری عمل وتأثیر خدا برارواح وجانها نیست ـ **نیروی کونی** برهر کس بطریق

وطرزی که بهتر شایسته ومناسب تحول وتکامل شخصی اوست تأثیر مینماید.

جهان درنظر روشن و بصیر بیننده‌ایکه درسطوح مختلف کوشش هرفرد راصحیح وصواب می بیند، یك کل موزون ومتناسبی است [۱] ـ هر کس ازدانشمند وراهب گرفته، تا فرد سادهٔ که دراین خاکدان گام برمیدارد، وقتیکه ابزارهای مخصوصی را که دراختیار اوست، برای پرورش وتهذیب «خود» خویشتن بکارمیبرد، بطورمؤثری تحول وسیر تکاملیش را، درنقطه زمان ومکان خاصی که درعالم وجود دارد، تعقیب میکند. منجم و ستاره شناس (عالم علم هیئت)، افلاك وآسمانها را در اختیار دارد، که بروح او حقیقت بزرگ را الهام میکند.

قوانینی که برایجاد وانهدام افلاك حکومت میکنند، مهارت و کاردانی وهنرمندی که درمکانیسم آن بکاررفته است، همهٔ اینها آغاز ومبدئی برای نوآموزی اوست.

اگراوازقیود ومحدودیتهای مذهبی آزاد باشد، زودبشاهراه تصوف شخصی خواهد رسید ودرآنجا روح او، آرامش وسعادت جاویدان را خواهد یافت، ومتوجه میشود که مفتاح اصلی اشکالاتش در درون خود اوست [۲].

علماء فیزیك، ریاضی، شیمی وغیره که بمرحله ومقام آزمایش شخصی دررشته‌های خود رسیده‌اند، درکارهائیکه انجام میدهند نظیر همین محرك را برای افزایش انبساط روح خود خواهند یافت ـ برای وصول بخدا و درك وجود او، راه عالم بهمان اندازه وسیع وروشن است که طرقی که راهبان صومعه نشین یا مرتاضان دیگر پیموده‌اند.

---

(۱) جهان چون چشم وخط وخال ابروست
که هرچیزی بجای خویش نیکو است

(۲) توخود حجاب خودی، حافظ ازمیان برخیز
از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

۵- طریق مریدی و شاگردی

چنانکه پیش گفته شد، بنابگفته **راماکریشنا**: «وقتیکه اخلاص و عشق حقیقی در میان باشد، شخص می تواند بوسیله هر یك از مذاهب، بخدا واصل شود.» این گفته راماکریشنا کاملادرحدود صلاحیت اوست، زیرابنفسه تمام اعمال بزرگترین مذاهب زمان خود را (۱۸۸۲ میلادی) یکی بعد از دیگری انجام داده و بخداواصل شده است.

برای توصیف اینکه هریك از مذاهب بزرك، با چه وسائل مخصوصی، فرد را بوصول بخدا یا تصوف شخصی هدایت میکند، شرح مفصلی لازم است. لکن چون تمام این مذاهب صریحاً و بطور قطع تعلیم میدهند که خدا در **درون شخص** یافت میشود واضح است که تمام آنها به **تصوف شخصی** راهنمائی میکنند- زیرا وقتیکه فرد، خدارا **دردرون خویشتن** یافت، دیگر نیازی بکمك خارجی برای تعقیب وادامه مشی خود ندارد واین همان تصوف شخصی خالص است (۱)

بنا براین، چون این کتاب مختصر نمیتواند توصیف مفصل و مشروحی ازطریق وروش سیر تکاملی که در هر مذهب موجود است بدهد، فقط بذکر چند مثال اکتفا خواهیم کرد، این مثالها علاوه برمنظورهای دیگر، پوچی و بیهودگی جنگهای سرد مذهبی را ثابت خواهد نمود (۲)

مااطمینان و اعتماد داریم که خوانندگان محترم کاملابابن حقیقت خواهند رسید که تفاهم متقابل بین پیروان عقاید مختلف، سرانجام میتواند چشم هرکس را باین حقیقت بزرك که: **جهان یك کل موزون و متناسبی است**، باز کند.

الف- طریق کاتولیك - اگر شما در یك خانوادهٔ کاتولیك تولد یافته و

---

(۱) سنائی فرماید:

ای نسخه اسرار الهی که توئی — وی آینه جمال شاهی که توئی
بیرون زتونیست هرآنچه درعالم هست — ازخودبطلب هرآنچه خواهی که توئی

---

۲ «حافظ»

جنك هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه — چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

آزادی را ازطریق انجام اعمال ومراسمی که کلیسای کاتولیك معین و تحمیل کرده است بدست آورده باشید، قطعاً شایسته وسزاوار مدح وثنای ملکوتی هستند.

رسیدن به تصوف شخصی که از قید هر گونه مراسم و اعمال مذهبی آزاد باشد با وسائل خاص خود کلیسا، مستلزم تحمل و طاقتی بزرك و ایمانی شگرف است، زیرا رسیدن بچنین مقامی لازمه‌اش زندقه و کفروطرد از مذهب است وآنهم معنایش دراین کلیسا «عدم نجات ورستگاری» است. واین عدم نجات ورستگاری فقط بوسیله باز گشت صادقانه بعقائد ومراسم مزبور و انجام آنها، ممکن است زائل و باطل شود. از طرقی که تا اینجا ذکر و توصیف شد هیچیك برای ضمانت اجرائی، جز مذهب کاتولیك، متضمن یك شکنجه و عذاب ابدی نیست، و چنین ضمانت اجرائی بخودی خود برای شخص متفکر تقریباً غیر قابل تحمل است، حتی اگر شخص بتواند در مقابل انضباطی که برای جلوگیری از چنین تنبیه و کیفر لازم است، تاب بیاورد - تنها فکر اینکه بعضی از برادران همعقیده او چنین سرنوشتی در گذشته داشته اند برای افرادپاکدل فکر غیرقابل تحملی خواهد بود.

برای آنکه بتوان متدرجاً درزیر چنین تازیانه مهیبی راه تکامل را پیمود، وبه پرورش و بسط عشق نسبت بخالق کل اشیاء رسید - حقیقة زحمت و ریاضتی باید که سزاوار وشایستهٔ شهداء واولیاست.

من مورد بخصوصی را اطلاع دارم که یکی از مؤمنین ناچار بود چنین کیفری «عذاب ابدی» را بعنوان اینکه «مشیت و اراده» خداوندیست طوعاً بپذیرد تا آنکه کاملا و بطور قطع از آن نجات و رهائی یابد.

این شخص ازطریق عشاء ربانی [1] چنان عشق عمیق و حقیقی نسبت بخداوند پرورش داده بود که توانست چنین محکومیتی را [جهنم ابدی] بعنوان اینکه خواستهٔ خود خداست قبول کند - شعیره عشاء ربانی (خوردن نان و شراب مقدس) مفتاح نجات

۱ــ یکی ازهفت شعیره (جمع آن شعائراست) دین عیسویست: نان وشراب مقدس که بنابراصول مذهب کاتولیك نماینده حقیقی ومادی بدن وخون وروح و قوه الوهیت مسیح می باشد

برای پیروان کاتولیك است . آن کاتولیکی که حقیقة صمیمی وصدیق است با پذیرفتن نان مقدس بعنوان نفس خدا ، سرانجام باین عقیده میرسد که خدا در درون او مسکن گرفته است ، زیرا او نان عشأ ربانی را هرروز یا (اغلب) میخورد ، وباینطریق متدرجاً بتصوف شخصی واصل میشود ، هر چند بدون ابتلائات شاق و مقرون برنج و زحمت نخواهد بود . وقتیکه باین حالت تصوف شخصی واصل شد ، روح او با حقیقت واقعی روشن ومنورمیشود و بدنبال آن مرحله آزمایش پیش میآید ؛ و بالاخره عقیده بعذاب ابدی ، درزیرنورحقیقت برای همیشه خاموش میشود خوف از خدا ، جای خود را به اعتماد و اطمینان میدهد وسرانجام سکون وآرامش دائمی با علم باینکه همه چیز خوبست برقرار میگردد

همه این راهها درآغازمتضمن انضباطهای (دیسیپلین) گوناگون و زیادی است که مستلزم بذل جهد و کوششهای حقیقی ازطرف سالك است ، ولی درهیچ مذهب دیگری تسلیم وازخودگذشتگی که ازسالك خواسته میشود شدیدترازاین مذهب نیست .

شخصی برای آنکه بطور قطع و یقین از اعتقاد بعذاب ابدی « دوزخ » نجات و رهائی یابد ، تحقیقاً این عذاب را بچشد واز این جهنم باحالت تسلیم ورضا بگذرد و به این طریق بیاموزد که میتواند برتمام جهنمهای این دنیای جسمانی فائق آید بسیاری کاتولیکها ممکن است بی‌میل نباشند که این بیانات را انکار کنند ولی انکارکنندگان یاعقیده به دوزخ ندارند وبنابراین جزومذهب کاتولیك نیستند هرچند که هرروزیکشنبه هم بکلیسا بروند و یا اینکه موقتاً فکروتصورمیکنند که دوزخ فقط برای دیگرانست ونه برای خودشان . من کلمه « موقتاً» را استعمال کردم زیرا دیر یا زود وقتیکه تحول وتکامل آنهاکاملتر است ناچارخواهندبود باشیطانی که بآن معتقدند روبروشوند ومقصود عیسی مسیح از این جمله که فرموده است :

« مادامیکه شماحاضروآماده برای هلاك روح‌خود بخاطر من‌نباشید ، نمیتوانید شاگرد و پیرو من باشید » برای اشخاصی است که برای این آزمایش مستعد و رسیده بوده‌اند تنهاطریقی که شخص میتواند بطورقطع عقیده راپپذیرد یاآنرا دوربیندازداینست

که حقیقتاً آنرا آزمایش کرده و چشیده باشد و بنا بر این برای اینکه کاتولیک بطور قطع دوزخ خود را بدور بیندازد، بدون اغراق ناچار است بآنجا روانه شود و عذابهای وصف ناپذیر آنرا بچشد. آن عده از کاتولیکها که ممکن است این حقیقت را انکار کنند، بعنوان اینکه چون زندگانی آنها با قواعد کلیسای خودشان مطابق و موافق بوده است از اینگونه شکنجه ها وعذابهای آینده بر کنار و معاف بوده واحتیاجی بغلبه بر آنها ندارند، خودشان بخوبی وبدون اینکه حاجت بشرح و تفصیل از طرف من باشد میدانند که درمواجهه بامرگ چه احساساتی ازلحاظ جهنم وبرزخ (که همان خود جهنم است منتهی با این اختلاف که پایانی دارد) در آنها تولید میشود. آنان اگر قواعد کلیسای خود را متابعت کرده باشند این ترس را میچشند، وعلت ساده آنهم اینستکه بکرات بآنها گفته شده است که حتی اولیاء قدیسین هم روزی هفت مرتبه گناه میکنند. عده بسیار قلیلی از کاتولیکها میتوانند بدون احساس عذاب وشکنجه که نتیجه اعتقاد بمجازات و کیفر ابدی است، بامرگ روبرو شده یا حتی جداً فکر مرگ را بخود راه دهند اگر اتفاق افتد که به موعظه‌ای درموضوع دوزخ وبرزخ گوش دهند، درباره آرامش نهائی وعاقبت خود تفکر واندیشه نموده و اغلب روحشان بحدی مضطرب و ناراحت میشود که بمحض اینکه موعظه تمام شد، سعی میکنند که بافکار اطمینان بخش تری متوسل شده وپناه ببرند. هر کاتولیک مؤمن و صحیح العقیده ایکه این را میخواند میداند که اظهارات من تاچه اندازه صحیح و مطابق باواقع است. ازتمام اولیاء وقدیسین که ازمیان مذهب پرپیچ وخم کاتولیک راه را نشان داده اند سن ترز (۱) (که یکی از آخرین قدیسینی است که نامش درفهرست قدیسین ثبت شده) بیش ازهمه از لحاظ دوره کنونی ما، روشن ومنور الفکر است وی «اطمینان و تسلیم» را کلید رستگاری میداند. برای کاتولیکهائی که درجستجوی نور درونی ونجات ورستگاری هستند وی در آغاز کار بهترین راهنماست زیرا واضح است که خداوند اورا فرستاده بود که کاتولیک های صادق و مؤمن را در برداشتن قدم بعدی تکاملشان واستقرار آنان در راه واحد ومشترک رستگاری و نجات یعنی تصوف شخصی، کمک نماید ـ اکثر طالبانیکه تحقیق وتتبع کاملتری

۱- SAINT- THERESE

کرده‌اند، شاید باین نتیجه برسند که راه رم (مقصود مذهب کاتولیك است. مترجم) بشاهراه اصلی هدایت نمیکند وبلکه به بیراهه میرود. لکن فراموش نکنید که طرح ونقشه عمومی تحول وسیر تکاملی بشری، این راهها بهمان اندازه لازم وضروریست که طرق عشق ومحبت که منحصراً بعشق حقیقی خالق منتهی میشود

اشخاصی که درطریقی سیر میکنند که درآنجا باید بایك دوزخ ابدی عذاب سروکار داشته باشند، محتاج بچنین وهم و فریب موقتی هستند، تا بتوانند خویشتن را برای وصول بسطحی که برای نوع دوستی لازم است ورزیده سازند.

شما، اگر یك شاگرد تازه وارد مکتب رم (مقصود مذهب کاتوایك است. مترجم) را قانع ومطمئن سازید که دوزخ ابدی وجود ندارد؛ برای اوراه انهدام و خود کشی را باز کرده‌اید؛ مادام که درروی زمین افرادی دراین مراحل وجوددارند، تازیانه کیفرومجازات ابدی ضروری ولازم خواهد بود ازطرف دیگرمؤمن صادق درراه رم وسائل لازم برای آزادی ونجات خود ووصول براه اصلی "درك وجود خدادردرون خویش میبابد، و بالنتیجه ازعقایدی که موقةبخاطراو برای منظورهای انضباطی بکاربرده میشد رهائی پیدا میکند ازمیان این وسائل عشأ ربانی مخصوصاً مؤثراست.

طالبانی که درطریق دیگرسیر میکنند، آن مهارت وهنرمندی پدرانهٔ که خداوند درشعیره عشاء ربانی نشان داده است، و عده قلیلی‌ازکاتولیکها ظاهراً بمنظور واقعی آن پی برده و حقیقة ازآن مستفید میشوند، نباید از نظر دور داشته و از استعجاب وتحسین خودداری نمایند.

مطابق این مذهب، عیسی جسماً داخل نان مقدس[۱] است وعیسی‌هم نفس خداست ازآن لحظه که شخص مؤمن بحضورحقیقی وواقعی خدا درنان مقدس ایمان پیدا کند؛ طبعاً میل شدید برای خوردن آن احساس مینماید واغلب، ودر بعضی‌موارد، همه روزه صبح درایام سال برای «دریافت» نان وشراب مقدس به کلیسا خواهد رفت واگر این کار را برحسب عادت و بصرف اسقاط تکلیف انجام ندهد و بلکه بعد از دریافت نان مقدس

۱ـ یك تکه تازك نان فطیر

همچون کسی که حقیقة معتقد باینستکه **خدا** را در قلب خود پذیرفته است رفتار کند بالاخره باین نتیجه میرسد که **خدا دردرون اوست** زیرا گوئی بدفعات خدا را خورده است ؛ رفته رفته وی به «صدای درونی» بیش از صداهای بیرونی تکیه واعتماد خواهد کرد وسرانجام و بعد از اینکه حوادث خارجی، راستی ودرستی آن «صدای درونی» را بدفعات برای او تأیید کردند وی نصایح وراهنمائیهای او را بجای نصایح و راهنمائیهای دنیای خارجی پیروی خواهد کرد. دیر یا زود وقتیکه «صدای درونی» او را تشجیع و وادار میکند که رشته اسارت وبندگی عقاید را بگسلد ، کشمکش وجدال شدیدی شروع خواهد شد لکن تکیه واعتماد او بر اینکه خدا دردرون است در اینموقع باندازه کافی قوی ونیرومنداست که به تکفیرهائیکه سزای چنین عملی است اعتنا نکرده ویا آنها را نادیده انگارد ؛ (این دره وقعی است که او رنجها وعذابهای جهنم را که قبلا به آن اشاره شد میچشد و آزمایش میکند) و با اعتماد واطمینان بالاخره بجائی میرسد که خویشتن را از تمام رشته های اسارت آزاد ساخته وفقط خود را باخداوند متحد میبیند . وی بهدفی که از این مذهب منظور بود ، یعنی اتحاد کامل باخدا رسیده است . چون از این پس، برای راهنمائی و هدایت خویش ، تنها برخدا تکیه دارد ، بطورقطع بشاهراه تصوف شخصی می پیوندد . وی اگر میل داشته باشد ممکن است بازهم بکلیسا برود لکن دیگر دلش آنجا نیست واو «دردنیا هست اما جزو دنیا نیست» شماره کاتولیکهائی که باینمرحله رسیده اند ظاهراً بیش از آنست که دیده میشوند ، زیرا معمولا آنهائیکه بچنین نجات وآزادی رسیده‌اند درباره موفقیت خود سخنی نمیگویند[1] بلکه در «اطاق مخفی» با **نجات‌دهنده** حقیقی خود که پیوسته آنانرا راهنمائی میکند ، تنها انیس ومأنوسند .

بلی محققاً هردالان ودهلیزی از **لابیریت** کاتولیکی باخرد وعشق وخدا منور و روشن است وآنهائیکه راه «رم» را با **اخلاص وعشق حقیقی** درپیش میگیرند؛ سرانجام خدا ونجات وآزادی خودرا خواهندیافت .

راه عرفان وسلوك - عارف و سالك هم ، موقعیکه صعود بنردبان معرفت را

۱- آنکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

آغاز میکند باز بطریقی پای بند ووابسته بیکنوع مرکز مفترض الطاعه میباشد . اگر چه این رشته از آن قماشی نیست که کاتولیك را بپاپ می‌بندد معذلك بعضی الزامات و تعهدات اخلاقی نسبت بجامعه برادران (اخوان الصفا) و **اقطاب** آن و مخصوصاً نسبت به **پیر دلیل** که «چشم بصیرت یا تمایل شخصی اورا نسبت بمعرفت میگشاید» در بر دارد .

دراینجا خوف و ترس چندان کاری با سلوك و رفتار **تازه وارد** ندارد . اعتماد واطمینان وعشق ومحبت اوراوادار به پیروی ازنصایح مربی و مرشدش میکند .

بعد از چند سال آزمایش درتحت **هدایت ومراقبت** مراد ومرشد (و نه در تحت **اوامر** چنانچه در مورد کلیسای کاتولیك صادق است) بالاخره بمقام مریدی و سپس پیردلیلی واصل میشود . و درمقام اخیر، اتحاد درونی او با خدا ثابت و دائم است و دانشش بی نهایت توسعه یافته ، وشوق او باینکه سهم مؤثری درانجام **نقشه بزرك خدا** داشته باشد ، بوسیلهٔ یك همکاری مستمر با جامعه اخوان الصفا(که از سایر پیردلیلانی که بهمین قبیل مجاهدت و مساعی مشغولند ، تشکیل یافته است) بمنصه ظهور و بروز گذاشته میشود، گوئی خداوند ، عالماًعامداً این راه را با گلهائی بی نهایت زیبا ودلفریب وعدیم‌النظیر زینت داده است. عارف حقیقی ، هرچه بیشتراز مکاشفات بهره مند میشود بهمان نسبت ازلذات جدیدی متمتع وبرخوردار میگردد و معرفت و شناسائی **حقیقت** ، که متدرجاً باگذشتن ازحالی بحالی و ازمقامی بمقام دیگر بدست می‌آورد ، همواره قلب او را ازسعادت وخوشی مالامال میسازد،

اگر من مجاز در استعمال این جمله باشم میگویم : « او برقله و فراز دنیا نشسته» وخود را آزاد ووارسته از هرقید و بند احساس مینماید - پس از آنکه اساس و شالوده اخلاقی راکه شایسته اوست پی ریزی کرد ، اسرار و علوم مخفیه بوی آموخته میشود ، و میتواند (مخصوصاً وقتیکه بمقام پیردلیلی رسیده است) آنچه راکه میل دارد بدون هیچ گونه رنج و کوشش انجام دهد . او خدا را دوست میدارد و احساس میکندکه خود نیز محبوب خدااست . و اگر بخاطر میل و شوق دائم خویش بمساعدت و کمك بعالم‌بشریت

و تماشای قلوب قاسیه که **کارمای**[1] خود رامیسوزانند و به بخت وسعادت خود پشت پا میزنند ، نبود ؛ اوحقیقة در بهشتی مشحون ازسعادت و لذات بی شائبه و پاك ، زندگی میکرد. چون عارف برای سد ترقی خویش ، عملا مانع دیگری جز نفس جسمانی ندارد به‌مجرد اینکه برخویشتن تسلط یافت ونفس خود را مقهور ساخت ، بتصوف شخصی‌واصل میشود . از این پس اگر به پیوستگی خود بمراد یا مربی و آموزگار و یا جامعهٔ اخوت ادامه دهد، مانند سابق برای پیشرفت وتکامل شخصی نیست ، بلکه بخاطر شوق شدیدی است که‌بصرف آزادی واستعمال قواودانش‌خود، برای وصول بهدف هائی که جامعه اخوت آنها را تعقیب میکند وخودش هم عضووابسته آن جامعه است ، دارد . وی‌بتمام معنای کلمه **آزاد ونیرومند** است وآنچه را که شخصاً ازطریق مرادها ومربیان گذشتهٔ خود ، بدست آورده است بدیگران نیز میرساند و منتقل میسازد. **حقیقتاً چه لذتی ملکوتی و چه‌وظیفه وکار شرینی!!!**

نخستین گامی که طالب برای انبساط و ترقی خویش برمیدارد ، پی‌ریزی یك شالوده محکم اخلاقیست که متضمن تسلط کامل برنفس خویش درمقابل تمایلات طبیعی اوست وقبل‌ازاینکه تعلیمات مهمی راجع به **قوای مخفی** باو داده شودباید بر شهوات و خواهش های نفسانی خود مسلط شود ، وحس نوع دوستی حقیقی و شدیدی دراو بسط و توسعه یابد. این موفقیت غالباً مستلزم سالهای متمادی ریاضت و امتحان و مطالعه‌ورنج ومشقت است ، لکن چون طالب پیوسته از پیشرفت و ترقی‌خویش آگاه است وکاملا میداند بکجا رهسپار است ، باوجود ریاضات بسیار ، باخوشنودی ومسرت درتحول و تکامل خود پیشروی مینماید .

درحالی که راه مذهب کاتولیك ، راهی متضمن جنك و جدال است که کم وبیش درتاریکی صورت میگیرد ؛ راه عرفان ، راه‌دانش است واز همان آغاز بواسطه اعتماد و عشق بخدا و یقین باینکه وی در طریق راست وصحیح سلوك است ، منور وروشن است. درکوششهائی که او برای وصول بمقصود میکند حب نوع ، دانش ، نیرو وعشقی که از

---

(۱) **کارما** - دردین بودا ، حاصل کردار انسان درهر یك ازمراحل وجود است که سرنوشت او را برای مرحله دیگر معین میکند و بالنتیجه معنی سرنوشت و تقدیری که نتیجه کردار باشد میدهد (نامه اعمال)
« مؤلف »

مراد خود مشاهده میکند محرك و مشوق دائمی او و مورد اعجاب عمیق اوست . اغلب اوقات وی مثالها و سرمشقهای زنده‌ای از **کمال** در اطراف خود می بیند و با نیروهای مخفی مرادش کمك میشود و باینطریق اگر بادل وجان باین کار تن در دهد بسرعت پیشرفت وترقی مینماید . دراینجا خداوند متعال ، دانائی وبصیرت ومهر ومحبت خود را بوسیلهٔ جلب و جذب استاد و مراد مناسب ، بشاگرد و مرید مناسب وبالعکس ظاهر میسازد. بین عرفا ، اصل مسلم ومشهوریست که «وقتی طالب مستعد است مراد ظاهر میشود» عارف بوسیله این کمك‌ها و کتب بسیاری که مربوط به **عقیده باطنی و پنهانی** اشت (و عقیده مزبور کلا دراختیار وتصرف **جامعه اخوت** است وجزئی از آن دراین کتب مکشوف است) علاوه برچیزهای دیگر ، اطلاع ودانشی ازجهان واجزاء مشکله آن بدست میآورد که نسبت بدانش واطلاع دانشمندانی که چنین مکاشفه‌را در اختیار ندارند خیلی برتر وبالاتر است . طالب سرانجام چنان معرفت وحس آگاهیش منبسط میشود که میتواند به بسیاری از سطوح و مقاماتی که از سطح جسمانی بالاتر است واصل شود . عرفان حقاً مذهب **دانش ومکاشفه** است (هرچند همه عرفا آنرا مذهب نمیشمارند)

شعار انجمن عرفانی که شامل بسیاری ازعرفای دنیاست اینست :« بعقیده من هیچ تجربه و کارآموزی دنیوی جذابتر وجانفزاتر والهام بخش‌تر از آشنائی شخص بایك استاد حقیقی عرفان نیست»**(۱)**

راه وطریق ودا ــ طریقه **ودا** که یکی از جمله طرق فلسفی وسیع هند یست بشعب و فرق گوناگون منقسم میشود و چون قصد ما اینست که طرق و آداب مذاهب مختلفه را مشروحاً وصف نمائیم ، بلکه غرض نشان دادن تأثیر آنها بعنوان وسیلهٔ وصول بدرك وجود خداست ، تحقق و بررسی خود را محدود بتعالیمی

---

۱ ــ حافظ فرماید :

مصلحت دید من آنست که یاران همه‌کار ... بگذارند و خم طره یاری گیرند

قطع‌این مرحله بی همرهی خضر مکن ... ظلمات است بترس از خطر گمراهی

بی پیر مرو تو در خرابات ... هر چند سکندر زمانی

میکنیم که مستقیماً باین منظور راهنمائی مینماید. در تعلیمات **ودا** دیده میشود که اولین تماس با خدا، که از روی شعور ومعرفت باشد، در بیشترموارد با وصول بحالت **سامادهی** (۱) صورت میگیرد. وآن حالتی از بیخودی و **خلسه** ایست که درآن معرفت وشعورمرید بعرصه های روحانی کشیده وبرده میشود، ووقتیکه مرید دراینحالت است، مکاشفاتی از **حقیقت** باومیرسد وآنگاه که شعورش بعالم ناسوت بازمیگردد میتواند بدون کمك خارجی ودلیل، رشد وسیرتکاملی خود را انجام دهد و به اینطریق بتصوف شخصی واصل میشود. ازاینمرحله ببعد زندگانی او یك زندگانی مشاهده ومشحون بسیرآفاق وانفس است ودیگرزندگانی فعالی مانند استادان واقطاب طریق عرفان ندارد- هرچند اوممکن است بیکنوع فعالیتی بخاطر بشریت و انسانیت دست زند ولی بزرگترین تعلیمات ودستورهای اودرسرمشق ونمونهٔ کند ازرفتارومکتسباب خویش میدهد ظاهر میشود ونه بوسیله نطقها وخطابه ها یا کتب ورساله ها، چنانکه بسیاری از پیروان این طریق حتی هیچوقت یك کتابچه هم ننوشته‌اند. **ودائی** نیزمانند عارف چنان دامنهٔ دانشش (که ازطریق مراقبه بدست آورده است ونه مطالعه وتحصیل) وسیع است که از لحاظ بصیرت وفهم وخرد ازاکثرمعاصرین خود برتراست. اوخدا را درهرچیزدرك میکند وهرشیئی را مظهرمخصوصی ازذات لایزال بشمارمی‌آورد (۲) و بنابراین درآمیزش وارتباط دائم با خدا زندگی میکند. او را همه جا می بیند واورا درتمام مظاهرش دوست دارد. اوخویشتن را ابزاری دردست **قادرمطلق** احساس میکند ودرمی یابد که محبوب اوست وازطرف اوتقویت و پشتیبانی میشود (۳)

هنگامیکه شاگرد ومرید، درست راهنمائی وهدایت شده‌باشند در آغازشالوده اخلاقی محکمی بنا مینهند- علاقه ودلبستگی بعالم حواس باید قطع شود واخلاق باید متدرجاً بوسیله آزمایش شخصی ساخته شود نه بوسیلهٔ مکاشفات غیرمستقیم (چنانکه در مورد پیروان عرفان، که دانش خود را ازمرادها ومعاونین آنها میگیرند صادق است)

---

(۱) SAMADHI

(۲) زبان حال اوست: درهرچه نظر کردم سیمای تومی بینم

(۳) قلب المؤمن فی اصبع من اصابع الرحمن یقلبه کیف یشاء

یا بوسیله متابعت ازاوامر (چنانکه درمذهب کاتولیك معمول است) ـ دراینجا تمام وسائل دراختیار مرید گذارده شده وشخصاً باید کارآموزی خود را تقریباً بدون هیچ کمك خارجی صورت دهد اغلب او دست بریاضت ومراقبه میزند و بعمل **یوگا** (۱) کشیده وراهنمائی میشود. با درك عمل واثرخدا برخویشتن و بردنیائی که براو محیط است وی متدرجاً بتصوف شخصی میرسد. و این تصوف شخصی با مراقبه های طولانی او که اغلب بحالت **سامادهی** (حال بیخودی و خلع) منتهی میشود، بیش از پیش مشخص ومعین کشته واورا با **نورحقیقت** منورروشن میسازد.

تفکرات واندیشه های زیباوعمیق زیادی رامیتوان ازتعالیم **ودا**، عرفا، و کاتولیکها وعبرانیها نقل نمود. ومن دراینجا حاجتی بتوضیح نمی بینم که تمام مذاهب دیگرنیز متضمن تعالیمی هستند که سرانجام بتصوف شخصی منتهی میشود، ونظری ساده بکتب اساسی آنها، صحت اینموضوع را بآسانی نشان خواهد داد. اشخاصی که علاقمند بمطالعات بیشتری دراین باب هستند میتوانند در کتابخانه های عمومی کتب بسیاری که متضمن این تعالیم هستند، بدست بیاورند.

---

(۱) یوگا بیادداشت صفحه ۳۰ مراجعه شود

٦- تصوف شخصی

چنانچه قبلا ذکر شد، تصوف شخصی هنگامی آغاز میشود که شخص یا فرد چنان بر« صدای درونی» خویش تکیه واعتماد کند که دیگر هیچ حاجتی بکمك خارجی برای رهنمائی خود بوصول بهدف نداشته باشد. در اینمرحله است که تفرید (۱) حقیقة شروع میشود. خداوند مقلد نیست، وهر گل، هرحیوان و حتی هرسنگی خصوصیات خودرا داراست.

دومرد جسماً هیچگاه بهم شبیه نیستند، همچنانکه دو گل مطلقا یکسان و مانند یکدیگر نمیباشند. هدف تمام فعالیتهای شاهراه تصوف شخصی، آوردن ورسانیدن فرد است بمشخصات وخصوصیاتی که در ازل برای اوطرح ونامزد شده‌است.

اقلاچهار یا پنجسال پرورش و انبساط لازم است تا اینکه شخص بتواند، دراین خاکدان بمقام حقیقی خود، آنچنانکه برای حاول و زندگی کنونی او طرح ریزی شده است برسد.

هرچند تفرید ازهمان آغاز مشهود و نمایانست، ولی طرز و روش تکمیل آن تقریباً برای همه یکسان است. تازه وارد، که هرگونه پیوند وعلاقه‌ای که ویرا بیکی ازمکاتب تفکر و اندیشه (که تا این تاریخ برای راهنمائی خود بآن تکیه داشته بود) میپیوست، گسسته است، در ابتداء تا حدی خویشتن را تنها و منفرد احساس میکند ورنج میکشد، وچون اغلب همان اشخاصی که هادی وراهنمای وی درراههای اولیه‌اش بوده اند، ویرا سرزنش مینمایند گاهگاهی تزلزل و تردیدی نسبت به سرچشمه‌ومنبع جدید دانش و هدایتش احساس میکند واغلب دچاراین وسوسه میشود که: برای یافتن مکتب جدیدی یا اقلا فرد دیگری که کاملا با افکار واداراکات اوهماهنك باشد، در

۱- تفرید مقامی‌است که شخص ازماسوی‌الله منقطع و فقط بخدا و خویشتن تکیه دارد

مقام جستجو در دنیای خارج برآید. وی متوجهٔ مکاتب جدید و عقاید جدید میگردد، واگر آنها را نزدیك بافکار خود به بیند، ممکن است حتی درآن قدم گذارد ومراحل لازم را طی نماید تا اینکه سرانجام ملتفت شود که آنها همسطح آنچه که او جستجو میکرده است **نیستند** بالنتیجه رشتهٔ این تلوین را میگسلد و دوره جدیدی ارتمکین (اعتماد برخویشتن) براوتحمیل میشود.

«صدای درونی» که همیشه برای پاسخ و جوابگوئی بسؤالات بیشمار اووفادار است خرده خرده باو میفهماند که وی در ساختمان کلی‌خود، ازسایر مخلوقات جدا وبا آنان متفاوتست و باید زندگی خود را برهمین شالوده وزمینه طرح ریزی کند.

ممکنست درآغاز این وسوسه دراوپیدا شود که سایرمکاتب را پست‌ترازمکتب خویش بشمارد، لکن بزودی متوجه میشود که این مکاتب فقط بایکدیگر و بامکتب اوفرق دارند، ورنه ارزش همهٔ آنها در مقام خود یکسانست. وی در تنوع واختلاف، تناسب وموزونی می بیند ومیل شدیدی برای همکاری باکلیهٔ این‌مکاتب درخوداحساس میکند زیرا حالا منظور اصلی وحقیقی این مکاتب را کاملا درك مینماید.

واضح است که از این تمایل هم بایستی دست بردارد. زیرا وی بیش از پیش متوجه میشود که فعالیت هایش باید در بنای عبادتگاه خاص خود متمرکزشود؛ عبادتگاهی که درآنجا الوان مخصوصهٔ روحش، وقتیکه کاملا پرورش وتوسعه یافت، درمرکزمخصوص خود دراینجهان خواهد درخشید، وزیبائی بیشتری به **کلی** که‌خود جزوآنست خواهد افزود. هر چند عملا بهیچ مذهب خاص، یا دستهٔ که پیروعقیدهٔ مخصوصی باشند تعلق ندارد، وی بهمهٔ آنها کمك میکند وديگران را بهر یك از این‌مذاهب وعقاید که برای ترقی وتکامل آنان مناسب تراست هدایت مینماید. به جویندهٔ که میخواهد بداند چه راهی را برای تحصیل **خرد ورستگاری** پیروی کند، اودراکثر موارد توصیه میکند که بهمان مذهب اصلی خود بیشتردلبستگی داشته باشد.

زیرا مطمئن است که کلیه مذاهب اگرمقرون باخلاص و عشق حقیقی باشند، بسوی خداوند رهبری مینمایند. با وجود این فعالیتهای اتفاقی، توجه او بیشترمعطوف بنقشهٔ

مخصوص عملی است که با شخصیت او هماهنگی و موافقت داشته باشد، تا به پیشرفت مکاتبی که فعلا وجود دارد و همیشه هم برای همکاری با آنها مهیا است.

همچنانکه راه تنها و مخصوص خود را تعقیب میکند، بر اعتماد و اطمینان او بیش از پیش افزوده میشود و هر روز از روز پیش خوشحال تر است و یقین حاصل میکند که او برای یکنوع کاری که تمام فعالیتهای آیندهٔ او را مصروف بخود خواهد داشت، تربیت و ورزیده شده است. وی با بسیاری ابتلائات و امتحانات مواجه میشود، اغلب مورد تمسخر یا انتقاد شدید قرار میگیرد. لکن میفهمد که تمام این بلایا و آزمایشها برای تقویت ایمانی که جهت انجام مقصود وی در آتیه لازم است ضرورت دارد. و پس از آنکه از بسیاری از آزمایشها و امتحانات گذشت بالاخره، درست، آن چیزهائی را که باید انجام دهد می بیند و مطابق آن، نقشهٔ مفصلی برای فعالیتهای آیندهٔ خود در این خاکدان طرح میکند. وی بدون ذرهٔ شك و تردید، میداند که با طرح چنین نقشه‌ای، منظور الهی را انجام میدهد و کمی بعد مشاهده میکند که حوادث و مردم برای تحقق و انجام این نقشه با او شروع بهمکاری مینمایند. با گذشت ماهها و بعضی اوقات سالها، وی خویشتن را نزدیك و نزدیکتر به تحقق کامل نقشهٔ خود می بیند تا اینکه یکروز بنظر میرسد که این تحقق کاملا عملی شده است و از روی قطع و یقین وارد عمل میشود. وی ممکن است درجهان بسیاحت و گردش پردازد و دراین سیر آفاقی، سخنرانیها و موعظه هائی بنماید. یا ممکنست درخانقاه خود میان مریدانش به ارشاد پردازد، یا ازمردم کناره گیری کرده در کنج عزلت، قوای روحانی خود را برای کمك برشد و تکامل دیگران بکار برد. حتی وی ممکن است فقط «وجود» داشته باشد، بدون اینکه هیچ منظور مشخصی نسبت به بشریت و انسانیت داشته باشد، ودرحالت محو و استغراق بسر برد لکن تصمیم و ونیات انجام شدهٔ او، هرچه میخواهد باشد، او از هر استاد دیگری وحتی از پرتو خود متمایز وجداست. او فقط خودش است و هیچ مرکز مخصوص دیگری از کون و جهان، عیناً مانند مرکز او نیست. وی یك جزو مشعر واحدی از کل بزرگ است. درهمان حال که بفعالیت های مربوط بنقشهٔ خود

سر گرم ومشغول است ، سیر تکاملیش هم ادامه دارد . او پیوسته دانش جدیدی که سرانجام ببالاترین سطوح و مدارج وجود وهستی میرسد ، بدست می‌آورد . عناصر وزندگانی «جسمانی» اوتحت تسلط واراده اش قرارمیگیرد ؛ بحقیقت میتواند جملهٔ عیسی را بگوید :ـ «من آن قدرت ونیرورا دارم که زندگانی خود را بزمین گذارم ودوباره باز گیرم» . ـ

اودوره هستی خود را که عبارت از بیدار کردن خود خویشتن بود تکمیل کرده است هرچند وی میفهمد که با تمام موجودات متحد است ، اما درك میکند که تجلی و ظهورخدا درشخصیت او ازهرظهور دیگری درجهان ممتاز و جداست ودیگر او درخارج درجستجوی ارواح و جانهائی شبیه ونظیر روح و جان خود نیست وهمچون عقاب یکه وتنها بر فراز گله های بشریت درپرواز است و گله ها را با نظر علاقه مینگرد زیرا به تجربه دریافته است که آنان نیز مانند خودش ، تدریجاً بسوی آسمان تفرید و آزادی وسعادت جاودانی بال و پر گشوده و راهنمائی میشوند. باین طریق وی ؛ بقیه زندگانی خاکی خود را بعملی کردن جزئیات نقشه خود که جزوی ازنقشه خداوند است میگذراند اگربرطبق نقشه‌اش بایستی درزندگی فعلی خود پانصد سال عمر کند ، این کار رابدون اینکه دیگری از این عمل غیر عادی آگاه شود صورت میدهد واگرچنین پسندد که درمحیط های مختلف تجدید حیات کند ؛ درموقع خود این کاررا انجام میدهد . اگراین فضائل وخوارق عادت ، بنظربعضی ازخوانندگان محترم ؛ چنان موهوم آید که نتوانند آنرا راست پندارند ؛ با کمال احترام آنچه راکه راجع بقضاوت عجولانه گفتم بخاطرشان می‌آورم . ملیون ها مردم که اکنون زندگانی میکنند میدانند که این موضوع راست و مقرون بحقیقت است ـ مطالعه ساده ومختصری راجع بزندگانی معدودی از استادان و مربیان معروف ومعلوم گذشته . (بسیاری از اینان هیچگاه مورد توجه مردم نبوده و وارد تاریخ نشده اند) که درتصوف شخصی بمرتبه خیلی بالا رسیده اند ؛ نشان خواهد داد که چنین« اعمال خارق العاده »،ازطرف آنها صورت گرفته است . درحقیقت شمانیزروزی خواهید توانست چنین اعمالی را انجام دهید .

۷- اعتقاد، میل و آرزو، ایمان، پیشگوئی

پیش از اینکه مطالعه و بحث خود را در باره مرشدان و استادان آغاز کنیم، مناسب است اختلاف و تفاوتی را که بین **اعتقاد** و **ایمان** وجود دارد معلوم سازیم. چه اکثر مرشدان و استادان در اعمال و افعال خود **اعتقاد** خیلی کوچکی، لکن **ایمانی** راسخ و شکست ناپذیر، نشان داده‌اند. در نظر بسیاری از مردم **اعتقاد** مانند نیروئی حقیقی است که میتواند شگفتیهائی بخاطر فرد بطور خصوص و بخاطر بشریت بطور عموم انجام دهد. گمان میکنم بسیاری از خوانندگان محترم بتجربه پی برده اند که در این دنیای آرزو و شهوات و حرص و آز و جاه طلبی، هزاران فرد **اعتقادی** مؤکد از خود ابراز نموده‌اند به این امید که در امور مالی یا صحی و غیره موفقیتی بدست آورند و به نتایج مطلوب نرسیده‌اند و از طرف دیگر اشخاص دیگری بلاتردید، **خواست و آرزوی** خود را با همین وسائل بدست آورده‌اند.

اعتقاد و ادعا بخودی خود تأثیری جز برشخصی که آنها را بکار میبرد ندارد. به این معنی که آنها مانند تلقین بنفس بر عامل آن اثر میکند ولی هیچگونه تأثیری بر اوضاع یا بر سایر اشخاص ندارند واضح است که **اعتقاد** شما ممکن است بطور غیرمستقیم بر افراد دیگر مؤثر باشد مثلا به اینطور: که آنها را بهمان چیزی که شخصاً معتقدید عقیده مند سازید، لکن در این موارد **اعتقاد** شما نیست که بر شخص دیگر تأثیر میکند بلکه **اعتقاد** خود اوست که شما آن را بیدار کرده‌اید. **اعتقاد** نیرو و سلطه‌ئی بر دنیای خارجی ندارد، یك لحظه فکر کنید که این دنیا در چه هرج و مرجی می‌افتاد اگر **اعتقاد** افراد بر آن حکمفرمائی میکرد! طفلی که **معتقد** است که جواب صحیحی برای یك مسئله ریاضی بدست آورده و حال آنکه بدست نیاورده است، بازهم جواب او غلط است، هرچند که از صبح تا شام عکس آنرا ادعا کند. لکن اگر عقیدهٔ مستمر و

راسخ داشته باشد که سر درد یا دندان درد دارد، ممکنست حقیقة این درد را بچشد و احساس کند. پس ادعاها پیش از آنکه دردنیای خارج حقیقة مؤثر واقع شوند باید بوسیله نیروی دیگری جز **اعتقاد** «برق مانند» تحریك شود.

آن **نیروی** دیگرقوه محرکه حقیقی است که بعضی اشخاص را به انجام چنان نتایج حیرت انگیزی اعم ازاینکه ادعا یا دعا وعزائم وغیره بکار برند؛ قادر میسازد. وقتیکه این **نیرو** وارد عمل میشود هرچیزی با یکی ازوسائل مذکور امکان پیدا می کند واگر آن **نیرو** دربین نباشد؛ همه ادعا های ممکنه ودستورها وفورمولها بیهوده وبی ثمر خواهدبود - تفاوت میان عمل ورفتارشخصی که این نتائج رابدست میآوردو آنکه بدست نمی آورد دراین حقیقت است که یکی نیرورابه **اعتقاد** ودیگری به **سرچشمه ومبدء واقعی** همه اشیاء نسبت میدهد. اولی برقوانین محدودزمینی (تلقین بنفس) و دومی بر **سرچشمه کل نیرو** که وی با آن مرتبط است بخاطر او و از طرف او **کارخواهدکرد**. و او آثاری را که مربوط بقوانین **روحی** و**معنوی** یا **سحرالهی** است ظاهر میسازد. **جادو** هرگزمحصول **ایمان** نیست وسحرالهی هیچگاه نتیجه **اعتقاد** تنها نیست. جادوگر، باید در ابتداء آن کسی را که مورد سحروجادو قرار می دهد از قصد ونیت خود مبنی برجادو نمودن او، آگاه و برحذر سازد؛ تا بتواند موفق شود خواه این کار را مستقیماً بوسیله صحبت با مسحور مورد نظر انجام دهد، یا این که وسائل دیگری بکار برد ازقبیل آنکه نشان و علامات بد رب خانه او گذارد، یا اینکه آینهٔ جلوی پای او بشکند، یا نامه های تهدید آمیز بفرستد و غیره باید این **اعتقاد** را درمسحور خود ایجاد والقاء کند که وی میتواند سحرخود را در او کارگر کند **وخواهدکرد**. مادام که مسحور موردنظر **معتقد** به آنچه که بوی تلقین شده است، نباشد، هیچ چیزی اتفاق نخواهد افتاد. لکن اگروی (مسحور) بخود تلقین کند که کور یا لنك یا هرچیز دیگرمیشود، ممکن است حقیقة اینطور هم بشود. چنانکه **کووه**(۱) میتوانست عکس این کار را با بعضی از بیماران خود بنماید. از این لحاظ مناسب است این نکته را متذکر شوم که طریقی که

---

(۱) COUÉ

بعضی از سیاستمداران ما پیش گرفته و علناً درمقام شرح و تفصیل وسائلی که ظاهراً از طرف دشمنان برای تضعیف روحیهٔ ملل بکار برده میشود، برمی‌آیند، تنها نتیجه آن این خواهد بود که وسائل مزبور را مؤثر سازند. چه نطقهای آنان این تلقین رادرافراد تولید خواهد کرد که وسائل مزبور آن ها را آزار وزیان خواهد رسانید. البته این نکته را برای انتقاد از اشخاصیکه این رویه را برگزیده‌اند بیان نکردم زیرا اعلام خطرهای ایشان، فائده خود را هم دارد. ولی آنطور که منظور آنهاست قریب‌الحصول نیست. من این حقیقت را برای این متذکرشدم که میدانم اغلب خوانندگان محترم ازاینکه بدانند خطرواقعی درتلقین بنفس خودآنهاست و نه در«نیروی جادوی دیگران» فائده خواهند برد. سحر خطا ناپذیر یا سحر الهی را خداوند که **یگانه‌نیرو** است بحرکت می‌آورد، وقتیکه این حقیقت فهمیده و مورد قبول واقع شد هروسیله‌ای که از طرف عامل بکار میرود ممکن است راه ووسیله‌ای برای انتقال آن **نیرو** باشد مشروط براینکه جریان‌های زمینی درعامل مداخله ننموده وجریان **نیرو** رامتوقف نسازد. اگر جریان های‌زمینی که مولود روش «من» جسمانی درایجاد پرورش ترس، حرص وآز، کینه، حسد و رشك، حقد و غیره است درمیان نبود، شخص باسهولت و آسانی میدید که **سحر الهی** فقط عبارت از پذیرفتن و قبول کردن است و نه استدعا و استغاثه. و نیز مشاهده میکردکه آنچه راکه میخواهد با آنچه که به او میدهند عیناً یك چیز است، درصورتیکه خواست های اودر پرتو حقیقت تجزیه وتحلیل شوند.

«من» جسمانی پیوسته انواع محد و دیتها را ایجاد میکند، چه قوهٔ مدرکه اش محدود است وبرای اینکه شخص بتواند بحقیقت وکنه آثار بخوبی پی ببرد باید روش وعمل «من» جسمانی را کشف کرده و آن را متوقف سازد واین منظورهم بدینطریق صورت میگیردکه معرفت و شعور بسطوحی برتر از سطح جسمانی بالا آورده شود. وقتیکه رویه وروش «من» متوقف شد، **شخص میتواند بدنیای اوهام بازگرددو در عین حال نور حقیقی خود را هم حفظ کند اگر چه موافق امیال و آمال خود زندگانی کرده و تجربه و آزمایش های زمینی را نیز مانند گذشته دنبال نماید.**

این دنیا، دنیای اوهام است، لکن برای اشخاص این چنین جاوهٔ گراست که بسطوحی بالاتر از سطح جسمانی ارتقاء یافته باشند. **برای اینچنین اشخاص شك و تردیدی نمی تواند وجود داشته باشد که تمام پیچارگیهای این دنیا فقط وهم و خیال است و این دنیا، دنیای سعادت و زیبائیست هرچند که هنوز هم جز انعکاسی از حقیقت نمی‌باشد** برای دیگران این دنیا، **دنیای حقائق و واقعیاتست** همچنانکه در رؤیا و احلام، هر-چیزی تا زمانی که شخص در خواب است حقیقی و واقعی بنظر میرسد، دنیای جسمانی هم مادام که شخص بیدار نشده و **بحقایق واقعی** نرسیده است، حقیقتی جلوه گر میشود لکن چنانکه فوقاً گفته شد؛ بعد از آنکه شخص بیدار شد و به **واقعیت** رسید باز هم میتواند در این دنیای **وهمی** سیر تکاملی کند، در حالی که خوب میداند که آنچه را می‌بیند و حواس او درك میکند فقط عکس وانعکاس از واقعیت است وبعبارة اخری وهم وخیال صرف است. عیناً مانند اینست که شخص خوابی به بیند و در همان حال بخوبی متوجه باشد که آنچه را که می‌بیند ومیشنود، جزئی از خواب او ست. لکن شخص چه راهی را باید در پیش گیرد تا بتواند معرفت وشعورخود را بسطوحی بالاتر ازسطح جسمانی برساند؟ اگرشما میتوانستید این فکر را که درجمله زیر مذکور است مبنای حیات خود قرار دهید وموافق آن زندگی نمائید شما آناً بسطحی روحانی ارتقاء پیدا میکردند:

« من با خدا که یگانه نیرواست مرتبط ومتصلم، من ازچیزی بیم وهراس ندارم. خداوندا هرکاریکه میخواهی نسبت بمن بنما؛ من اطمینان مطلق بتو که خرد و عقل محضی، دارم. »

اینکه گفتم اگربتوانید حقیقة این فکررا ملکه خود قرار داده ومطابق آن زندگی کنید معنایش اینست که باید درمقابل **هرگونه** حوادث یا **هر نوع** مصائب شخصی، این فکررا بمرحله عمل گذارید، وپیوسته آنرا د ذهن داشته ودرمقابل هرچیز ثابت وپا برجا باشید. اگر واقعاً برخودتان مسلم میگردید که تنها **یك نیرو** است و آن هم **نیروی خداست** نگاهداری این فکر برای شما آسان میشدو بعبارة اخری میتوانستند

از روی معرفت و بطور دائم در سطوح بالاتر زندگی کنید (۱)

چون منظور ازاین کتاب ، اینستکه شما را در برداشتن قدم بعدی در مرحله کنونی سیر تکاملی بآن کمك کنید [این مرحله هرچه میخواهد باشد] من توضیحات بیشتری خواهم داد . قبل ازاینکه شخص بتواند بسطوحی بالا تر از سطح جسمانی ارتقاً پیدا کند باید درابتدا ارتباط خود را از جریان های (کورانهای) زمینی که مانع دیدار حقیقی اشیأ کماهی میشود قطع نماید . موقعیکه این جریانها قطع شدند ، شخص با واقعیت مواجه میشود ودرپرتو این بیداری بر او مسلم میگردد که آنچه معمولا سحر و جادو نامیده میشد ابداً سحروجادو نیست ، بلکه فقط وضعی عادیست که در آن شخص آنچه را که میخواهد عیناً همانست که دریافت میکند وبالعکس . وبرای اینکه خویشتن را دراینوضع وحالت دیدار حقیقی اشیاء ، باقی بدارد ، باید بجریانهای زمینی از قبیل ترس وغیره بازبیفتد وارتباط خود را باخدا حفظ کند .

از آنچه گفتیم نتیجه گرفته میشود که برای وصول به سحرمؤثر یا خردوعقل آلهی ، شخص باید درقطع ارتباط خود باجریانهای ارتجاعی زمینی کوشش کند ، بطوریکه مانع جریان نورحقیقی درضمیر واندیشه خود نباشد وخویشتن را بطور قطع و دائم باخدا متصل سازد . برای اینکه طرز وروش این عمل را بفهمانم ، ناچارم در خصوص سطوح مختلف مفصل تر بحث نمایم . طبعاً دنیای جسمانی که دنیای «اوهام» نامیده میشود (ازاین حیث که دنیای اوهام است) بسطوح ونقشهٔ عمومی اشیاء تعلق داردونسبت بکل ، جزئی است که اهمیت آن درست مانند سایر سطوح هستی است و مرحلهٔ از تکامل در نقشه کونیه (نقشه جهانی) است . وازاین لحاظ مانند مراحل دیگرحقیقی و واقعی است لکن فعلا بحث ما مربوط بانتقال معرفت وشعور از سطح این دنیا بسطح بالاتریست و هنگامی که ما واقف ومشعرمیشویم که درسطح بالاتری وجودداریم ، تمام سطوح پائین تر موهوم وخیالی بنظر میرسند . درواقع اگرما میتوانستیم بنقطهٔ نظر وارصادخدا ، یعنی

---

(۱) ـ ولنبلوکم بشیئی من الجوع ولخوف ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبه قالو انالله وانا الیه راجعون اولئك علیهم صلوٰة من ربهم ورحمه واولئك هم المهتدون (قرآن مجید)

سطح مخصوص او برسیم، تمام دنیا ها وعوالم خواه جسمانی وخواه فکری وروحانی؛موهوم جلوه میکرد. لکن با وجود موهوم بودنشان، آنها (ازهمین جنبه وهمی) بحقیقت وواقعیت نقشه آلهی تعلق دارند.

خواب ورؤیا واحلام اضغاث هرچند موهومی وخیالی است معذلك ازهمین جنبه وهمی وخیالی وجود دارد وتمام سطوح هستی جز سطح خدا که حقیقت ووجود یگانه است همین حال را دارند. (۱)

ممکن است کسی تعجب کند که چرا ما اینطور در اینگونه اوهام که محصول ومولود نقصان حواس ماست محصور و محبوسیم و چرا اکثرما حقیقة در دنیا ئی موهوم زندگی میکنیم؟

قطعاً باید علتی برای استقرار وبقاء چنین مشی تکاملی وجود داشته باشد که انسان ناچاراست قبل از آنکه به حقیقت واصل شود ازآنراه با همه گونه اوهام مواجه گردد برای اینکه وجود اینگونه سطوح وهمی وخیالی یا مساکنی که سکنه اش بغلط آنرا واقع وحقیقت می پندارند با خردو عقل ساز گارسازیم، باید منظور وهدف آنها مفهوم ودانسته شود. چنانکه درجای دیگر گفته ام (۲) اگر بشردارای اوهام نبود تمام دانش را مالك میشد و بالنتیجه سطح فهم او باخدا یکی میبود. بعبارة آخری دیگر از لحاظ دانش، اختلاف وتفاوتی بین اووخدا موجود نبود وازهمان لحظهٔ که این اختلاف وتمایز قطع وبرداشته شود، تنها خداوجوددارد. بنا براین اگردیگری جز خدا باید بمعرفت وجود پی ببرد وشخصاً آنرابیازماید لزوماً بایدازخدامختلف وجدا باشد. و باین شکل تنها راهی که خالق میتوانست موجودی را توانا سازد که درمعرفت خداوند نسبت بهستی سهیم شود ودرعین حال ازاومتفاوت وجداباشد این بود که ازخویشتن «آتومی» بفرستد کهموقة از گوهرو ذات حقیقی خود، بی اطلاع ودربارهٔ آن جاهل و کورباشد(۳) و بمرور

---

(۱) کل ما فی الکون وهم اوخیال

(۲) درصفحه ۴۲ کتاب «فاتح شووخوشبخت باش»

(۳) ظلوم و جهول

دهوربوسیله آزمایش وامتحان بگوهرحقیقی یا «**خود**»خویشتن پی ببرد. در مدتی که این سفرطولانی دردارهای امتحان بطول میانجامد، «آتوم» (۱)**ذات خدا** در تحت این عقیده وتأثیراست که‌وجودی جداگانه‌است وبنابراین احساس ودرك اودربارهٔ‌وجودخود تاحدی احساس ودرك خدا درموجود بودن خویش است.

وباینطریق وبرای تمام دورهٔ آزمایش که قرونی بی انتهاست «آتوم» در تحت این تاثیراست که وجودی **محصوص** است (**مرحله بشری**) و اگر چه این وهم و خیالی بیش نیست ، معهذا تنها طریقی‌است که میتوان موجود دیگری را جز **خدا** بمعرفت وجود و هستی وارد ساخت. وتا این سفرادامه دارد این وهم هم باقی‌است هنگامی که‌دوره‌تکامل تمام شد ، تمام دانش بوسیله **آزمایش‌وامتحان** بدست‌آمده است ، **دیگر**اختلاف‌وجدائی وجود ندارد ، ویك روز **کونی** (جهانی) بپایان رسیده‌است با توجه بحقایق مذکوره (بدیهی است فقط برای اشخاصی‌حقایق است که بمرحله ومقام قبول‌آنها رسیده‌باشند) شخص نباید درصدد این برآید که خویشتن‌را جبراً ازاین اوهام خارج سازدوآناً بتحقق ودرك الوهیت خود برسد. چنین اقدام وکوششی وقتیکه ازسطوح بالاتر موردنظر واقع شود، معلوم خواهدشد که بی‌ثمروبی‌ارزش است .

چنانکه‌فوقاً تشریح‌شداین روش وهمی راخداوندبرای انجام یك منظورمشخص وقطعی که‌عبارت ازسهیم‌نمودن سایرموجودات درمعرفت خویشتن، ازهستی‌است، اختیار کرده است. بنابراین شخص‌بایدجریان طبیعی‌سیر تکاملی خودرا دنبال کند واگرهم میتوانست این‌سیررا تسریع‌نماید میبایست ازچنین عملی اجتناب ورزد، چه‌بااین‌ترتیب بهتربا قصد ونیت اصلی‌خدا موافقت وسازش داشت.

لکن درحق واقع اگرهم میخواست، نمیتوانست آنرا بهیچوجه تغییردهد، همچون «کسی که بخیال، بخواهدزراعی بقامت‌خود بیفزاید» گواینکه شخص‌ممکنست با زهم معتقدباشد که این کاررا میتواند وبرین عقیده باشد که حقیقة هم میکند، چه این طرز فکر؛ منوط بسطح مخصوصی‌است که درآن قراردارد. بنابراین تمام « جرقه ها » که از

(۱) چون کلمه بهتری دردست نیست

خدا بیرون میجهند همان طور که قوس نزول می پیمایند متدرجاً معرفت جوهر اصلی خود
را از دست میدهند و بعد از آنکه از پست ترین سطح و جود گذشتند از راه آزمایش و
امتحان دوباره این معرفت را بدست میآورند. این سفرها یا **ایام کونی** (جهانی) تدریجی و
مستمر است و چنانکه در فصل بعد شرح داده خواهد شد الی الابد تکرار میشود[۱] حالا منطقاً
مفهوم میشود که هر قدر سطح تکاملی شما بخدا نزدیکتر است دانش شما برتر و نیروهای
شما اثر بخش تر است. **اعتقاد** متعلق بسطحی است که پست تر از آنستکه بر حوادث و
اوضاع خارجی تأثیر کند. لازمهٔ این کار **ایمان** است.

ممکنست کسی با دلائل منطقی ایراد کند که هیچکس قادر بر تغییر حوادث و کیفیات
نیست، زیرا حوادث و کیفیات متعلق بسلسلهٔ دائمی علل و معلول است که هرگز نمیتوان
آنرا گسست. اینموضوع کاملا صحیح است[۲] وعلت اینکه **اعتقاد** هیچ چیزی از دنیای
خارجی را تغییر نمیدهد درست همین است، لکن **ایمان** و **اعتقاد** دو چیز کاملا مختلف و
متفاوتند درحالی که **اعتقاد** یک انتظار و توقع کورکورانه ایست که تلقین بنفس را تولید
مینماید، **ایمان** دیدار حقیقی چیزیست که صورت خواهد گرفت یعنی همان چیزی که بر
طبق قانون علل و معلول روی خواهد داد. **ایمان** جزو همان طبقه احساساتی است که **پیشگوئی**
بآن تعلق دارد. **ایمان و پیشگوئی** هردو، فی حد نفسه و بخودی خود، نیروئی بیش از **اعتقاد**
ندارند. ووقتیکه حوادث واشیاء همچنانکه **پیامبر** پیشگوئی کرده است، صورت میگیرد
برای این نیست **که** چون پیامبر اینطور گفته است اینطور میشود، بلکه بدان جهت است
که او قبلا آنچه را که خداوند وقوع آنرا مقدر کرده است، دیده است.

ایمان، آنچه را که **نیروی حقیقی** خواهد کرد قبل از وقت **مشاهده میکند. ایمان**، حلقه های
علل و معلول را فرسنگها قبل از وقت حاضر و زمان حال می بیند. **بولس**، این ایده[۳] را با این

---

(۱) - آزمایش تا قیامت دائم است (مولوی)

(۲) همیشه برای خداوند امکان دارد که رشته جدیدی از علل و معلول را برشته اصلی پیوند کند ومثلا با الهام ناگهانی شخص را وادار بانجام چیزی کند، بدون آنکه این عمل، مسبوق بعلتی باشد.

(۳) IDÉE

کلمات بیان کرده است: «ایمان ذات واصل اشیاء نادیده است».

فهمیدن این نکته که چرا آنکس که دارای **ایمان** است یقین خود را علی رغم ظواهر متضاد زمان حال حفظ میکند آسانست. مستر والتر. س. لاینون(۱) که **فرزندی** حقیقی از عصر کنونی است در کتاب خود موسوم به «**ریشخند خدا**» نمونه بارزی از روش پیامبر نسبت بظواهر میدهد و آن نقل پیشگوئی است که برای **آخاب**(۲) شده است «برخیز و بیاشام زیرا صدای باران فراوان میآید»

اشخاصی که مایلند در اینموضوع مطالعه عمیقتری کنند، خوبست تألیفات این نویسنده را که متجاوز از پنجاه کتابست ومخصوصاً در این عصر الهام بخش است، بخوانند.

درو حلهٔ اول چنین بنظرمیرسد که امیال و آمال شخص بیهوده‌اند، چونکه هرگز نمیتوانند رشته علل ومعلول راتغییر دهند، معذلك وقتیکه طبیعت حقیقی امیال و آمال فهمیده شود باین نتیجه میرسیم که آنها نیز بهمان طبقه احساسات که پیشگوئی هم جزو آنست تعلق دارند ووقتیکه **بوسیله جریانهای کونی** (جهانی) **بحرکت درآیند** آنها علایهٔ **ایمان** و نشانهٔ این هستند که دیر یازود منظورشان تحقق خواهد یافت.

آنها نیز **مانند ایمان**، نوعی از پیشگوئی هستند لکن درجهٔ دیدار و قطعیتشان کمتر است. آنان که هیچگاه معرفت وشعورخویش رابسطحی بالاتر و برتر ازسطح جسمانی منتقل نساخته اند، درتحت تأثیر این عقیده اند که آمالشان بسته به **هوس** و قضاوت خودشانست وانجام آنها منوط بعملی است که شخصاً مینمایند وچون برای تحقق نقشه ـ های خود برخویشتن تکیه دارند ناچار رنجها وناکامیهای بسیار میچشند وتا حدی اسیر امیال و خواستهای خود که سر انجام و گاهی بعد از چندین زندگانی کاملا تحقق می یابند، میشوند.

رنجها **ومرارتهایشان** زائد و بیهوده بوده وتمام این چیزها از راه خود درست میشد، اگر بجای آنکه خودرا دربند امیال خویش گرفتار و اسیر سازند و کمترین ترسی از لحاظ تحقق مآلی

---

(۱) WALTER. C. LANYON

(۲) آخاب پادشاه اسرائیل (۸۷۵ـ۸۵۲ ق.م)

آنها بخودراه دهند، **فقط** آنهارا بعنوان **پیشگوئیهائی شناخته** وازسعادتی که درهرلحظه از هستی شان، دراین زندگانیهای زمینی در جلوشان میآید ، متمتع و برخوردارمیشدند!! باتحمل رنجها واضطرابها ومرارتها (که همیشه جریانهای ارتجاعی ارضی هستند) آنها ازخوشی وسعادتی که بهرلحظه اززندگانی آنان بسته بود، نیزمحروم شده اند. راهشان صاف ومستقیم وپوشیده از گل وریاحین بود، لکن آنهاراه را کج کرده واغلب بحفره ها و گودالهائی که دردوطرف جاده بود، برخوردند.

شك، ترس، ناکامی، غم وغصه، بیحوصلگی وبی تابی.... وغیره همه اینها اسباب و علل این «کجی وانحراف» درطریق وصول بخداست وباعث کوری و جهل **فرد** است نسبت به **حالای** شگفت آوری که باوعطا شده است. «سحرآلهی» هنگامی میآید که تمام جریانهای ارتجاعی که مانع دیدارحقیقی است، قطع شده باشند. چه درآنوقت شخص **می بیند**، که آنچه را که میخواهد عیناً همانست که **قوه کونیه** واقعاً **حالا** برای او انجام میدهد. (بدیهی است درصورتی که انگیزه ومحرك خواست او، یك جریان ارضی ارتجاعی نباشد) وتنها کاری که باید بکند اینستکه متدرجاً **درحالای زمان** آنرا بگیرد. اگر محرك وانگیزه احتیاج یا خواست او ترس باشد، ترس ازاینکه ازلحاظ مادی درسال آتی درزحمت خواهد بود، یا بیم ازاینکه بیمارشود وغیره.... خواست او **ازقوه کونیه** الهام نشده است: بلکه الهام خودرا از «**من**» جسمانی خویش (که بجای اینکه فقط یك نیرو یعنی **خد**ارا بشناسد، براین عقیده است که نیروهای بسیاری بعضی خوب و برخی بدوجوددارند) گرفته است وباین ترتیب پیوسته با یك سلسلهٔ اوضاع بدازبدتر ورنجهائی که نتیجه آنست مواجه **خواهدشد**. ممکنست این پیش آمدرا بوسیلهٔ مطالعهٔ علل ومحرك اعمال ورفتارمان جلوگیری کرد. هیچکس جزخودفرد، نمیتواند این کاررا بکند، زیرا «**من**» درهر فرد طریق مخصوصی برای عمل دارد.

ممکنست بپرسید: چگونه خودشخص میتواند صحیحاً قضاوت کند که آیا انگیزه ومحرکی ازیك جریان ارتجاعی تراوش مینماید یانه؟ یك محرك وانگیزه هنگامی ارتجاعی است که باید آلی که شخصاً ازخدا (برهما، لوگوس، جان جهانی، مبدء کل... .) دارید ،

ساز گارنباشد. مثلا اگر بنابر استدراك وفهم شما، خداپدری است که دائماً مراقب شماست وبرای شما تمام وسائل را فراهم میکند، پس هرانگیزه ومحرکی که بر این فکر وعقیده استوارباشد که شمارا بنحوی ازانحاء ازآیندهٔ خود نگران سازد، انگیزه و محرکی ارتجاعی است، وازقوه کونیه که فقط خالص‌ترین جریانهائی را که شما بتوانید درمرحلهٔ تکاملی خود تحمل کنید بکارمیبرد، ناشی نشده‌است.

بعبارهٔ اخری، جریانهای کونی میتواند فقط محرکها و (خواستها ئی) بشما الهام کند که بافهم کنونی شما دربارهٔ الوهیت ساز گارباشد. وچون فهم واستدراك شما نسبت بخدا، بنابرمقام رشد وتکامل شماتغییرمیکند، قوه کونیه بخاطروبرای **گام بعدی شما** درآن مرحله تکامل، کارمیکند. وبنابراین انگیزه‌ها، وامیالی بشماالهام مینماید که بافهم شما دربارهٔ خداهماهنك وساز گارباشد، وهرگزمحرکاتی راکه مخالف این استدراك باشد الهام نمیکند. بیکی ممکن است انجام معاملاتی الهام شود که منافع مالی اورا از طریق مشروع افزایش دهد، درحالی که ازاین لحاظ باتوجه به تمثیل استعداد ولیاقت ها [(۱)] از درستی عمل ورفتارخود اطمینان دارد، وحال آن که ممکن است بدیگری حقاً الهام شود که ازمایملك خود چشم بپوشد، درصورتیکه وی درمقام ومرحلهٔ باشد که مشمول تمثیل مرد ثروتمند [(۲)] بشود.

هریك ازاین دو، درراه انجام **قدم بعدی** درسیر تکاملی خود عمل میکند و گو اینکه ممکن است هردو باتبسمی تحقیرآمیز وملالت باربیکدیگر نگاه افکنند، حقیقت امر اینستکه هردو درمرحله سیر تکاملی خودبرصوابند. آن لحظه که میلی درشما تولید میشود که محرك آن یك‌علت ارتجاعی ارضی نیست، شمادرتحت نفوذ و تأثیر جریان مخصوصی ازنیروی کونی (جهانی) قرارمیگیرید وتادرجهٔ، آنچه‌را که حقیقةً در **آینده‌زمان** واقع خواهدشد (طبعاً برطبق قانون علت ومعلول) می بینید.

شما تاحدی آنچه‌را که حقیقةً روی خواهدداد **احساس** میکنید، واین احساس به **ایمان** تعبیرمیشود. اگرشما باین حقائق آگاه باشید بآسانی می بینید که تمام تردیدها و

(۱) و (۲) این دوتمثیل درانجیل است.

نگرانیها، بیمعنی وپوچ است. زیرا اشیاءِ حقیقة بواسطه قوه کونیه ساخته میشوند.
تنها کاری که شخص باید بکند اینستکه مورد میل وآرزوی خویشتن را بگذارد از راه
خود صورت گیرد وازاینکه ممکن است چیزی، مشی آنرا متوقف سازدبیم نداشته‌باشد
واین، آن‌نوع **ایمان** است که وجود وصورت خارجی بخود میگیرد(۱). هراندازه هم‌که
شخص درفکر ایجاد وسائلی برای تسریع درتحقق وصورت گرفتن‌خواست خود برآید
تأثیری دره‌شی طبیعی اشیاء نخواهد کرد.

واین سیرطبیعی چنان‌عاقلانه وخردمندانه راهنمائی میشود که اگر خود شخص هم
قادربود، هرگزنمیتوانست آنرا اینطورانجام دهد. ازطرف دیگرشخص باتن دردادن
به نگرانی و غم، اشیاءِ زیبائی‌راکه در اطراف او در حال زمان، موجود است نادیده
میگذارد ومیگذرد.

**زندگانی پیوسته سرور وشادمانی می‌بخشد لکن‌شخص باید این‌سروروشادمانی
را همچنان‌که درکفه‌ترازوی تحول‌وتکامل میآیند،بگیرد وبردارد ونه‌اینکه‌ازسرور
وشادمانیهای حال چشم پوشیده وذهن خودرا برخوشیهای‌آینده‌متمرکزسازد(۲)**

درغیراینصورت هرگز کسی ممکن نیست‌راضی وقانع شود، زیراپیوسته خوشیهای
آینده‌درحال تکوین اند وواضح است که شخص‌وقتی از آنها متمتع خواهد شدکه به
حال‌زمان برسند(اگرشخص تا آنوقت زنده مانده باشد).

بهرلحظه ازهستی‌شما، خوشی ومسرتی بسته وپیوسته است که میتواند هرنگرانی را
که شما درآن لحظه باآن مواجه میشوید، منخسف‌سازد، وچنان منخسف سازد که‌شما
ابداًآنرا احساس نکنید. اگربرحسب اتفاق شما شخصی هستید که بعلت بیماری، بی
چیزی، آزاریاهرعلت دیگری در سختی و مشقت غوطه ورید. ممکنست کاملا متعجب
شوید وبپرسید که این مسرت وخوشی‌دروضع کنونی شما کجاست؟با اظهارنهایت‌احترام

---

(۱) چو با رضای تو کاری نمیرود از پیش — بکردگار رهاکرده به مصالح خویش (حافظ)

(۲) این قافله عمر عجب میگذرد — دریاب دمی که با طرب میگذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری — پیش آر پیاله را که شب میگذرد (خیام)

نسبت بعقیدهٔ کنونی شما، اجازه فرمائید صاف وپوست کنده بشما تذکردهم که **درمورد شما** وهمچنین درسایرموارد این خوشی ومسرت، درست زیرچشمان **شما درحال زمان** است. آیا آنرا مشاهده نمیکنید؟ دوباره نگاه کنید: **حال زمان کی** هست؟... **الان !!** همینطورنیست؟؟ آیا اکنون شما ازخواندن این سطورمتمتع نمیشوید؟... **حال زمان** همین است. تاوقتیکه شما حواس خودرا برآنچه مشغول**خواندن** هستیدمتمرکزمیسازید شما نمیتوانید ازمتاعب ومشقات خود رنج ببریدونگران باشید، زیرا شما **نمیتوانید در** بارهٔ دوچیز مختلف درآن واحد فکر کنید. وبهمه **حال** های دیگر آینده، مسرت و خوشی وشادمانی بسته خواهد بود اگرشما درجستجوی آن برآمده وپردهٔ ازنگرانی ها واحتمالات **آینده** جلوچشم شما کشیده نشود **(۱)**

تفاوت دیدار، بین شهیدعیسوی وجنایتکاردهشت‌زدهٔ که چوبه **داررا جلوخود** می بیند باین سبب است که یکی بامسرت و**خوشحالی** جان‌میدهد، درصورتیکه **دیگری با یأس** و نا امیدی در گیرودار است. یکی خوشبختی وسعادتی راکه بوضع وحال اوبسته وپیوسته است می بیندوذهن خودرا برآن متمرکزمیکند درحالی که **دیگری** آنرا نمی بیند و ذهنش برشکنجه‌ها وآزارهای آینده تمرکزیافته‌است. با تمرکز افکار خویش برامیال وآمال آینده، مانمیتوانیم به بینیم که بعضی ازامیال مشابه با آنها که‌درگذشته داشتیم **اکنون** کاملا تحقق یافته وعملی شده‌است.

خلاصهٔ آنچه دراین **فصل** گفته شد، **اینستکه** امیال و آمال؛ ایمان، پیشگوئی، **ظهورات** وتجلیاتی ازجریان کونی واحدی‌هستند، لکن درجهٔ آن **درمورد میل و آرزو** (که‌باید انگیزه‌های مشروع وعاقلانه‌ای محرك آن باشد، **تا بعنوان پیشگوئی و احتمال** آینده، مورد قبول واقع گردد) کمترویست تراست.

اعتقاد، بآن‌جریان کونیه مخصوص تعلق ندارد، وفقط برشخصی که‌آنراتولید میکند مؤثراست. برای حصول **ایمان** واقعی، شخص بایدجریانهای ارتجاعی ارضی راازخودقطع کند.
نیرو، دانش، تمتع وبرخورداری ازحالزمان، یا**سعادت جاودانی**، همراه **ایمان**میآیند.

---

(۱) مافات مضی وماسیأتیك فاین
قم فاغتنم الفرصة بين العدمین

سعدیادی رفت وفرداهمچنان معلوم نیست
در میان این وآن فرصت شمارامروزرا

۸- مربیان (مراد، مرشد، استاد)

گرچه تمام مربیان واستادان ازجهتی بایکدیگراختلاف وتفاوت دارند، لکن میتوان آنها را بدودسته تقسیم نمود: آنهائی که در فعالیت های عمومی و اجتماعی وارد بوده‌یا اکنون هستند ازقبیل عیسی، سنت‌ژرمن، راما کریشنا وغیره... وآنهائی که عامه بطورکلی ازآنها بی اطلاعند، وفعالیت‌های خودرا بسطوح دیگری سوای‌سطوح جسمانی محدود ومحصورمیسازند، ازقبیل بسیاری ازرهبانان وبرهمن‌ها وحتی افراد عادی گمنام...

یك مربی واستاد خواه‌جزودسته اول بوده وخواه‌بدسته دوم‌تعلق داشته باشد، برای اینکه شایسته وسزاوارچنین عنوانی‌باشد بایدبه **تصوف‌شخصی** واصل شده و نقشهٔ هم برای حیات ارضی‌وخاکی خود که بانقشه‌عمومی کونی‌موفق وسازگارباشد، داشته وطبق آن‌نقشه زندگانی کند. ممکن است بگوییم که این‌شرائط، شروط اصلی و اساسی **مربی واستاد** «نوزاداست» مربیان مسن‌تر(البته‌ازلحاظ سیرتکاملی) ندرة نقشه میریزند ووقتی‌هم چنین میکنند، خودشان کاملا واقف وآگاهند که از آنان بعنوان وسیله و واسطه استفاده میشود وخدا عامل اصلی و واقعی نقشه های آنهاست. مربیان و استادان نیزمانند سایرموجودات پیوسته بسوی کمال، دانش ونیرو سیر مینمایند، و با لنتیجه بفواصل و گاهگاهی یانقشهٔ خودرا تغییرداده ویاحتی بکلی از آن صرف نظر میکنند. آنها درتجدید حلول ویاعدم آن آزادومختارند. واگرتجدید حلول کنند ممکن است محیط وملیتی که باهدف ومنظورشان مناسب‌تراست انتخاب نمایند. زیرا فرشتگان تقدیر، خدام صدیق آنهایند. آنهابتمام معنای کلمه **آزادومختارند.**

ازمیان مربیان دسته اول، یعنی‌تنها دسته‌ای که ما دراینجامورد بحث‌قرارخواهیم داد، عیسی مسیح درعصر کنونی، کسی است‌که بیش ازهمه در بارهٔ او صحبت و گفتگوست. خواه‌این‌شخصیت‌موسوم‌به‌**عیسی** بوده‌یاچنانکه‌بعضی‌ازمورخین‌تصورمیکنند **آپولینوس (۱)** یاتیانا **(۲)** نامیده میشده است، **مسیح**(عقل الهی، روح‌الهی، خدا وغیره) در روی مستقر

---

(۱) APOLINUS

(۲) THYANA

بوده و مکان داشته‌است. عیسی مجری و وسیلهٔ کاملی برای جریانهای روحانی و معنوی خدا بوده وشخصاً هم بدین نکته واقف بوده‌است. وی میدانست که خود خدا و نفس او نیست بلکه خدا برای اینکه به‌بشریت بوسیلهٔ کردار و گفتار، قدمهای بیشتری را بسوی کمال نشان دهد، تقریباً همیشه اورا مورد استفاده‌واستعمال قرارمیداد. وی صریحاً وبافروتنی اعتراف میکند که «بخودی خود کاری نمیتوانم انجام دهم».

همهٔ مربیان بوسیله تجربه دریافته‌و میدانند که بخودی خود، کاری از آنان ساخته نیست لکن همه هم‌میدانند که اتحاد آنها باخدا، طوریست که هر چیزی را برای آنها ممکن میسازد ومیتوانند ازروی حقیقت وراستی بگویند «پدرم ومن یکی هستیم».

بعضی ازمربیان‌واستادان که در تاریخ از آنها نام ونشانی باقی است، در حلولها و زندگانیهای قبلی باینمقام رسیده‌اند وبرخی‌هم درآخرین حلول باین مقام خواهند رسید وقتیکه رفتاروسلوك آنان رادرآخرین زندگانی ومخصوصاً در دوران طفولیت، مورد مطالعه قراردهیم فهم‌این نکته که «آیا آنها مربی متولد شده‌بودند‌یانه؟» نسبهٔ آسانست درمورد عیسی شکی نمیتواند وجود داشته‌باشد که وی درحلولهای سابق بمقام استادی واصل‌شده بود. وی‌استادومربی متولدشد و درهمان اوان زندگی باین حقیقت واقف بوده‌است. باوجود تغییرات وتحریفات گوناگون که ممکنست در نوشتجات تاریخی ما روی داده‌باشد، عیسی چنان شخصیت عظیمی‌است که هرنویسندهٔ که درمقام توصیف اوبرآید، بایددرهمان آغازکار اعتراف کند که قادر بترسیم تصویری از او که سزاوار شخصیت‌عظیم وی‌باشد نخواهدبود.

آنچه‌راکه مورخ‌میتواند بکند اینستکه هرچه‌راکه میداند و می بیند توصیف نماید وآنچه راکه اوازعیسی میتواند به بیند وبداند چنان کوچك وناچیزاست که هرا ندازه هم که شرح حال اومفصل و بزرگ باشد، بازهم‌ازحقیقت کامل خیلی دورخواهد بود.

سرگذشتها وشرح حالهای جذاب بسیاری ازعیسی منتشرشده است و من قصد ندارم شرح حال جدیدی بنویسم، زیرا ازحدود بحث کنونی ماخارج‌است. فقط به‌بعضی ازتعالیم وکردارهای اوکه ویرا بعنوان یك‌مربی (مربی ازهنگام تولد) در شخصیت جسمانی

عیسی ممتاز میسازد ، اشاره کرده و از وی بعنوان یك تجلی مسیح در شخصیت روحانی مسیح (که این تجلی مخصوصاً بادرجه انبساط معاصرین اومتناسب ومنطبق بوده‌است) ذکری خواهیم نمود •

مربی واستادی بعظمت وعلومقام عیسی ، مانند مربیان مبتدی و تازه باینمقام رسیده ، نقشه های شخصی طرح نمیکنند• عیسی، مربی‌واستاد متولد شده بود• درسن دوسالگی آگاه بودکه وسیله وواسطهٔ الوهیت است• وقتیکه دراین دنیا قدم گذاشت میدانست که تنها کاری راکه باید بکند اینستکه انجام کار (وهمچنین نقشه ریزی‌را) بدست خدا بگذارد وخود واسطه‌ای بیش نباشد• وبشاگردان حیرت زده خود میگفت : « پدرم کار را برای من انجام میدهد ونه من » بنا براین شخصیت عیسای مربی دردوران فعالیتهایش خیلی بارز وبرجسته نیست• معجزاتی که بفرمان عیسای مربی‌صورت گرفت ، مولودنیرو ودانش اونبود « بخودی خود هیچ چیز نمیتوانم بکنم » بلکه محصول نیروی مسیحا (نیروی‌خدا) بود ، که عیسای مربی را بعنوان وسیله وواسطه بکارمیبرد• آنچه عیسی را بعنوان یك مربی عالیمقام ممتازمیسازد ، این‌حقیقت است : که اومیتوانست کاملا اراده وامیال خودرا درهروقت ودرمقابل هروضعیت دهشتناکی دورانداخته وازآن‌چشم بپوشد. بطوریکه بگذارد خداوند بوسیلهٔ او وبدون ابرازهیچگونه ممانعت و مقاومتی ازطرف وی، کار خودرا بنماید• تنها همین نکته کافی است که وی‌را «پسرخدا» یامربی واستادی ما فوق فرشتگان بنماید• در واقع ونفس‌الامر ، آنچه راکه عیسای مربی در دوران سه سال فعالیتهای خود انجام داد ، امحاء شخصیت خود وبقاء دریك‌حالت‌تسلیم‌وبی‌ارادگی محض بود ، بطوریکه مسیحا میتوانست بوسیله او وبدون هیچگونه مداخله ومقاومتی‌از طرف وی، عمل کند • روشنائی خیره کننده تعالیم او و نیروی حیرت انگیزی کـه در معجزات او دیده میشود مولود جان‌جهانی یا مسیحا بود ، نه از آن خودش•

بنا براین وقتیکه ما درمقام‌مطالعه و تتبع زندگانی این شخصیت بطوریکـه در انجیلهای یوحنا ، لوقا ، مرقس ؛ متی ودیگران شرح داده شده ، برآئیم درحقیقت خدا را مطالعه میکنیم ونه عیسی‌را•

بالنتیجه واضح و آشکار میشود که وقتی ما زندگانی هر مربی و استادی را که بچنین مقامی از انبساط یعنی مقام **پسر خدا**، واصل شده است مطالعه میکنیم، همیشه یك موجود واحد **(خدا)** را درمظاهر و اشکال مختلفه تجلیاتش یا چنانکه اغلب گفته میشود در **حلول** های گوناگونش مطالعه میکنیم (۱)

تعالیم و کردارهای **مسیح** نوعی است که مخصوصاً با مقام انبساطی که در آن دوره در میان ملل متمدن حکمفرما بود متناسب است (۲)

هر کس که با تاریخ آن ادوار مأنوس است میتواند متوجه شود که این تعالیم بنحوی که امروزه ممکن است برای تودهٔ بشریت تبیین و تشریح شود؛ در آن اوقات مفهوم و سودمند نمی افتاد. اکثریت مردم در آنموقع فقط بنقطهٔ تحول بین دورهٔ «چشم بازاء چشم» وعصر آیندهٔ « دشمنان خود را دوست بدار » رسیده بودند درست همانطوریکه تعالیم « چشم بازاء جشم » قبلا گامی بجلو در سیر تکاملی نسبت بمرحله « جان بازاء چشم » بود ، تعالیم مسیح بشریت را یك گام بجلو درسیر ارتقائیش پیش راند . بنا بر این صفت برجسته وممتاز تعالیم مسیح ، **محبت** است : « همسایه وهمنوع خود را مانند خود دوست بدار » و « خدارا بالاتر از هرچیز دوست بدار » موضوع اصلی و عمدهٔ این تعالیم است ، واضحست که **مسیح** میتوانست از اسرار شکستن آتم ، الکتریسیته، تلویزیون ، رادیوفونی و ... پرده بردارد. زیرا خدا بهرچیزی عالم ودانأست ، لکن خداوندرویهٔ منطقی (تربیت وپرورش اخلاق قبل ازقدرت ونیرو) را پیروی نمود .

اگر بشر بطور کلی ، امروزه نیروهای شگرف طبیعت را میفهمد وآنرا مورد استفاده قرار میدهد . برای اینستکه در عصر حاضر بحد کافی مردمی که بمراحل عالیه اخلاقی

---

(۱) واضح است که معنای این حلولها ، این نیست که ذات باری تعالی تبدیل بگوشت وپوست شده باشد بلکه غرض اینستکه خدا ، بدن گوشتی یك استاد ومربی را برای تکلم وانجام کارهائی در این عالم ناسوت بکار میبرد (بیادداشت آخراین فصل مراجعه شود)

(۲) بسیاری ازملل امروزه نیز درهمان مرحله انبساط میباشند وبنابراین تعالیم عیسی حتی درمعنای ظاهری آن امروزه هم مانند سابق بجا وبموقع است. اما ازحیث معنای باطنی همیشه برای هر کس بموقع وبجا خواهد بود

رسیده باشند یافت میشوند که از این نیروها برای ترقی عمومی بشر استفاده نموده و آنرا درمقابل افراد یاجماعاتی که درجه ترقی ورشد اخلاقی آنها کمتراست حفظ نمایند. **روح کونی** که ازاین اسرار، در قرن بیستم پرده بر داشت همان روح یا خداست که محبت را بوسیلهٔ عیسی آموخت. **اخلاق** میبایست در درجه اول و قبل از هر چیز تعلیم داده شود.

واضح است که اسرار مزبور در زمان عیسی نیز مکشوف بود لکن نه برای عموم. اشخاصی ازاین اسرارمطلع میشدند که مستعد برای پذیرفتن آن بودند، لکن در همان وقت که این اسرار بآنها مکشوف میشد صریحاً بآنها توصیه میشد که از این اسرار فقط برای کسانی که بنیان اخلاقی آنها محکم واستواراست پرده بردارند.

نظری بنوشتجات اینگونه اشخاص که بسیاری از این نوشتجات هم اکنون در دسترس عامه است، نشان خواهد داد که اطلاعات آنان در بارهٔ **نقشه کونی** و **نیرو های پنهانی طبیعت** بمراتب بیش از اطلاعات دانشمندان امروزی بوده است. این مربیان و استادان که چندین زندگانی از تودهٔ بشریت جلوترند نسبت بآن **استثنائاتی** میباشند. لکن خداوندهیچگاه ارتقاءِفردراخواه این کهفعلا ازتوده‌جلوترباشدیانه، متوقف‌نمیسازد.

مفهوم «وقتیکه شاگرد مستعد باشد مربی و استاد ظاهر میشود» شامل خود مربیان وشاگردان آنها هردو میباشد وهمانطوریکه بعضی از مربیان استثنائی خیلی زود تر وجلوترازتوده بشریت، مکاشفات و واردات شخصی در یافت کرده اند، همانطور هم امروزه افراد وقبائل وحتی مللی یافت میشوند که باندازهٔ از لحاظ رشد و انبساط شخصی عقب افتاده‌اند که حتی مستعد پذیرفتن تعالیم ظاهری که دوهزارسال‌قبل بوسیله عیسی داده شده است، نمیباشند. سیرتحول و تکامل چنانکه بعضی مؤمنین و پارسایان ظاهراً معتقدند، باطفره وجست وخیزصورت نمیگیرد. اگرعده حضار ومستمعین‌ناطقی بملیونها نفرشنونده برسد معذلك تعالیم گوینده فقط برای افرادی سودمند خواهد بود که مستعد پذیرفتن‌آن باشند و در غیاب وی دیگری آنجا خواهد بود که برای این عدهٔ معدود، حقیقتی راکه برای برداشتن گام بعدی در سیر ارتقائی و تکاملی خویش

لازم دارند بیان نمایند. زیرا ترقی یك قانون کونی (جهانی) است و هیچ چیز نمیتواند سیر آنرا متوقف سازد. رشد وانبساط «خرد» قدم بقدم و مرحله بمرحله پیش میرود. وامیدواری باینکه عشق و محبت خالص نسبت به خالق در بشری که هنوز زیر تازیانه جهنمهای شرقی وغربی است پرورش داده شود؛ مطلقا بیهوده وبی ثمراست. او ممکن است تمام اندرزها و نصایح سودمندی راکه بوی داده میشود پیروی نموده و خیزی ناگهانی بردارد، لکن دیر یا زود بنقطهٔ اولیه باز میگردد و مراحلی راکه بطفره طی کرده بود دوباره میآزماید، مگر اینکه برای چنین تغییری ناگهانی رسیده و مستعد باشد وچنین موردی هم بتصدیق هرمبلغ راستگو استثنائی است. لکن اگرمعدودی هم مستعد بر داشتن گامی که منظور نظر مبلغ است باشند باید «مربی و آموزگارهم وقتیکه شاگرد مستعد است حضور داشته باشد» وبرای همین عده معدود مبلغین بطرف مراکرخیلی دورجلب و کشیده میشوند.

بدیهی است مقصود از اینکه گفتم که هیچکس ممکن نیست بسوی این مبلغین جلب شوند مگراینکه خدا که خردمحض است او را بجاء خوانده باشد، برای این نیست که ازارزش مساعی این روحانیان کاسته باشم بلکه میخواهم این حقیقت را تاکید کنم که باوعظ ودعا وفداکاری و غیره؛ چیزی بیش ازقدم عادی وطبیعی درسیر ارتقائی وتکاملی مبتدی نمیتوان بدست آورد. ووقتیکه مبتدی برای برداشتن قدم بعدی آماده باشد تمام نیرو های کونی بخاطر او بکار خواهند افتاد و چراغ هدایت بهر شکل که باشد فراپای او کشیده خواهد شد اگرچه بوسیلهٔ تبلیغ وارشادمعمولی هم موجود نباشد همهٔ مربیان واستادان این نکته رامیدانند. اگرمربیان واستادان برای بهبود واصلاح روح بشریت بذل کوشش میکنند، واین کاررا برگزیده‌اند برای اینستکه این نوع کار را بهتراز پرورش هویج یا کندن خندق یاساختن خانه یامخلوط کردن ادویه یا کشیدن دندان دوست دارند. ورنه کاملا میدانند که تمام فعالیت‌های دیگر هم خواه فعالیت های شغلی یا تجارتی یاحتی بطالت ووقت گذرانی ارزش مساری درنظر خدادارند. ارزش واقعی کارهای مبلغ درمیزان فداکاریهای او، شماره مواعظ او، بلایائی که دچار شده است،

«ارشاد»هائی که بوسیلهٔاوصورت گرفته است، نیست. بلکه درعشق به پیشه‌خودسعادتی که بسبب انجام وظیفه ازآن برخورداراست وحقشناسی و شکر گزاری او نسبت بخدا که پیشهٔ بوی عطا فرموده، که آنرا دوست دارد وازآن لذت میبرد، میباشدومابقی آنچه که بوسیله اوممکن ست صورت بگیرد کارخدا ست ونه کاراو.

ما دام که مبلغ درفعالیتهای خود خوشبخت وسعادتمند نباشد از منظور اصلی مأموریت خود مهجوراست. نخستین نیت وقصد خدا اینست که مخلوقش حالا و در همه وقت خوشبخت باشد. بنا براین پیش ازآنکه کسی راه رسیدن بسعادت جاودانی رابوسیله پی بردن بخدا، بدیگران بیاموزد، باید اول خودش بوضع و حالی دائمی از سعادت و نیکبختی برسد وباین‌ترتیب، نیت وقصدخدارا درباره‌خود پیش ازآنکه‌آنرابرای‌دیگران تشریح کند نشان داده باشد.

هرانسانی اعم ازاینکه موجودی وحشی بوده یابدرجه عالی از تمدن رسیده باشد برای رشد وانبساط خویشتن قدم بعدی را وقتیکه مستعد آن باشد بر میدارد (خداوند مراقب اینموضوع خواهد بود) ومبلغی که ازوسیله و واسطه بودن برای کمک کردن بدیگران درانجام این‌منظورلذت نمیبرد بهتراینست که درمنزل خود بماند وآنچه را که باعث سعادت ونیکبختی وی میشود بجا آورد. فکر فدا نمودن نیکبختی و سعادت خویشتن را برای کمک بخداوراهنمائی بشریت بسوی بالا وهم وخیالی است که مولود «من» جسمانی است و«من» جسمانی پیوسته متمایل باین فکراست که بخودی خود میتواند کاری را انجام دهد.

آن کفش دوزنیکبختی که خداوند را برای سعادتی که هر روزه برایگان نصیبش کرده‌است شکرمیگذارد خیلی بمراتب در سیرارتقائی وتکاملی خود جلوتر از مبلغی است که درمیان وحشیان افتاده وفهمیده یانفهمیده روبخدا کرده میگوید:

«من در این جهنم میمانم تا ترا درنجات بشریت کمك کنم».

مربیان واستادان حقیقی این نکته را میدانند وخواه مانند عیسی مصلوب شوند یا مانند کنت دوسن ژرمن از همه گونه مواهب دنیوی برخوردارباشند، از اینکه آلات و

وسائلی دردست خدا هستند خوشبخت اند . و ازهرلحظه ای اززندگانی سرا سرتسلیم و انقیاد خود تمتع میبرند. جسم آنان که ازطرف خدابرای اعمال تهذیب کننده وکمال آوربکاربرده میشود، ممکنست گربه کند وشکوه نماید و رنج کشد، لکن روح مربی درهمانوقت که این فعالیت‌های خارجی بوسیلهٔ جسم وی (که پیوسته در تحت کنترل مستقیم خود خداوند است) صورت میگیرد درسعادتی کامل باقی و برقرار است وقتیکه این حقایق را ازسطحی بالاتر ازسطوح جسمانی صرف ملاحظه کنیم، بسهولت می‌بینیم که این اوضاع وروشهای گوناگون فرد نسبت بخدمت، خدمت با عشق، خدمت با نیکبختی خدمت اختیاری، ازیکطرف، وخدمت ازروی اطاعت، خدمت با فداکاری، و غیره... از طرف دیگرفقط درجات مختلفی ازرشد وانبساط معرفت وشعورافراداست.

وقتیکه معرفت وشعور کسی کاملا بیدارشده باشد وی فقط میگذارد که خداوند کار خود را نسبت به بشریت انجام دهد و اگر اتفاقاً وسیله وواسطهٔ بعضی از جریانهای آلهی که برای پیشرفت وترقی افراد دیگرمشغول عمل است باشد خوشنودی خود را ازملاحظهٔ اعمال حیرت انگیزی که خداوند بوسیلهٔ او بجامیاورد احساس میکند. و هیچوقت بخاطر او نمیگذرد که شخصاً درآنچه که صورت میگیرد مؤثراست.

وی فقط تماشاچی یك نمایش بزرك آلهی است وازهرجزووقسمت آن متمتع ومحظوظ میشود. اوتجلی خداوند را درهرچیزی وهرموجودی از آتم گرفته تابرسدبخود جهان و کون هستی می‌بیند. خواه جسم اونقش یهودا یا شخص عیسی را در نمایش بزرك الهی بازی کند. او نمایشنامه را درسطح معرفت بالاتری باحظ ولذت مینگرد. اومیداند که هر چیزدرسطح مخصوص خود ودرجای مخصوص خودکامل است (۱)

میداند که همان عمل جنایتکارهم برای هدفی که درطرح و نقشه کلی اشیاء سودمند است بکارمیخورد. وجود یهودا برای انجام پیشگوئی‌ها مانند وجود خود عیسی ضروری بود وحواریون ازاین نکته آگاه بوده‌اند. زیرا وقتیکه استاد بآنها گفت : که یکی از آنان ویرا گیر خواهد انداخت، آنها مشتاقانه ازاو پرسیدند: که کدام یك از آنها برای

۱—جهان چون چشم وخط وخال وابروست که هرچیزی بجای خویش نیکوست

انجام این منظور بر گزیده خواهد شد؟ آنها میدانستند که هریك از آنها ممکن است برای انجام این قسمت از درام به پیش خوانده شود. وچون بشر بودند، فردفرد آنها امید داشتند که نقش مخصوص «تبهکار» بنام او نیفتد!! وقتیکه گفته شد: «حالا برو وآنچه را که باید بکنی بجای آور» **یهودا** که قرعهٔ فال بنام اوزده بودند بدون چون وچرا اطاعت کرد

دست خدا، باهمان محبت وخردی که عیسی را بصلیب رهبری کرد، یهودا را بمحکومیت وسرنوشتش راهنمائی نمود. سرنوشتی که کاملا شبیه سرنوشت «**تبهکار**» است هر چند که وصول بآن بواسطه علل خارجی مختلفی بود.

خداوند همه فرزندان خود را بیك اندازه دوست میدارد واگر میخواست برخی را بر بعضی ترجیح دهد. باحتمال قوی آنها را از میان فرزندانی که منفور ترین نقشها را در درامهای بزرك گذشته عهده دار بوده‌اند یعنی نقشهائیکه به تناسب درجهٔ تکامل آنها بآنان بر گذارشده بود انتخاب میکرد.

عیسی که هنگام مصلوب شدنش همه بشریت جز عده قلیلی اورا محکوم کرده بود (خواه مستقیماً و یا کورکورانه یا باگیر انداختن او) اکنون بیش از نصف دنیا او را بعنوان مسیح میشناسند. زیرا حتی بسیاری از پیروان مذاهب دیگر ویرا مانند تجسمی از الوهیت وخداوندی میدانند. یهودا هنوز مورد لعن همه دنیاست لکن او هم دیر یا زود بعنوان **خادمی** که ازروی شعور یالاعن شعور نقش صادقانهٔ انجام پیشگوئیها را ایفا کرده است شناخته خواهد شد.

من بسهم خود با احترام ومحبت با ودرود میفرستم زیرا من بآن مرتبه رسیده ام که ویرا آنطور که **حقیقتا** هست بهبینم. نه آن طور که **ظاهرا** بوده.

درپایان اینفصل این نکته را متذکر میشوم: که اگر دنیا را ازسطحی بالا تر ازسطح جسمانی مورد نظر قرار دهیم. اشخاصی بعنوان **مربی وآموزگار** وجود نخواهد داشت بلکه تنها یك آموزگار ومربی واحد وفردی یعنی **خدا** ست[1] که برای انجام نقشه

(۱) هنگامی که کشیش کاتولیك تاکید میکند که **نان مقدس** عین خداست و گوشت واستخوان عیسی

بقیه درصفحه ۶۰

کونیه‌اش مخلوقات خود را وسیله قرار میدهد (۱) آنهائی که سیر تکاملیشان طولانی‌تر از بسیاری دیگرانست و قتیکه از سطح جسمانی مورد نظر قرار گیرند بعنوان **آموزگار ومربی** جلوه گرمیشوند. لکن در حقیقت وسائط و وسائلی دردست الوهیت هستند که درآنها جریانهائی جاریست که جنس شان نسبت به کورانها (جریانهای) جاری درارواح کمترمنبسط، لطیف‌تراست•

بقیه ازصفحه۵۹

نیزخود خدا بوده‌است حرفش درست است- زیرابیان اومربوط به **ابدیت وبقاء** خداوند است که جوهر نهائی همه اشیاست• خواه‌خود کشیش بمرحله ازانبساط رسیده باشد که معنی حقیقی بیان خودرا بفهمد یا نه، وی‌وقتی که حضور خدارا درمان مقدس تأکید میکند حقیقت بزرگی را بیان میسازد•

(۱)—رسد آدمی بجائی که بجزخدا نه بیند بنگرکه تا چه حداست مکان آدمیت

۹ - خدا

من کاملا آگاهم که این فصل فقط مورد تایید و قبول عده معدودی واقع خواهد شد لکن نظر بهمین عده خیلی قلیل، تردیدی درنوشتن اینفصل بخود راه نداده وحجاب و نقاب باصطلاح «ندانستنی» را کمی بالا میزنم. در سطح فکری که من اکنون قراردارم، **خدا وجودی لایتغیر نیست. او وجودیست که پیوسته درانبساط وترقیست**. وقتیکه میگویم «خدا» مقصودم «برتری و تعالی» خداست (پارابرهمن، علت العلل بدون علت و غیره...)

بسیاری از طلاب ومتتبعین میدانند که **(مانوانتارا)** (۱) ها ترقی پذیرهستند یعنی هرمانوانتارای بعدی از لحاظ ترقی بالاترازمانتارای قبلی است. لکن **عده معدودی** متوجه شده اند که **(پارالایا)** (۲) ها نیزرو بترقی و تعالی میروند.

برای آنهائیکه با این کلمات و اصطلاحات آشنا نیستند توضیح میدهم که **کون وجهان** (۳) آنطوریکهٔ ما آنرا میشناسیم، مدت محدود ومعینی دارد. وبوسیله یك تحول و تکامل طولانی بوجود میآید و کهکشانهای گوناگونی راکه شامل نظامهای شمسی با سیارات و اقمار آنهاست تشکیل میدهد وسرانجام خرد ومتلاشی شده و به **جوهر کونی** تبدیل میگردد، و برای مدتی که ظاهراً با دوران وجودش یکسان و مساویست، ناپدید ومعدوم میشود.

وقتیکه تمام اشیا باینطریق به **سرچشمه** خود (خدا) بازمیگردند، درآنجا بحالتی از الوهیت وارد میشوند، و این حالت بوسیلهٔ یك تحول و تکامل طولانی که آن را (مانوانتارا) مینامند صورت گرفته است. چون آنها بمقصد اصلی خود بشکلی وارد میشوند که دیگر تفاوت وتمایزی نسبت به **ذات الهی** ندارند.

تا حالاچنین گفته میشد که **فردیت** در آن هنگام معدوم شده و دوره بعدی که دوره «رکود وراحت» است وبه **پارالایا** نامیده میشود، تنها خدا وجود دارد وبس. - ازسطح ومقامی که **حالا** من درآن قراردارم چنین می بینم که وقتیکه «جرقه»

---

(۱) MANVANTARA (۲) PARALLAYA (۳) COSMOS

فردی ، مسافرت خود را بپایان رسانید و بمعرفت **گوهر اصلی** خود باز گشت، فردیت خود را (البته نه شخصیت خود را) حفظ میکند، لکن موقة از ترقی بازمی ایستد و برای اینکه فردیت خود را که مقصود از آن حفظ اختلاف و تمایز بین خدا و فرد است نگاهدارد، **خودخدا** هم باید در همان حال که فرد از فعالیت بازایستاده است ترقی نماید واین درست همان چیزی است که دردوران **پارالایا** صورت میگیرد.

همان هنگام که « جرقه » در معرفت ، بمقام گوهر و اصل **خدا** رسیده است، خداوند فوراً حال **وجودی** بالاتری را احراز میکند، و باینطریق باز هم تفاوت و تمایز فرد باخدا بر قرار میماند. **جوهرخدا** در تمام دوران **پارالایا** از حیث رقت و لطافت بالاترمیرود تا اینکه « جرقه » فردی، باندازه ای اختلاف وتمایز پیداکند که دیگرنتواند ازروی معرفت وشعوردر**جوهر الهی** باقی بماند و آنگاه **مانوانتارای** جدیدی آغازمیشود. « جرقه » هنگام شروع مانوانتارای جدید، **درست** عیناًهمانست که درپایان آخرین مسافرت **خود** بود ، یعنی همانطورکه خدا در آنوقت بود . « جرقه » انسانی ، برای اینکه مرتبه دیگرهم به **گوهر اصلی خدا** (که دردوران پارالایا ازحیث لطافت وغیره ترقی کرده است) ازروی معرفت وشعور واصل شود ، **باید** دوباره همان سیر تکاملی را که قرنها ودهرها طول خواهد کشید بنماید . لکن بنظر من اینمرتبه آغاز آن چنانست که خدا در آخر **مانوانتارا**ی قبلی بوده است و بنابراین وی در سطوح و مقامات جدید **هستی** درهرمانوانتارا، سیرهائی خواهد کرد؛ همچنانکه**خودخدا** درهر **پارالایائی** میکند. واین سیرومشی،ابدی وهمیشگی‌است یعنی **خدا** پیوسته ترقی میکند وموجوداتی راکه از او متمایزند دراین صعود بسوی خود میکشد و جذب مینماید و آنانرانیزالی‌الابد ترقی‌میدهدواینکه ماهم حقیقتاً باقی وابدی هستیم بهمین معنی است. اگرشما هنگامیکه با جریان الهی متصل هستید در این نکته غور و دقت کنید بآسانی درك خواهید کرد که سعادت جاودانی الهی نمیتواند **لایتغیر** باشد ؛ چه سعادت ، برای اینکه همیشگی و دائمی باشد **باید**سیر ارتقائی‌داشته باشد (اگر درسطح فکرجسمانی تملك صد ملیون دولار امروزه شما را سعادتمند وخوشبخت سازد ، همین مبلغ و همین

چیز شمارا فردا **بهمان اندازه** خوشبخت نخواهد ساخت. چه **دیگرچیز** تازه‌ای نیست. و برای اینکه خوشبختی وسعادت **بهمان درجه‌وشدت** برقرار بماند باید چیز دیگری بصد ملیون دولارشما ، **فردا** یا درآینده افزوده شود والا ماندن درحال رکودوعدم‌تغییر ممکنست برای شخص یکنواخت وکسل کننده شود) .

ما ، تا حدی مانند شاگرد ومریدی هستیم که کوشش در اینستکه بمقام کمال مرادواستادش برسد ،ووقتیکه سرانجام‌توفیق‌حاصل‌میکند‌متوجه میشود که درهمین مدت استادش نیز بهمان تناسب جلو رفته است . اگرچه شاگرد ، «**کامل**» شده است ، ولی نسبت باستادش مانند سابق هنوزعقب است .

هردو جلورفته و تکامل یافته اند و این طرز تکامل**متقارن** باعث میشود که استاد همیشه استادوشاگرد همیشه شاگرد بماند وحال آنکه درهمین وقت ، هردوپیوسته از حالات بالاتری ازمعرفت برخوردارشده‌اند .

✩✩✩

بحث ما راجع بانسان وسرنوشتش ، در اینجا بپایان میرسد .-

چنانچه درآغاز گفتم ، برای اینکه حقیقیی سودمند باشد باید درروح فردجائی پیداکرده ومورد قبول واقع شود، وقبول آن هم درروح فرد ، منوط بدرجه تکامل‌اوست

آنچه من کوشش در انجام آن کرده‌ام اینستکه « صدای درونی» شما را تا جائی که شما آنرا شنیده و فهمیده‌اید ، تقویت کنم وشما را تشویق و ترغیب نمایم که بازهم با دقت بیشتری بآن گوش دهید تا اینکه حقائقی که در اینجا گفته شده است و بسیاری حقائق دیگررا برای شما بیان سازد .

آرامش برشما باد . خداوندکه نیروو‌خرد و عشق و محبت محض است ، مراقبت خواهد کرد که چیز های مناسب و درخور شما ، بخاطرشما انجام گیرد ، ویك **حجاب پولادین** غیرقابل نفوذ از ذات و گوهر الهی ، شما را در این راه حفظ کند .

هرکس و هرچیزی رادوست بدار. زیرا همه آنها باجوهر الهی اغشته‌اند ما همگی مظاهروتجلیات فردی و ابدی یك خداوند همیشه مترقی هستیم . پس خوشحال و بهره مند شویم

پایان

فرید ون توللی

لبریز گناه

عطش عشق و نشاط می و نوش گنهی
ناز کن ناز، که زیبندهٔ این بزمگهی

مایه عمر منی، سایه مکش از سر بخت
که دلاویزتر از نور دلاویز مهی

ناز آن چشم سیاه تو، که باموج نگاه
پیش راز من و راز تو گشوده است رهی

لب سوزان تو چون بشکفد از بوسه جام
لب من جوی، که لبریز هزاران گنهی

تکیه بر بازوی عریان، چه زنی در بر شمع
تکیه بر من زن و بی پرده نشین چند گهی

بچه ماند تن رعنای تو در سوزش عود؟
مرمری پیکری از پشت حریر سیهی

زلف، افشان کن و پیش آی که در کشور حسن
خسرو آنست که بر فرق ندارد کلهی

گفتم از بستر گرم تو، مکم عطر وصال
آرزوی سیهی بود و امید تبهی

غم دل، چند توان گفت بافشردن دست
یا بخاموشی پرهیز و گریز نگهی

مست، بگریز شبی تارو بسروقت من آی
تو که تابنده تر از ماه شب چاردهی

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
الف	۱۰	خواسته	خاسته
ت	۱۸	برخواست	برخاست
»	۲۱	»	»
ث	۱	»	»
ج	۱۰	دستی	دوستی
»	۱۹	سیاهی	بسیاهی
»	آخر	وق پاره	ورق پاره
چ	۵	بسر نیزه	باسر نیزه
»	۱۶	ورزا	وزراء
ح	۷	استقامت	مقاومت
»	۱۴	ملقب	ملقب به
ذ	۲۱	چنانچه	چنانکه
۳	۱۳	بعصی	بعضی
۷	۸	چنانچه	چنانکه
۷	۱۵	وحله	وهله
۱۰	۱۸	مید هند	میدهد
۱۲	۱	هر کس	هر کسی
۱۵	۲۱	چنانچه	چنانکه
۲۰	۶	بجای	برای
۲۱	۳	باشد	با شند
۲۱	۲۳	حقینت	حقیقت
۲۳	۳حاشیه	هرآنچه	آنچه
۲۴	۲۱	خواسته	خواست
۲۶	۱۲	رهند	دهند
۲۷	۱۵	مهات	مهارت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹	۸	چنانچه	چنانکه
۳۰	۱۲	پی قریزی	پی ریزی
۳۱	۷	اشت	است
۳۲	۱۰	مکتسباب	مکتسبات
۳۳	ذیل صفحه	۳۰	۲۰
۳۴	۲	چنا نچه	چنانکه
۳۴	۷	یهم	بهم
۳۴	۲۰	اداراکات	ادراکات
۳۵	۴	ارتمکین	از تمکین
۳۷	۳	ا بخود	خود
۳۹	۳	شود	شوند.
۳۹	۸	خواهد	خواهند
۳۹	۱۱	بعد از (نیرو) این سطور افتاده	که با آن مرتبط است تکیه دارندیکی دارای **اعتقاد**است و آثارمربوط بقوانین زمینی را بروز میدهد و ظاهرمیسازدو دیگری دارای **ایمان** است و **میداند** که **سرچشمه نیرو**
۴۰	۱۳	ایجاد پرورش	ایجاد وپرورش
۴۱	۱	اشخاص	اشخاصی
۴۱	۷	حقیقتی	حقیقی
۴۱	۱۰	انعکاس	انعکاسی
۴۱	۱۶	میکردند	میگردید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤١	آخر	میتوانستند	میتوانستید
٤٢	١	بظور	بطور
٤٢	٣	تکاملی بآن	تکاملی تا ن
٤٢	٣	کنید	کند
٤٢	٦	میشود	میشوند
٤٢	٦	فطع	قطع
٤٢	١١	بیفتد	نیفتد
٤٢	ذیل صفحه	ولنبلونکم....	ولنبلونکم بشیئی من - الخوف والجوع ونقص من الاموال
٤٣	٢	جلوه میکرد	جلوه میکردند
٤٤	٦	محصوص	مخصوص
٤٤	١٥	نشریح	تشریح
٤٥	١٦	پیشگرئی	پیشگوئی
٤٥	٢٣	بانحام	بانجام
٤٦	٩	وحله	وهله
٤٨	١٤	تثیل	تمثیل
٤٨	١٩	حربان	جریان
٤٩	١٥	حل	حال
٥٢	٢٢	عبسی	عیسی
٥٤	٢٣	معغای	معنای
٥٥	١٠	ار	از
٥٥	٢٣	پدیرفتن	پذیرفتن
٥٦	١	نمایذ	نماید
٥٦	٢٣	تجارتی	تجاری

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٦	١٤	چقیقت	حقیقت
٥٦	١٨	بوسیله	وسیله
٥٧	٣	لدت	لذت
٥٧	٤	ممکن ست	ممکن است
٥٧	١٩	یرا یگان	برایگان
٥٧	٢٠	شکر میگذارد	شکر میگزارد
٥٨	١٣	ا رملاحظه	ازملاحظه
٥٩	٧	مختلفی	مختلف
٥٩	١٢	بود	بودند
٦١	٩	مانتارا	مانوانتارا
٦٢	٨	ازحیث قت	ازحیث رقت
٦٣	١٣	چنانچه	چنانکه

دارالعلم شیراز

بقلم

صدرالدین محلاتی

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع رساله کنونی ما تعیین تاریخ عنوان دارالعلم برای شیراز است یعنی معین کنیم چه زمانی شیراز دارالعلم نامیده شده است و ضمناً جهاتی که‌شیراز را مستعد ومتناسب این عنوان نموده است مورد گفتگو واقع میشود ولی لازم میدانم پیش از شروع درمقصود، گفتاری‌چند برخوانندگان محترم عرضه بدارم

۱ـ هنگام‌تالیف‌این رساله ـ هنگامیکه سیل حوادث شوم و غیر مترقبه محیط زندگانی مرا فراگرفته بود وحیوة مرا تهدید بانهدام میکرد روزنامه گلستان که از روزنامه‌های کهنسال شیراز است سئوالی را که موضوع‌بحث آینده‌ماو سبب تألیف این رساله گردیده مطرح قرارداد

از آنجائیکه آفریننده مهربان‌وسازنده جهان عشق‌وشوقی فراوان برای خواندن‌و نوشتن درفطرت من نهاده وهیچ حادثهٔ تاکنون نتوانسته است کانون آتشین این عشق را درمن خاموش کند پرسش مزبور جلب توجهم را نمود و بمطالعه کتب کتابخانه شخصی خود که بسی ناچیزاست پرداختم شاید پاسخی باین پرسش پیدا کنم

پیدا است که باید هرموضوعی را درکتب مربوط بآن جستجو نمود و کتابی که مربوط‌باین سئوال باشد بیش ازچند جلد نداشتم آن‌هم به‌سبك‌تاریخ نویسی قدیم که فاقد تحقیقات علمی وتاریخی است ولی معذلك بافکرعلیل وخسته خود که نتیجه مبارزه حیوتی من بود درمظان پیدایش جواب این سئوال به تفحص وتفتیش‌شروع نمودم وپس ازچندی که تصور کردم گمشده را یافته‌ام مقالاتی تهیه نموده و طی آن پاسخ پرسش روزنامه گلستان را دادم ومرتباً درآن روزنامه درج میگردید

من هیچگاه تصور نمیکردم که روزی این مقالات بصورت رساله ای درمیآید و مهیای طبع میشود وباین قصدهم شروع بکار ننمودم اما یکی ازدوستانم چندی پس از انتشار آن مقالات اورا بصورت مجموعه ای درآورده بود ومهیای طبع‌وانتشارش‌ساخته بود وبرایگان به بنده داد ومن‌هم بدون آنکه درفکر تجدید نظردرآن و یا طبع آن

باشم درمیان یك کارتن نگاهداریش نمودم

چندی از این گذشت تابدعوت دوست ارجمند و دانشمندم جناب آقای علی سامی رئیس بنگاه علمی تخت جمشید که مردی است محقق و عاشق علم و تحقیق و صاحب تألیفاتی پرارج وهم دارای شور و التهاب در نشرفرهنگ عمومی بنده را بکانون دانش که خود ایشان مؤسس آن بودند دعوت نمودند ودرهمان جلسه‌اولی که بنده حضور یافتم پیشنهاد نوشتن رساله‌هائی باختلاف ذوق وسلیقه هر کس بافراد این کانون گردید ومن که مشغول تحقیق در تصوف سعدی و اشتغال بنوشتن مقالات و انتشار آن در روزنامه گلستان که هنوز ادامه دارد بودم جریان آمادگی رساله حاضره را بعرض آقایان رسانیدم و گفتم فعلا چنین رساله‌ای را حاضردارم شاید بی مناسبت با منظور این کانون نباشد وبعداً آنرا تقدیم نظرمطالعه افراد فضیلت مند و دانش پژوه این کانون نمودم وآنرا پس ازبررسی برای طبع ونشر پذیرفتند

اکنون که بهمت وپشتکاروجدیت آقای سامی و تصویب و تشویق اعضاء محترم کانون این‌رساله تسلیم مطبعه میگردد باید منظور خود را از سطور بالا عرض کنم .

ممکن است درتحقیق وتتبعی که درموضوع این‌رساله نموده‌ام راه غلط و اشتباه پیموده باشم ولی بنده هرگز ازنقد وانتقاد علمی نمی‌هراسم ومعتقدم هر کس بایستی درعلوم و تحقیقات خود افکارش را درمنظرومرآی اهل فضل و دانش قرار دهد تا آنچه را که مستند بدلیل بنظرشان میرسد بگویند و بنویسند مخصوصاً در موضوعاتی که کمتر مورد تحقیق واقع‌شده یااساساً درمعرض بحث واقع نشده (مانند موضوع رساله کنونی) شاید این‌خود وسیله‌ای گردد که پس ازچندی‌موضوعی که با تردید وشك ومتکی بنظر فردی‌تلقی‌میگردیددرنتیجه نقد وانتقاد اصل‌مسلمی گردد و بر دائره تحقیقات و اصول مسلمه علمی ویا تاریخی بیفزاید واین‌خود مانند قیاس استقرائی است که بنظر علماء فن منطق موجب توسعه دائره فرهنك ودانش میگردد

این بود منظور حقیقی بنده از این گفتار پس رساله کنونی تقدیم نظر محققین میگردد دیگر بسته بنظر آنان است

شیراز وتاریخ بنیاد آن گمان میکنم بی تناسب نباشد که بعنوان پیش گفتار این رساله پیرامون شیراز مطالبی عرضه دارم، بلکه در سبک تألیف ضروری بنظر میرسد ولی چون خواستم مبادرت بنوشتن این سطور نمایم، برخورد به کتاب تحول خط تألیف آقای سامی ومقاله ایشان تحت عنوان تاریخچه شیراز در مجموعه شیراز امروز نمودم؛ دیدم با تتبع و تحقیقی که ایشان نموده‌اند وهمه مستند بمحسوسات و مشاهدات ایشان حین انجام وظیفه خطیر خود درکاوش هائی که در تخت جمشید بعمل آمده میباشد دیگر زحمت تحقیق را از شانه من برداشته‌اند ومسلماً این نوع مدارکی که ایشان بدان استناد جسته‌اند دسترسی بنده بآن غیر میسورمیبود پس بهتر این بنظرم رسید که خلاصه تحقیقات ایشان را درمعرض نظر مطالعه کنندگان قراردهم تاهم آنچه معمول تألیف است انجام داده وهم حق تحقیقات و تتبعات ایشان را ادا کرده باشم و پیش از بیان تحقیق ایشان توضیح و تذکر میدهم:

عموم مورخین اسلامی؛ بنیاد شیراز را در زمان خلافت عبدالملك بن‌مروان(۱) ذکر نموده‌اند که بدست محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج ابن یوسف والی عراق یا بدست محمد بن قاسم ابن ابی عقیل پسر عموی حجاج ومحمد پسران یوسف ثقفی در سال ۷۴ هجری درجلگه مصفا و زیبای شیراز کنونی ساخته شده.

بعضی تصور نموده اند که تا آن زمان شیراز وجود نداشته ویکی ازاین دونفر آن را بوجود آورده‌اند ولی این تصور اگر کسی کرده باشد اشتباه است زیرا علاوه‌براینکه از این نام خاص که پارسی است این اشتباه هویدا است، وتصور نمیشود مردی عرب

---

۱ ـ عبدالملك‌ابن‌مروان دومین خلیفه از آل حکم است واز نیمه سال ۶۵ هجری بعداز مروان‌ابن حکم برسریرخلافت نشست وتا نیمه سال ۸۶ شاغل این مقام بود عمرش ۸۶ ومدت خلافتش بیست و یکسال و یکماه ونیم بوده است،

که بعنوان فرماندهی یا حکمرانی بر کشوری مأموریت یافته شهری را بنا نماید واسمی که اجنبی نسبت بلسان و ملیت اوست جعل نماید ، درهمان تواریخ اسلامی ذکرشده است که شیرازدر زمان فرزند طهمورث که نام اوهم شیراز بوده ساخته شده وبعداً که رو بخرابی نهاده محمد بن یوسف ثقفی یا محمد بن‌قاسم اورا تجدید بنا و عمران نموده‌است یعنی شیرازبن طهمورث این شهر را بنام خود ساخته ؛ حال شیرازبن طهمورث کیست بنده نمیدانم ، و شاید هم درتواریخی که بنای آن برتحقیقات علمی گذاشته شده است تاکنون محرزنباشد ولی ازاین بیان چیزی که مسلم میشود این‌است که شیراز بسیار قدیمی‌است و در قرون پیش از پیدایش اسلام سبقت تاریخی داشته ومحمد بن یوسف ویا محمدبن قاسم اورابصورت شهر درآورده‌اند وآیاپیش از آن قصبه‌ای بوده یاآنکه پیش‌هم شهری بوده که روبخرابی گذاشته مورداختلاف‌است (۱) و نیز دربعضی ازتواریخ اسلامی درضمن لشکرکشیهای اعراب پیش ازسال ۷۴ هجری اسم شیرازبرده شده‌است (۲) .

بنا براین بنیان وبنیاد شیراز قبل از پیدایش اسلام بچندین قرن بوده وبطوری که در کتاب تحول خط تألیف آقای سامی و مقاله ایشان درمجموعه شیراز امروز آمده

---

۱ ـ حمدالله مستوفی قزوینی در کتاب نزهة‌القلوب راجع بشیرازچنین نگاشته است (شیرازاقلیم سوم است وشهراسلامی‌است وقبة‌الاسلام وتوضح آنکه بزمان‌اسلام محمدابن یوسف ثقفی برادرحجاج ساخت وتجدید عمارتش نمود و بروایتی عم زاده‌اش محمدابن قاسم‌ابن ابی عقیل تجدید عمارتش کرد سنه اربع وسبعین هجری طالع سنبله

۲ ـ درفارسنامه‌ابن‌البلخی درشرح گشادن‌مسلمانان‌پارس رامینویسد(سال‌هژدهم ازهجرت وبانفاق بشیرازرفتند(یعنی‌عثمان ابن‌ابی العاص وابوموسی اشعری) ودیگراعمال ودرآن‌وقت شیرازناحیتی بودوهمه حصارها استوارص۹۳ چاپ طهران سال۱۳۱۳ خورشیدی)ـ ونیزدرهمین کتاب تحت‌عنوان شیرازواعمال آن(در روزگارفرس شیراز ناحیتی بود وحصاری چند برزمین وبابتدای اسلام‌همچنان بود تاروزگارعبدالملک‌بن مروان ص۱۰۸) (نویسنده اگر توفیق یابددرخاتمه این‌رساله کتبی راکه درذکرشیراز قبل‌ازاسلام است اسم برده ومطالب‌آن را بیان مینماید)

وعلاوه برذکر این موضوع در پاره‌ای از تواریخ اسلامی در جلد ۵ دائرة‌المعارف محمد فرید وجدی تحت عنوان شیرازنوشته شده است (هی مدینه ببلادالفرس مشهوره بناها محمدابن‌القاسم‌ابن عم حجاج وسمیت بشیراز تشبیهاً لها بجوف‌الاسدکانت معسکراً للمسلمین لما هموا بفتح اصطخر) یعنی شیرازشهرمشهوری است درکشور فرس محمدابن‌القاسم پسرعموی حجاج اورا بنانمود ونام او شیراز گذاشته شده است چون شبیه بمیان شیراست‌ولشکرگاه مسلمین میبوده است آنگاه که تصمیم برفتح اصطخر نمودند ومحمد فرید وجدی این جمله را از معجم‌البلدان یاقوت حموی گرفته است .

است ، درخشتهائی که ضمن اکتشافات تخت جمشید بدست اساتید زبان میخی افتاده و خوانده وترجمه شده‌است شیراز در زمان هخامنشی وشاهنشاهان این سلسله وجودداشته زیرادریکی‌د وجااسم شیرازبرده میشود ومابقدرحاجت ازمقاله ای که ایشان درمجموعه شیرازامروزنگاشته‌اند عیناً نقل میکنیم « این نبشته ها گلی وبخط میخی‌عیلامی‌است و عبارت از سند خرج دستمزد کارگرانی‌است از طرف شاهنشاه هخامنشی که درشیراز مشغول کارهای ساختمانی بوده و ازخزانه دولت اجرت دریافت داشته‌اند واینك مابرای اطلاع کامل خوانندگان گرامی ترجمه یك لوح آن راکه مربوط بموضوع ما است در اینجـا نقل میکنیم » سپس چنین مینویسد «ارتاتخمهابه وهوش خزانه دار پارسه گذارش میدهد ۳۷ کارشاد یك شکل و ربع شکل نقره معادل نصف مزدکارگرانیکه باکوراداا که عنوان سرکاری صد نفررا درشیراز (شی رازی ایش ،) دارد مسئول کار ایشان‌است بابت ماه سامیاً (ماه یازدهم) درسال نوزدهم (سلطنت خشایارشا) داده میشود پس از آن صورت کارگرها ومزدآنان به تناسب مرد و زن و کوچك و بزرگ و تعداد آنان‌نگاشته شده و درخاتمه‌آن مینگارد « درماه سامیا (ماه یازدهم) ازسال۱۹(سلطنت خشایارشا) این دستورممهورداده شده و از مگابیروس درپارسه رسید دریافت گردید»

بازدرهمین مقاله پس ازچند سطر مینگارد « هیئت حفاری قصر ابونصر که از طرف موزه متروپلیتن درسالهای ۱۳۱۲ و۱۳۱۳ درویرانه های نامبرده (مشرق شیراز) کاوشهائی کرده پارهٔ مسکوکات وظروف و اشیاء مربوطه بدوره های سلوکی واشکانی‌و ساسانی بدست‌آوردندکه همه حاکی ازاهمیت این شهردرآن اوان‌بوده‌است.

نتیجه کاوشهای قصر ابونصر در دو سال و چند ماه مدلل ساخت که ساختمان نامبرده متعلق بدوره ساسانیان و یا اواخر اشکانیان بوده است ضمن اشیاء چند مهره پیدا شد که روی آن نام اردشیر خوره و نام شهری شبیه بشیراز خوانده شده‌است.)

این بود عین آنچه که ما بمیزان حاجت خود ازمجموعه مزبور نقل‌نمودیم واین نتیجه را بدست می‌آوریم که شیراز درعصر هخامنشیان که بیش از ۱۲ قرن قبل‌ازاسلام بزرگترین حکومتها را درجهان داشتند موجود بوده و بنام (شی رازی ایش) خوانده

میشده چنانکه پارس بنام پارسه.

بنا براین بنیاد شیراز مربوط بزمانی است که تاریخ آن هنوز برما کشف نشده است وشاید خیلی پیش ازاین زمانی‌است که ما وجود شیراز را در آن زمان ثابت‌نمودیم وشاید شیرازبن طهمورثی بوده که این شهر را بنام خود ساختمان کرده و سلسله‌ای که در تواریخ اسلامی بنام پیشدایان موسوم گردیده در این سرزمین سلطنت میکردند و طهمورث هم یکی از آنان بوده هرگز تاریخ منکر وجود آنچه که ندیده است نمیشود بلکه جزء احتملات تاریخی ضبط می‌شود تا روزی که مقدر شود باز آثاری بدست‌آید وحقایق تاریخی را روشن سازد.

اما رؤیائی که نسبت بمحمدبن یوسف داده میشود (۱) ونوشته شده است که این خواب موجب اقدام وی بساختن شیراز و ریختن اساس وقاعده‌آن گردیدبرفرض صحت آن بازباید منظوراز آنراهمان تجدید عمارت و اصلاح این شهر دانست.

۱ـ گویند محمدابن‌یوسف حکمران ووالی‌اصطخرشبی درخواب‌دید که قدسیان‌عالم بالاازآسمان بزمین میآیندودرهمین محلی که اکنون معروف بشیرازاست به‌تسبیح‌وتهلیل می‌پرداختند و درخواب باو میگفتند که این عرصه زمینی است که چندان هزارصاحب کرامت ازدامن اوبرخواهد خواست ودائره‌ایست که قدمگاه چندین هزار صوفی است‌دراینجا شیرازنامه ابن‌ابی‌الخیرزرکوب شیرازی عنان‌قلم رادروصف شیرازرهاکرده ومیگوید گوشه‌ایست که‌نوشه مسافران عالم‌غیب ازآنجا مرتب‌خواهند کرد زمینی است که خمیرمایه‌فقراست‌کان ولایت‌است منبع حکمت است دودمان‌طهارت است) وپس‌ازآن مینویسد (محمد ابن‌یوسف در خواب هم بران مقدارکه اثر تجلی انوارملکی بودخطی پیرامون‌آن‌درکشید. روزدیگرازاصطخربااین‌نیت متوجه‌شدچون برسیدواحتیاط کرد آثارآن خط و دائره‌بر- قراردید وقطعه زمین رادریافت حال صلصال برعذارنهاده دواج‌خمول‌برسر کشیده‌وجمال‌شمال‌پروبال گسترانیده رقعه دید چون آفتاب تاب‌میداد وهمچون فروغ نور صبح‌زبانه میزد و درخش اوبرطاق فلك عکس‌انداز میگشت گوئی زمین طوربود که شعله‌نورازوی میتافت ویا بیضاء وضیاء کرامت بود که‌ازجیب کلیم‌زمین دمبدم‌عکس‌میانداخت‌طاوس‌ملائك حوالی‌آن‌خطه پردرپرمیکشید محمدابن یوسف چون‌مشاهده این‌حال‌نمود استادان‌مهندس را فرمود تا قاعده‌مملکت شیرازرا اساس نهادند.

پرسش و پاسخ در روز نامه و رساله کنونی

همانطور که درپیش توضیح داده شد رساله کنونی ما بصورت پاسخی بوده‌است که بپرسش روزنامهٔ گلستان طی شماره ۳۹۴۴ مورخه ۱۶ بهمن ۱۳۲۸ و نامه شماره ۲۲۱۱ دفتر روزنامه بتاریخ ۲۵ر۱۱ر۲۹ داده شده بود و بعنوان مقالات طی متجاوز از سی شماره در آن روزنامه درج می گردید وانتشارمییافت وبعداً مجموعه را تشکیل داد وچون بشرحی که بیان نمودم مهیای طبع گردید، متحیر بودم که تمام آنچه را که ازاول تاآخراین موضوع ومربوط به‌آن درروزنامه درج شده و درخارج جمع آوری گردیده بدون کم وزیاد تسلیم مطبعه نمایم؟ یا آنکه آنرا ازصورت مقالات خارج نموده رساله مستقلی قرارش دهم وعلت این حیرت هم این بود که درروزنامه مزبوردریکی دوجا نسبت بنویسنده اظهار مهرومحبت کرده وآنچه را که بنده درخور آن نیستم بمن نسبت داده اند و چون این بنده هم با توفیقات الهی وراهنمائی‌های خدای بزرگ تااندازه‌ای عارف بخود هستم، و همیشه باین دوبیت رطب اللسانم:

جهان در زیر این نه طاق خضرا — چو خشخاشی است اندر قعر دریا

تو خود را بین کزین خشخاش چندی — سزد گر بر بروت خود بخندی

ازاین جهت‌ازهر گونه مدح وثنائیکه گاه موجب بدبختی واشتباه انسان وسبب انحراف وی‌ازجاده حقیقت وخود شناسی میشودبدورم، وهمیشه دربرابرتمجید وتحسین‌دیگران به پیروی ازتعلیمات مولای خود علی‌علیه‌السلام‌جمله‌ای را که وجود مقدسش میفرمود «اللهم اجعلنی احسن مما یظنون واغفرلی‌مالایعلمون» تکرار واز خدای مهربان خود استدعا مینمایم وازهرکس هم که باد وبروتی بخود اندازد وتصورکندکه بدانستن پاره اصطلاحات مستحق مدح وثنامیگردد میخندم ومیگویم:

تو که ناخوانده ای علم سماوات — تو که نابرده ای ره درخرابات

تو که سود و زیان خود ندانی — بجانان کی رسی هیهات هیهات

ومعتقدم که آخرین مرتبه فضیلت انسانی آگاهی بجهل ونادانی خویش است که گفته‌اند آنقدر عالمم که نادانم گرچه باین مرتبه هم بمعنی حقیقی خود نرسیده‌ام ، پس بر من گوارا و شایسته نیست که عین آن لطف و مهر را که در قالب تحسین و تمجید ریخته شده است ضمیمه رساله نموده تسلیم بمطبعه نمایم.

وازطرف دیگر چون پایه این رساله بران پرسش گذاشته شده وهر گونه تغییرو تحریفی یا اسقاط و حذفی درآنچه در روزنامه نامبرده نگاشته شده و مربوط به این پرسش و پاسخ بوده خلاف امانت میدانم ، عاقبت الامرچنین بنظرم رسید که آنچه درآن روزنامه درج شده جمع آوری گردیده و مربوط به این رساله است جزء پیش گفتاراین رساله قراردهم .

و قسمتی از آنچه خلل بمطلب وارد نمی‌آورد و صرفاً ابراز حسن ظن باینجا نب است حذف نمایم .

اینك متن روزنامه گلستان شماره ۲۰۲۶

بقلم . . . صدرالدین محلاتی

بسمه تعالی - شیراز از چه زمانی دارالعلم نامیده شده

در شماره ۳۹۶۴ گلستان مورخه بهمن ۲۸ ازعلماء و دانشمندان این سئوال شده بود هریك ازدانشمندان پاسخی‌داده وموکول بمطالعه و بدست آوردن دلائل نموده . . . صدرالدین محلاتی که حقاً جامعه فضل و دانش فارس نسبت بشخصیت‌علمی ایشان‌احترام بسزائی‌قائلند وبوجودایشان مباهات مینمایند پس ازمطالعات بسیارنخستین پاسخرابپرسش گلستان تهیه وباعرض تشکرازمعظم له که تحمل زحمت نموده وباداشتن گرفتاریها قسمت عمده وقت گرانبهای خودرا صرف تهیه یاد داشت محققانه نموده اند ازاین شماره یادداشت های معظم له را برای استفاده خوانندگان محترم منتشر نموده امید است پاسخ سایر دانشمندان معظم هم برسد و یکی بعد دیگری آنها را منتشر نمائیم ،

حضور جناب اقای گلستان مدیر محترم و ارجمند روزنامه کهن سال ووزین گلستان

درتاریخ ۲۵ر۱۱ر۲۹ طی شماره ۲۲۱۱ مرقومه آنجناب را زیارت کردم که مفاداً حاکی بود از عموم دانشمندان و متتبعین درخواست فرموده بودید تعیین نمایند از چه زمانی شیراز را دارالعلم گفته اند تا از این رهگذر خدمتی بتاریخ و سابقه فرهنگی شیراز شود . بنده را هم اشتباهاً ویا بسابقه لطف ومرحمت خود در ردیف آنان قرارداده بودید بدواً از الطاف گرانمایه وحسن نظر جنابعالی تشکرمیکنم وهم ازخدای متعال خواهانم که نیك بینی وعین الرضای جنابعالی مرا ازعلم بجهل خودم باز ندارد ودرپناه خودش نگاهم دارد ، سپس با اعتراف بفقدان بضاعت علمی و گرفتاری بجمع آوری یادداشتهای دیگری که تصور میکنم بنظر محترم رسیده باشد و هم با افسردگی خاطر و پژمردگی روحی با متثال امر که ناشی ازحسن ابتکار واحساسات دوستی به این آب و خاك است کمر بستم وبطوری که شاید یادداشته باشید چند ماه قبل نتیجه تحقیقات خود را بعرض محترم شفاهاً رسانیدم ولی چون وثوق علمی نداشتم تعجیل درآن اظهار آنرا خطا دانستم ومطالعاتم راازسر گرفتم وتوفیق هم رفیقم گردید که تاریخ ولاة وحکمرانان فارس راهم توأم با شرح مختصری ازحوادث زمان آنان از سال شانزدهم هجری تا سالی که گم شده خود را دربین حوادث آنسال یافته‌ام وذیلا بعرض میرسانم تدوین نمایم

و همین‌هم موجب خوشوقتی وشکرگذاری است که خداوند متعال وآن حکیم علی‌الاطلاق توفیقیم داد درچنین محیط پرآشوب زندگانیم چنین یادداشتهائی را ازبین صفحات و اوراق تواریخ جمع آوری کنم **و هذه من برکت البرامکه** بایستی قدردانی کنم که این بنده را از پرسش محققانه خود بفکرچنین کاری انداختید وبمصداق سنه نبوی **من‌سن‌سنه حسنه فله مثل من عمل بها** اگر روزی موفق بطبع و نشر این کتاب شوم و خدمت ناقابلم درپیشگاه جامعه علم وادب قبول افتد وفائده‌برآن مترتب گرددچون‌اساس این بنا را شما افکنده‌اید بهره معنویش بشما برمیگردد

اینك نتیجه تحقیقات خود را بعد از بیان مقدمه بعرض میرسانم وانتظار خود را اظهارمیدارم که اگردرحین حل این موضوع درنظرمحققین ودانشمندان راه خطاپیموده

باشم بحقیقت ارشاد و براه صواب هدایتم فرمایند و مسلم بدانند بنده را مرهون محبت خود فرموده‌اند.

پایان پنجم، گفتار ما

☆☆☆

باردیگر لازم میدانم اززحمات دوست ارجمند ودانشمندم آقای علی‌سامی که درراه طبع‌و نشراین رساله تحمل میفرمایند وهم از الطاف اعضاء محترم کانون دانش‌تشکرو سپاسگذاری نموده وازآنان اجازه بخوتهم که این رساله را ازطرف کانون دانش فارس تقدیم‌نظردانشمندان ومحققین بنمایم.

صدر الدین محلاتی

بنزد انکه جانش درتجلی است　　　همه عالم کتاب حق تعالی است

مقدمه :

۱- دروضع القاب وعناوین و استعمال ان

وضع القاب و عناوین ثانوی را برای انسان یا جیزهای دیگر میتوان بد و گونه تصور نمود ومابااین لحاظ آنرا بدوقسمت تقسیم میکنیم :

وضعی　　　وصفی

اول وضعی - وضعی آنستکه ا ز طرف شخصی که دارای مقامی باشد کلمه ای که دلالت برمدح وذم کند نام دوم وعلم خاص برای شخص دیگر ویا چیز دیگرقراردادهشود ومیتوان شخصی را که نام دوم برای دیگری قرار داده بجای واضع وشخصی راکه برای اونام دوم قرارداده شده بجای موضوع له تصور نمود مانند محبوب الملة ، عضد الدولة ناصر الملك ، اشرف البلاد که سه جمله اول برای انسان و جمله دوم برای شهری ازشهر ها بعنوان نام دوم قرارداده شده است واین کلمات لقب یا عنوان وضعی نامیده میشود و معمولا آن را لقب میگویند .

و میتوان گفت برتری مقام لقب دهنده شرط وضع این ا لقا ب است و اینگونه القاب، مگر بوضع دیگری قابل تغییروتبدیل نیست و بایستی لقب بعد از اسم خاص آورده شود مثلا گفته شود محمود ناصرالملك

وعلماء فن لقب را مخصوص بانسان میدانند یعنی میگویند لقب نام دوم برای انسان است که د لالت بر مد ح و یا ذم او کند بنا براین مانند کلمه اشرف البلاد لقب خوانده نمیشود

دوم وصفی - عناوین و القاب وصفی آنستکه شخصی اوصاف وخصائل فردی د ر انسان یا چیزهای دیگری رابدون آنکه نظروضعی داشته باشد بقصد احترام یا اهانت درقالب الفاظ متناسبه وپخته برای آن فرد بیان مینماید واین گونه القاب وعناوین تنها

تابع سلیقه نویسنده ویا گوینده است وهمیشه درفن نویسندگی قبل از اسم خاص آورده میشود وغالباً بیکی ودوتاهم اکتفانشده وممکن است بتعداد زیادی ازالفاظ مترادفه وغیر مترادفه آورده شود مانند کلمات «جناب مستطاب اجل» ومانند «عالم نحریر» و«علامه زمان» وامثال اینگونه عبارات واینگونه عبارات را ما عناوین والقاب انشائی مینامیم چنانکه قسم اول را القاب وعناوین وضعی. ودراصطلاح آنچه مانند قسم اول است لقب وآنچه ازقسم دوم است عنوان نامیده میشود.

وذکر اینگونه عناوین در انشاء فارسی زیاد است وآنرا میتوان براعة واستهلال کتاب شخصیت موصوف دانست یعنی ازذکر اینگونه عناوین میتوان فهمید که شخص موصوف از کدام یك ازاصناف مردم است وبعبارت دیگر هرصنفی یکنوع ازاین عناوین را می پذیرد.

پس میتوان ازآنچه ذکر کردیم چنین نتیجه گرفت که نامهای دومی که برای شهرستانها وضع میشود ازقبیل عنوان است وطبق اصطلاح اهل فن وضع کلمه دارالعلم برای شیراز (عنوان شیراز) است ونمیتوان آنرا بنام لقت خواند وهمچنین نامهای دوم برای شهرستانهای دیگر

۲ کیفیت وضع ویا استعمال عناوین

آنچه مسلم است وازمطالعه کتب مربوطه و متون تواریخ و کیفیت وضع لغات بدست میآید این است که بایستی تاریخ استعمال ویاوضع عناوین شهرستانها را در بین قوانین و نامه های منشیان دربارشاهان ونویسندگان جستجو نمود وباید این توضیح راداد که منظور ماازنویسندگان که وضع واستعمال این گونه عناوین درخورصلاحیت آنان است تنهافرامین شاهان است که بخامه منشیان ادیب ودانشمندانان وادبائی که طرز انشاءِ آنان سرمشق ادب ومورد متابعت وپذیرش است رقم میبافت زیراخبره این فن اینانند که فن انشاء رااسلوب صحیح ومخصوصی داده‌اند وکاخ نویسندگی بدست آنان پی‌ریزی شده است.

وبطوریکه کتب مربوطه حکایت میکنند ونزد اساتید محقق است نویسندگان حکام وفرماندهان وشاهان وشاهنشاهان درروزگار پیشین همیشه ازبین کسانی برگزیده میشدند که درانواع علوم ادبی ودراین فن بالخصوص مهارت بسزائی داشته‌اند وخوب که بنگویم

وجود منشیان دانشمندوادیب وتوانا مهمترین وزیباترین تزیینات دربارها بوده است و میتوان گفت که آن اندازه اهمیت ازطرف زمامداران برای منشیان خود قائل بوده اند که آنان را ازارکان مهمه فرمانروائی ونفوذ خودمیدانسته اند واین از آن جهت بوده است که تاثیر خامه درنزد فرمانروایان کمتر ازتاثیر شمشیر نبوده بلکه برندگی شمشیررا هم ازنوك خامه منشیان دانشمند ونویسندگان بلیغ وتوانا میدانسته اند زیرا پیدااست که گاه ممکن است نوك خامه‌ای هزاران تیغ رابحرکت آورد وسیر تاریخی رابسوی دیگر برگرداند.

ونیزازآن جهت که منشیان دانشمندانی باذوق وسلیقه بوده‌اند نوشته هاوانشاءآت آنان دردربارشاهان درعصرقدیم ازبزرگترین شاهکارهای ادبی زبان پارسی بوده وغالباً مظهریت علم وادب وحسن انتخاب وقریحه وابتکار داشته است و اثر خامه این دسته از نویسندگان معجونی ازفهم وادب ودرایت بوده و همیشه کوشش مینمودند که مانند مشاطه گان عروس کلام ومقصود را بادرر تشبیهات واستعارات وعناوین والقاب زینت دهند ومعنی ومراد را درلفافه‌های زیبائی وبلاغت وتأثیر به پیچندواین خود بالاترین هنرنمائی های نویسندگان دانشمندومنشیان پیش بوده‌است.

این بود مقدمه ما اینك اصل گفتارما

فصل اول

۱ـ عنوان دارالعلم برای شیراز

هیچ شکی نیست که عنوان دارالعلم برای شیراز ازقسم دوم عناوینی است که مادرمقدمه بیان نمودیم یعنی عنوان دارالعلم عنوان وصفی شیراز است نه وضعی

وبعبارت دیگر تواریخ حکایت از آن نمیکند که کسی مانندلقبی که بشخصی میدهدچنین عنوانی هم بشیرازداده باشد واگرچنین بوده مانند عنوان اشرف البلاد که پادشاه صفوی بمحل وشهر اشرف فعلی داد[1] درتواریخ مسطورمیگردید پس بایستی مرجع محض و تحقیق خودرا

۱ـ درسال ۱۰۲۰ شاه‌عباس اول درنزدیکی مازندران شهری بساخت وآن‌را موسوم باشرف البلاد نمود و در حقیقت لقب اشرف البلاد را بآن داد(اگر تعبیر لقب را مختص بافرادانسان ندانیم) وبطوریکه صاحب مرآت‌البلدان

بقیه در پاورقی صفحه بعد

منحصر بفرامین و نوشته‌های نویسندگان قدیم که عادة بمناسبت خاصی بطرزیکه در قسمت دوم مقدمه خویش بیان نمودیم این گونه عناوین را ابتکار و اختراع مینمود ند قرار داد و درمیان آثار قریحه وذوق وسلیقه آنان آن را جستجو نمود.

بطوریکه تواریخ مربوطه بسرزمین فارس و متون و آثار نویسندگان و پیشینیان مبرساند تا اواخر قرن دهم هرجا نامی از شیراز برده شده و نگارنده‌اش مقید بوده که نام این شهررا با عنوان خاص ذکر نماید جز کلمه دارالملك برای او نمیاورده‌اند

۲-چرا شیراز را دارالملك میگفته اند

نظری بتاریخ ایران و تا اواخر قرن دهم و پیش از تشکیل سلطنت سلسله صفویه در ایران این موضوع را مسلم میسازد که ایالت فارس مانند بیشتر ایالات دیگر ایران مقر سلاطین نیمه مستقل بوده که اکثر نام آنان با کلمه شاه توام بوده است و گاه شاهان فارس دعوی استقلال می نمودند وسر از اطاعت شاهنشاه که مرکزیت حکومت متحده ایرانرا داشته بیرون میاورند و برای خود تشکیل سلطنت استقلالی میدادند و بعضی اوقات هم شاهنشاه ایران شیراز را مقر سلطنت خود قرار میدادند ولی چون درایام سلطنت شاهان قبل ازدوره تاریخ سلسله سلاطین زند شیراز پایتخت رسمی شاهنشاهان ومرکز شاهنشاهی (دردوره سلطنت سلاطین اسلامی) معرفی نشده بود از این جهت بعنوان دارالملك خوانده میشده است ولی هیچوقت بنام دارالسلطنه خوانده نشده است و بالعکس تبریز - قزوین - اصفهان که هریك چند تن از سلاطین بزرگ و شاهنشاهان را در خود پذیرفته واز این جهت بنام دارالسلطنه خوانده شده‌اند .

بقیه از پاورقی صفحه قبل

در ذیل کلمه اشرف درمجلد اول کتاب خود لقبی نقل ازمسیوشاردن فرانسوی که زمان شاه عباس اول بایران آمده مینماید علت این امراین بوده است که چون مادرشاه عباس ازاهل مازندران بوده شاه عباس تصمیم بعمران وآبادی مازندران میگیرد وشهراشرف وفرح آباد را نزدیکی مازندران بنا میکندوچندین هزارخانه وارازارامنه گرجستان راکوچ داده ودراین دوشهروسایرشهرهای مازندران منزل میدهد ولی بواسطه ناسازگاری هوابسیاری ازآنان تلف می شوندبطوری که درزمان شاه‌عباس دوم زیاده ازچهارصد خانوارازارامنه دراشرف وسایربلاد مازندران نبوده اند (ص ۴۱ جلد اول مرآت البلادان نقل بمضمون)

و بعبارت دیگر شهرهائی که مرکز سلطنت شاهنشاهی بوده اند و پایتخت کشور معرفی میشده اند بنام دارالسلطنه و آن شهرهائی که مرکز شاهان نیمه مستقل بوده اند بنام دارالملك خوانده میشدند و شیراز از آنجهت که غالباً مرکز شاهان بوده است دارالملك نامیده شده است و ما برای آنکه نزدیك بموضوع بحث در این رساله باشیم یکی از فرامین صادره که شیراز را بعنوان دارالملك ذکر نموده و از آخرین فرامین صادره باین عنوان برای شیراز است در اینجا نقل مینمائیم.

این فرمان از ناحیه **سلطان یعقوب بها درسورو**(۱) برادر سلطان خلیل شاه

---

(۱) سلسله آق قونیلو (یعنی صاحب گوسفند سفید) و قراقونیلو (یعنی صاحب گوسفند سیاه) دوسلسله از تراکمه روم بودند که هرکدام برای مدتی در قسمتی یا تمام ایران بعد از بهم ریختن اساس سلطنت تیموری حکومت کردند (و اینها را از آن جهت آق قونیلو وقر قونیلو میگفتند که عکس حیوانات مزبور یعنی گوسفند سیاه و گوسفند سفید را بر پرچم خود نقش مینمودند - تاریخ سرجان ملکم ص ۲۳۱ جلد اول باب ۱۳) سلطان یعقوب مزبور سومین نفر از سلسله آق قونیلو بوده است و این سلسله را نه نفر تشکیل میداده اند باین نحو ۱- «ابوالنصر حسن بیگ» معروف به اوزون حسن پسر «علی بیگ» و او پسر «قراعثمان» معروف به «قرا ایلك» است که پس از یکسلسله حوادثی که شرح آن خارج از حدود این رساله است، بخدمت امیر تیمور گورکان درآمد «حسن بیگ» از سال ۸۷۳ که سلسله «قراقونیلو» بآخرین افراد آن «حسنعلی» فرزند «جهانشاه» منقرض گردید ودرهمدان بدست «اغورلو محمد» پسر «حسن بیگ» مزبور کشته شد تا سال ۸۸۲ سلطنت کرد، در حکومت این پادشاه که تمام ایرانرا در تصرف داشت و خود را ایرانی میدانست پیش آمد مهمی روی داد که در تاریخ جهان بسیار مؤثر بوده است، باین توضیح که چون وی در ایام جوانی دختر آخرین امپراطور عیسوی طرابوزان معروف به «دسپینا خاتون» را گرفته بود طبعاً متمایل بآنان بود و از طرفی در همان اوان یعنی در سال ۸۵۷ مطابق با سال ۱۲۵۳ سلطان عثمانی معروف به «محمد فاتح» فاتح قسطنطنیه موجب وحشت و اضطراب سلاطین

سومین نفر از سلسله آق قونیلو که از سال ۸۷۳ تا سال ۹۲۰ در ایران سلطنت نموده‌اند بعنوان معافیت موقوفات مدرسه منصوریه شیراز که درعصر سلطان یعقوب مزبور تحت ترلیت و نظارت استاد المحققین امیر سید صدر الملة والدین محمد دشتکی شیرازی بوده است صدور یافته است

اروپا خاصه ایتالیا گردیده بود و فتح قسطنطنیه سخت اروپا را بلرزه درآورده بود دربار «ونیس» از ارتباط اوزون حسن که روزبروز قدرتش توسعه میبا فت حسن استفاده نموده بوسیله سفرائی که بنزد «اوزون حسن» فرستاده بود اوراتحریك علیه دربار عثمانی نمود ودرهمین احوال اوزون حسن جهانشاه قراقونیلو و ابوسعید تیموری را بکشت و بغداد را بتصرف درآورد وعراق وآذربایجان نیزمسامش گشت ودرسال ۸۷۲ برتمام ایران آن روزکه عراق عرب وقسمتی ازقفقاز ضمیمه‌اش بود سلطنت مطلقه داشت ولی روزبروز اختلاف وی با سلاطین عثمانی شدید ترمیشد و بالنتیجه بین عثمانی وایران جنگ سختی روی داد وابتدا فتح وپیروزی نصیب «اوزون حسن بیگ» گردید وترکان عثمانی راشکست داد واین درسال ۸۷۸ بود ولی درسال ۸۷۹ شکست سختی ازعثمانیها خورد و «زینل» پسرش درجنگ کشته گردیدومقداری ازاراضی عراق عرب که جزءایران بود بدست آل عثمان بیفتاد،ولی وی که تصمیم گرفته بوددراین سن که مراحل پیری راطی میکرددرگوشهٔ بیاساید ازدوجهت بازبسوی میدان جنگ بشتافت، یکی آنکه پسرش «اغورلومحمد» بر پدر یاغی شد وبعداً پناهنده بسلطان محمد فاتح که دشمن پدرش بود گردید و اوزون حسن برای بازگشت پسرش مرگ خود را اشاعه داد و «اغورلومحمد» بطمع سلطنت و تصرف تاج و تخت به تبریز که پایتخت سلطنت پدرش بود وارد ودستگیرو کشته گردید ودیگر تیرگی روابط وی با مصریان بود و بالنتیجه جنگ با مصریان شروع گردید وفتح نصیب ایران شد وپس ازآن «اوزون حسن» آسوده ننشست و بجانب گرجستان حرکت نمود وتفلیس را بتصرف درآورد ودرسال ۸۸۲ با نیکنامی این پادشاه شجاع ومتدین فوت گردید. «اوزون حسن» را تاریخ مرد خیر وپشتیبان اهل علم و دانش معرفی کرده وعده زیادی

بقیه پا ورقی

ازآنان را گرد خود جمع آوری نموده از هیچگونه بذل مال خودداری نمیکرد و او معروفترین پادشاهان آل آق قونیلو بوده است ۲ـ «سلطان خلیل» فرزند اوزون حسن سلطنت وی بیش‌ازشش ماه نبود ودرسال ۸۸۲ بدست‌برادرش «سلطان یعقوب» که‌بروی یاغی شده بود نزدیك خوی بقتل رسید ۳ـ «سلطان یعقوب بیگ» فرزند کهتر اوزون حسن بیگ است که ازسال ۸۸٤ تاسال ۷۹٦ یعنی بمدت سیزده سال‌برایران حکمفرمائی وسلطنت مینمود ، وی همان سلطان یعقوب بهادرسرروا ست که درمتن ازآن‌یاد شده وصاحب فرمان مورداستناد است وازوقایع سلطنت او کشته شدن «شیخ حیدر» پدرشاه «اسمعیل صفوی» است ؛ سلطان‌یعقوب بروایتی درسال ۸۹٦ بدست زن خویش کشته‌شد ودرموقع خواب اورا خفه نمود ٤ـ «سلطان بایسنقر» فرزند سلطان یعقوب بیگ است که از سال ۸۹۷ تمامت یك سال وشش ماه سلطنت کرد و۸۹۸ بدست پسرعمش«رستم مقصود بیگ» ازسلطنت دور گردید ٥ـ «رستم‌بیگ» مزبور، وی با بدیع الزمان‌تیموری بجنگید واورا شکست داد وهم‌بطرف شیروان لشکرکشی نمود واز سرهای کشتگان مناره ها بساخت ولی «بایسنقر» نامبرده‌بالا لشکری ازاهالی‌شیروان تشکیل داد وبجنگ وی آمد مدت سلطنت رستم‌بیگ‌فقط‌یکسال‌بود ۸۹۸وفات‌کرد ٦ـ«احمدپاشا» فرزندمحمد اغورلوفرزند سلطان یعقوب؛سلطنت وی بمدت شش ماه ۷ـ «میرزا محمد» فرزندیوسف بیگ فرزند حسن بیگ (اوزون حسن مزبور) تاسال ۹۰٤سلطنت‌کرد ۸ـ «الوند میرزا» فرزند یوسف بیگ تا ۹۰۷ درقسمتی ازایران‌حکمفرمائی داشت ودرحکومت وی‌طلیعه سلطنت صفویان ظاهر گشت وازدست «شاه اسمعیل صفوی» شکست خورد ۹ـ«سلطان مراد» فرزند سلطان یعقوب که در فارس وعراق و خوزستان‌سلطنت مینمود وبعدازفوت پدر دعوی سلطنت ایران را داشت ولی ازجلولشکریان شاه اسماعیل صفوی که درسال ۹۲۰ بقصد فارس بجنبش آمده بود فرار کرد و سلطنت «آق قونیلوها» بدست شاه اسماعیل صفوی درعهد سلطان مراد خاتمه پذیرفت . درتاریخ سلاطین «آق قونیلو» را «بایندری ترکمن» مینامند و بایندر از اجداد این سلسله بوده است.

۳- سواد فرمان سلطان یعقوب بهادر

(نقل از فارسنامه ناصری)

امیر ابوالمظفر یعقوب بهادر سورو

الحکم لله

« حکام و وزراء و نوابان و کتاب و مستوفیان و عمال و مباشران و متصدیان امور و »
« اشغال سلطانی و اموال دیوانی مملکت فارس عموماً و بلده و حومه دارالملک شیراز »
« و «شبانکاره و کربال و فسا[1] خصوصاً بدانند که چون بتجلیل و اعظام و اجلال و اکرام »

---

[1] شبانکاره یکی از نواحی باوسعت و بزرگی بوده است که بعد از تصرف فارس بدست اعراب جزء نواحی چهارگانه فارس قرار گرفته است و طول آن ۸۰ و عرض در حدود ٤۰ فرسخ و حدودش از طرف مشرق و شمال بنواحی بلوچستان و بلوك جیرفت و سیرجان و شهر بابك کرمان و بلوك بوانات و از طرف جنوب بلارستان و از طرف مغرب بسروستان و فسا و جهرم محدود بوده است و اصطهبانات، نیریز، داراب، رونیز، رودان احمدی و بشاگرد جزء این ناحیه بوده و مرکز این ناحیه شهر «ایگ» که عربها آن را «ایج» میگفتند و در چهار پنج فرسخی اصطهبانات فعلی قرارداشته بوده است و جنگهای اسمعیل شبانکاره در حمله اعراب بفارس در تاریخ نگاشته شده است ولی این اصطلاح بعداً از بین رفته و اکنون شبانکاره را بناحیه کوچکی در حدود خاك دشتی و دشتستان میگویند و گویا علت این اصطلاح جدید این بوده که عده‌ای از مردم شبانکاره قدیم و سران آنان را بواسطه اختلافاتی که با دولتهای وقت داشته و ایجاد زحمت مینمودند باین ناحیه فعلی کوچانیده‌اند و مرکز آنان را فعلا بنام شبانکاره مینامند؛ این یك ناحیه از فارس بعد از اسلام بوده است- ناحیه دوم فارس بوده (بنابراین هم بکل نواحی پنجگانه فارس میگفتند و هم بقطعه مخصوص آن) طول آن ۱۲۵ فرسخ و عرضش ٤۰ فرسخ و کرسی نشین و مرکز آن قبل از «امیر عضد الدوله» شهر استخر و بعد از زمان وی شهر شیراز بوده تا زمان «امیر ابو کالنجار دیلمی» فرزند امیر ابوشجاع سلطان الدوله در سال ۳۳٦ هجری بکلی استخر را خراب نموده و بجای آن زراعت کرد و مردمش را بسوی شیراز کوچ داد- سوم ناحیه کوه گیلویه که طول آن ٦۵ و عرضش ٤۰ فرسخ چهارم ناحیه لارستان طول آن ۹۰ و عرضش ۵۰ فرسخ بوده است و پایتخت کل این نواحی

« سادات عظام و نقباء کرام که نور[1] (بضم نون) حدقه لولاك و نور[2] (بفتح نون) حدیقه وما »
« ارسلناك اند، سیما جماعتی که علو نسب ایشان بشرف حسب مزین داشته باشند ودراعلاء »
« اعلام علم ودانشوری وارتقاء مدارج حکمت و فضل گستری رایت[3] درایت افراشته »
« باشند ومعهذا در تأسیس قوانین خیرات وترصیص قواعد مبرات وانشاءمبانی ابواب الخیر »
« وانفاق ارباب استحقاق مساعی جمیله بتقدیم رسانیده موفق گردند برذمت همت »
« خسروان دیندار وربقه نهمت[4] پادشاهان عدالت آثار از لوازم و متحتمات است و »
« مرتضی ممالك اسلام مقتدی علماء اعلام افتخار السادات و العلماء و النقباء فی الایام »
« اعتضاد الائمة المتبحرین فی الافاق ؛ قدوة الحکماء المتألهین بالاستحقاق ؛ علامة »

اول استخر وبعداً شیراز بوده است . ولی قبل ازاسلام فارس به پنج ناحیه تقسیم میگردید
که هر ناحیه را« کوره» میگفتند و کوره های پنچگانه فارس عبارت بوده است ۱ـ کوره
اردشیر پایتخت آن شهرجور نزدیك فیروزآباد کنونی وهنوز بند بهمن از آثار آن دوره
باقی است ۲ـ کوره استخر که پایتخت آن شهر استخر ومحل آن مرودشت کنونی است
۳ـ کوره داراب گرد پایتخت آن شهر داراب بوده که آثار آن هنوز نزدیك شهرداراب
فعلی باقی است ۳ـ کوره شاپور پایتخت آن شهرشاپور بوده که خرابه های آن باقی است
۵ـ کوره قباد که پایتخت آن شهر« ارکان » که اعراب آن را«ارجان» میگویند میباشد
وخرابه های نزدیك بهبهان فعلی باقی است ، این کوره ها که کورت هم بدان گفته میشود
وبعربی آنرا خوره میگفتند فارس راتشکیل میدادند و این موضوع را ضمناً بیان مینمایم
که ابن البلخی درفارسنامه هر ناحیه را هم کوره و هم خوره استعمال کرده یعنی چنین
میگوید : کوره اردشیر خوره و« کربال» وفسا که آنرا درقدیم « پسا » میگفتند باصطلاح
قبل ازاسلام کربال جزء کوره استخر و پسا جزء کوره دارابجرد بوده و باصطلاح بعد از
اسلام هردوجزء ناحیه فارس قرار گرفتند

(۱) نوربضم بمعنی روشنائی (۲) نور بفتح بمعنی شکوفه (۳) رأیت یعنی بیدق وپرچم (گرچه
دراصطلاح بیدق وپرچم باهم تفاوت داشته‌است) (۴) نهمت یعنی شهوت ومیل ولی دراصطلاح
همت عالی است .

« علماء الزمان ، استاد ارباب الحکم والمعارف فی الاوان ، الموفق من عندالله الصمد »
« سید صدرالملة والافاده والسیادة والافاضة والدین محمد ایده الله تعالی ظلال سیادته »
« و شیدت قوانین افاضة وسنادته (۱) در زمان و ولت روز افزون و عهد خلافت »
« همایون مدرسه رفیعه (۲) وبقعه منیعه موشح بالقاب ومشحون باسم سامی مادردارالملك »
« شیراز انشاء نموده ورقبات مذکوره فی الذیل را جهت مثوبات دولت ابدپیوند بمقتضی »
« وقفیه شرعیه برآن بقعه وقف نموده که بموجبی که در وقفنامه مشروعه مشروحه »
« مسطوراست بمصرف وجوب ومصاب استحقاق رساند وجمع رقبات مذکوره دربیچین ئیل »
« ازقرارتصدیق دیوانیان شیرازبدین موجب است » (سپس بعدازجمله رائج تبریزی که بخط درشت نوشته شده مینویسد دویست وچهل ودوهزار وهفتصد وهشتاد وسه دینار ونیم بعدازآن صورت املاك ورقبات ودرآمدآن راتحت عنوان دارالملك شیراز (بخط درشت) محوطهٔ محمدی باردار که علیحده برسید غیاث الدین منصورمسلم است) نگاشته و سطوری بعداً در خاتمه این فرمان نوشته شده که چون مورد حاجت مانبود ازنقل آن صرفنظر نمودیم ودر خاتمه این فرمان مینویسد « بدارالسلطنه تبریز تحریراً فی سابع ذی القعدة الحرام سنه ثلث و تسعین وثمانماه ۸۹۳ »

این فرمان در فارسنامه ناصری که مؤلف دانشمند و هنرمند آن مرحوم حاج میرزا حسن ازفرزندزادگان ودرمرتبه نهم بانی این مدرسه وصاحب فرمان بوده است درص ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ گفتاراول آن کتاب که در حالات وتاریخ سلاطین ایران وحکام و زمامداران فارس بوده نقل شده وپیش ازنقل فرمان چنین مینگارد « چون فرمان مزبور بر کاغذ خان بالغی بخط منشی خوشنویس نوشته آخردامنه آنرا بخاتم شاهی مزین داشته است و

---

(۱) سناده یعنی سندیت و استحکام مبانی (۲) مدرسه رفیعه که منظور این فرمان است مدرسه منصوریه میباشد که ازبناهای امیرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی است و در محله دشتك قدیم که اکنون معروف بلب آب و سردزك است در سال ۸۸۳ ساخته شده و بنام امیر غیاث الدین منصور فرزند دانشمند ومحقق خودآنرا نام گذارده است

پشت فرمان به امهار عیسی بن شکرالله وعلی بن شکرالله وچندین نفردیگر از وزراء و مستوفیان رسیده وتاکنون که چهارصد وده سال « یعنی سال ۱۳۱۳ سال طبع فارسنامه یااند کی جلوتر ازسال تألیف فارسنامه » [۱] تمام است از آن گذشته بابادی باقی مانده است [۲]

بعد ازاین فرمان دیگرفرمانی باین عنوان بنظرنرسیده است ولی درمتون تواریخ شیرازرا بهمین عنوان ذکرنموده‌اند [۳] سپس دریکی ازسالهای نصف دوم قرن یازدهم هجری یعنی درسال ۱۰۶۶ فرمان دیگری بعنوان همین مدرسه منصوریه از طرف شاه عباس دوم شاهنشاه ایران [٤] از سلسله صفوی بنام مرحوم میرزا احمد نظام الدین که از

---

[۱] نظر باینکه تاریخ فرمان ۸۹۳ بوده وچهارصد وده سال که از آن گذشته باشدمیشود ۱۳۰۳ پس معلوم میشود سال تألیف فارسنامه یاقسمتی که از آن نقل شده سال ۱۳۰۳ بوده است.

[۲] این فرمان را با همه کوششی که بنده نموده‌ام موفق بدیدن آن نشده‌ام وباعتماد کامل که بمؤلف است مسلم چنین فرمانی درخانواده جلیل آنمرحوم و متولیان موقوفه مدرسه منصوریه باقی است.

[۳] مانند: الف حبیب السیر تألیف «خواندمیر» فرزندمیرخواند مؤلف روضة الصفا نیز بتشویق میرعلیشیرنوابی تاریخ معروف خودرا برشته تحریر درآورد وشرح مفصلی د روقایع ایام شاه اسمعیل نگاشته تاریخ تألیفش ۹۲۹ وتاریخ وفاتش ۹٤۱ هجری است وی تحت عنوان دارالملك شیراز درخاتمه کتاب خود ضمن شرح عجائب وغرائب ربع مسکون در وصف شیرازبیان زیبائی دارد.

ب ـ عالم آرای عباسی: تألیف اسکندربیگ منشی شاه عباس بزرگ است وی تاریخ حیوة صفویه را تا شاه صفی جانشین شاه عباس بنام عالم آرای عباسی نگاشته تاریخ این تألیف ۱۰۲۵ هجری است ـ دراین دو تاریخ که مشهور ترین تواریخ عصرآق قونیلو و وقسمتی ازصفویه است هرجا اسم شیراز را خواسته‌اند باعنوان ذکر کنند « دارا لملك » گفته‌اند (بکتابهای مزبورمراجعه شود)

[٤] شاه عباس دوم هشتمین پادشاه سلسله صفویه است (درصورتیکه سلطنت موقتی سلطان

فرزندان واقف ومتولی این مدرسه بوده است (۱) وشخصاً نیزدارای شخصیت علمی بوده

بقیه پاورقی صفحه قبل

خدابنده رادو مرتبه درحساب بیاوریم) باین ترتیب :

الف : شاه عباس دوم پسرشاه صفی است ودرسال ۱۰۷۸ وفات کرد

ب : شاه صفی پسر زاده شاه عباس بزرگ است پدرش صفی میرزا بامر پدرش شاه عباس بزرگ بقتل رسید و بموجب وصیت شاه عباس سام میرزا که بعدازسلطنت خودرا شاه صفی نامیده بسلطنت رسید وفات وی در ۱۰۵۲ است .

ج ـ شاه عباس اول پسرسلطان محمد خدا بنده است وی در سال ۹۹۶ بر تخت نشست ودرسال ۱۰۳۸ درفرح آبادمازندران وفات نمودواوازبزرگترین پادشاهان ایران است

و ـ سلطان محمد خدا بنده پسر شاه طهماسب است که بنفع پسرش شاه عباس ازسلطنت کناره کرد.

هـ ـ شاه اسمعیل برادرسلطان محمد خدابنده پسرشاه طهماسب است که بواسطه استعفاء برادرش خدابنده دردومرتبه اولی بسلطنت رسید پس ازیکسال سلطنت در ۹۸۴ فوت کرد

و ـ سلطان محمد خدابنده که بعد از پدرش شاه طهماسب موقتاً سلطنت نمود و استعفا ازسلطنت داد .

ز ـ شاه طهماسب پسرشاه اسمعیل اول که در ۹۳۰ بجای پدرنشت و درسال ۹۸۴ وفات نمود

ح ـ شاه‌اسمعیل بزرگ مؤسس سلسله صفویه است که در ۹۰۷ بتخت سلطنت نشست ودرسن ۳۸ سالگی پس از ۲۴ سال سلطنت وفات کرد.

بنابراین از سرسلسله صفویه ۱ـ شاه اسمعیل بزرگ ۲ـ شاه طهماسب ۳ـ سلطانمحمد خدا بنده ۴ـ شاه اسمعیل دوم ۵ـ سلطانمحمد خدا بنده ۶ـ شاه عباس اول ۷ـ شاه صفی ۸ـ شاه عباس دوم

[۱] میرزانظام‌الدین احمد فرزند میرزا محمد معصوم فرزند میرزانظام‌الدین احمدعلامه

بقیه درپاورقی صفحه‌بعد

صادر میگردد ، دراین فرمان اولین مرتبه‌ایست که ماشیراز را بعنوان دارالعلم مشاهده میکنیم و با دلائلی که بعداً درذکر قسمتی ازاین فرمان بیان میکنیم تصور میشود بلکه نگارنده قطع دارد که منشاء این عنوان یعنی دارالعلم همین فرمان است . اینك فرمان شاه عباس ثانی:

٤ـ فرمان شاه‌عباس دوم صفوی بعنوان دارالعلم شیراز

فرمان همایون شرف نفاد یافت ـ آنکه چون امتیاز طایفه کرام علماء و عدم استوای این طبقه والا را باسایر مزایا مصداق **هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون(۱)** مصدق وتعلق نظام شرع مبین درانتظام امورخلائق رابه‌رأی راتق این قوم‌قویم منظور **ومنهم امیون لایعلمون الکتاب الامانی و ان هم الایظنون(۲)** شاهد صادق وباوجوب‌تفقه علوم شرع اطهروتعلم معالم ناموس اکبر نسبت بمضمون کریمه عنبر شمیمه **فلولا نفر من کل فرقه طائفه منهم لیتفقهوا فی الدین و اینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون(۳)** نسبت بسایر بندگان خلق مطابق گشته و بناءاً علیه همت انتشار علوم دین مبین وازدیاد طلبه و متعلمین که بر طبق خبرحقیقت اثر **نحن العلماء وشیعتنا المتعملون** اسحاب سحاب‌فضل‌طیبین وطاهرین علیهم‌السلام‌صلوات الملك المبین ابد همواره همت بلند خسروانه منعطف بسرانجام لوازم آن امنیت علیا و نیت ارجمند پادشاهانه منصرف بانتظام احوال‌این‌فرقه والااست که به تعیین اعیان ونصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب ونسب ازمنتسبان دارالعلم **انامدینت العلم وعلی‌بابها** هرگونه اصطناع وعوارف بنابرمفاد(**العلماء ورثه‌الانبیاء** برحسب گمان‌نگارنده این‌جمله

فرزند عمادالدین مسعود فرزند صدرالدین محمد فرزند غیاث‌الدین‌منصوو‌فرزندصدرالدین محمد متولی‌وواقف مدرسه منصوریه‌است وهمه‌از افاضل وعلماء شیراز واز سلسله جلیله دشتکی شیرازی می بوده‌اند (نقل ازگفتاردوم فارسنامه ناصری از ص۸۰تا۸٤) وتاریخ ولادت ووفات‌اکثرآنان‌درفارسنامه که مؤلف‌آن‌ازفرزندان این سلسله بوده‌است‌مضطرب ومغشوش ضبط شده

[۱] آیه۱۲ سوره ۳۹الزمر [۲] آیه۷۳ سوره ۲ البقره [۳] آیه۱۲۳ سوره۹التوبه

علاوه گردید درمدرك باز گذاشته شده است) اولی باشد وسیلهٔ توسعه معایش وملابس و ترویج مساکن ومدارس آن گروه فراهم آمده باعث رفاهت حال وانشراح مآل وتیسیر امانی وآمال ونشرفضل وافضال وتکمیل اهل علم وکمال شده در ایصال نفقات واجرای صدقات وموقوفات که ازارباب خیرات ومبرات علی حسب شروطهم مدخور گشته حسن کفایت و درایتشان جالب امرجزیل وثواب جمیل جهت ذات بیهمال خجسته خصال ملوکانه گردد شاهد این حال درآینه جبین مخالصت تزیین سیادت ونقاب منقبت افاضت مرتبت نجابت واصالت منزلت حقایق ومعارف آگاه عالیجاه علامی فهامی نتیجه اعاظم السادات والعلماء نقاوهٔ افاخم الاشراف والحکماء قطبا للسیادة والنجابة والافادة والمجدوالعلی میرزانظام الدین احمد باحسن وجهی جلوه نما است که شیمه فضل راضمیمه نسب متعالی وحسب عالی ساخته وغبارا کسیرعیاراخلاص دراین درگاهٔ گردون مناص را زینت جبههٔ اعتقاد شناخته لهذالمعه ازاشراقات طورپرنورمکارم وافضال طل وندا وهٔ از امواج بحر بیکران شاهنشاهی نصیبه آمال خجسته مآل سیادت ونقابت پناه مومی الیه فرموده تولیت شرعی مدرسه رفیعه منصوریه واقعه در **دارالعلم شیراز** را که ازمحدثات و آثار خیر آباء واجداد جنت مهاد مشارالیه است وسابقاً امیرمعزالدین محمد ولد میرزانظام الدین احمددشتکی عم حقایق اکاه مومی الیه بود معروض شد که متوفی شده و نوبت تولیت بعالیجاه مشارالیه منتهی شده ازتاریخ فوت مرحوم مزبوربسیادت ونجابت پناه مومی الیه مفوض ومرجوع فرموده ارزانی داشتیم که ازروی سعی واهتمام بامرمزبورولوازم آن قیام واقدام نموده دقیقه ازدقایق نظم ونسق سرکارمزبوروتعمیرعمارات وتکثیرزراعات وآبادانی محافل وقفی وسایرمایکون من هذاالقبیل نامرعی نگدارد و حاصل و مداخل سرکار مزبوررا موافق شرط واقف بمصارف وجوب مصروف گرداند (چند سطر دیگر نگاشته شده بعدازاین چندسطراین فرمان خاتمه پذیرفته ودرخاتمه تاریخ فرمان باین نحومینگارد تحریرافی شهرشعبان المعظم سنهٔ ست وستین بعدالالف من الهجرة-۱۰۶۶

این فرمان نقل ازفارسنامه ناصری شده که درص ۱۴۹ وص ۱۵۰ گفتارد وم ضبط شده است.

نتیجه این فصل

پس از نقل این دو فرمان جنین نتیجه میگیریم که مسلماً تا سال ۸۹۳ شیراز نزد نویسندگان درباری که مبدء جعل اینگونه عناوین بوده‌اند و بمتابعت آنان نویسندگان تواریخ بعنوان دارالملك معنون میشده است و در سال ۱۰۶۶ دارالعلم را برای شیراز عنوان قرار داده‌اند چون بر حسب دو فرمانی که نقل نمودیم این دو امر محقق گردید درسنوات بین این دوسال که قریب دو قرن یعنی درست ۱۷۳ سال است نسبت باینموضوع درحال شك وتردید باقی میمانیم یعنی معلوم نیست که دراین دو قرن هم شیراز را بعنوان دارالملك تلقی میشده است یا بعنوان دارالعلم

وچون نگارنده عقیده دارد که فرمان دوم منشأ احداث عنوان دارالعلم برای شیراز است و قبل از سال ۱۰۶۶ شیراز دارالملك خوانده میشده است ناگزیر به بیان ادله خود مبادرت میورزد و آنرا ضمن فصل دوم توضیح میدهد

فصل دوم

تحقیق دراوضاع وخصوصیات کشوربین قرن نهم ویازدهم

چون محقق گردید تاسال ۸۹۳ که تاریخ صدور فرمان از طرف سلطان یعقوب اق قونیلواست شیراز بعنوان دارالملك خوانده میشده وبموجب فرمان شاه عباس دوم پادشاه صفوی درسال ۱۰۶۶ شیرازدارالعلم خوانده شده است برای اثبات اینکه شیراز درفاصله این دوزمان دارالملك خوانده میشده وفرمان دوم (یعنی فرمان شاه عباس دوم) منشأ عنوان دارالعلم برای شیرازشده لازم است ازجهات مختلفه اوضاع ایرانراتاآنجاکه مربوط بهدف اصلی است ومقصود ما را روشن میسازد بررسی نموده ومورد تحقیق قراردهیم

۱- وضعیت سیاسی کشور بطوریکه تاریخ حکایت می کند

اولین دلیل ما برای اثبات این مدعی روشن کردن زمان تاریخی بین این دوفرمان واستعمال عنوان دارالملك برای شیراز در اینمدت اززمان میباشد وما قبل ازاینکه داخل دربحث وتوضیح این دلیل شویم ناگزیربیبان مقدمه میباشیم

همانطوری که گفتیم یکصدوهفتاد سال فاصله بین دوفرمان مذکور میباشد. در اینمدت دونفرازپادشاهان اق قونیلو وهفت نفراز سلاطین صفویه برایران حکومت کردند باینشرح سلطان یعقوب درسال ۸۹۶ رحلت نمودو بجای اوپسرش بایسنقربراریکه سلطنت ایران تکیه دارد وی هنوزجا گرم نکرده بودوبیش از یك سال و هشتماه از سلطنتش نگذشته بود که رستم بیك فرزند مقصود بیك پسرعم بایسنقر براو مستولی گشت و از کرسی سلطنتش بیانداخت دراینجاکوکب اقبال فرزندان شیخ حیدر ازقلعه استخرفارس طلوع کرد وخاندان صفوی روی کارمیآیند

رستم برابرمقاومت وتدابیرجنگی بایسنقر ناگزیرمیشود که فرزندان شیخ حیدر راکه سه تن وموسوم باسامی سلطانعلی وسلطان اسمعیل وسلطان ابراهیم بودند از قلعه استخرفارس بوسیله امیرمنصورحکمران فارس نجات دهدو از موقعیت آنان وارادت صوفیان پاك نهاد وفداکاری آنان استفاده وغلبه بربایسنقر نماید

۲ پیدایش سلطنت سلاطین صفویه

چه بود وچه شد بیان آنرا تواریخ عهده دارند ولی مقدمات سلطنت شاه اسمعیل بزرك سرسلسله شاهنشاهان صفوی اراده حق تهیه گردید(۱) ودرسال ۹۰۵ درسن سیزده یاچهارده سالگی

۱ـ برای آنکه بدانیم مقدمات سلطنت شاه اسمعیل صفوی که سیر تاریخ ایران بدست اووا خلافش تغییر کرد چگونه فراهم گردید بایستی اندکی بعقب برگردید.

سلسله سلاطین صفویه چون منتهی بشیخ صفی‌الدین اردبیلی میگردد باین نام موسوم شده شیخ صفی‌الدین نسبش رامورخین وشجره های انسابی با مام موسی الکاظم میرسانند وی درسال ۶۵۹ ازپدری بنام امین‌الدین جبرئیل ومادری نام «دولتی» بدنیا آمد و هنوزمراحل جوانی راسپیمود که شوروعشقی در سرش پدیدار گشت و در پی مردی ازمردان خداسر گردانیها یافت وحتی بشیراز آمدوشیخ سعدی ما راملاقات نمود و بالاخره دست ارادت بدامان شیخ‌زاهد گیلانی زد ودختر او (بی بی فاطمه) را بحباله نکاح خود درآورد وپس ازوفات شیخ‌زاهد گیلانی جای گزین او گردیدو هزاران مرید شیخ زاهد که حتی درآسیای صغیروشام پراکنده بودندبسوی اوبگرویدند واحترام و عظمتی بسزا یافت واین مقام یداً بیداً بفرزندانش منتقل گردید پس از فوت شیخ صفی‌الدین درسال ۷۳۵ شیخ‌صدرالدین وپس ازفوت وی درسال ۷۹۴ خواجه علی وپس از فوت وی در ۸۳۰ شیخ ابراهیم معروف بشیخ‌شاه وپس از وی شیخ جنید مرکز تصوف رشته شیخ زاهد گیلانی بودند و هزاران فدائی و اتباع ازجان گذشته داشتند و همه جا با احترام زندگانی میکردند شیخ جنید دردیاربکرطرف توجه «اوزون حسن اقوقونیلو» گردید و خواهرخود خدیجه را بعقد اودرآورد باین‌وسیله مریدان شیخ‌را جلب نمود و ده هزار صوفیان سلحشور حاضر بخدمتش شدند شیخ‌جنید بامریدانش بسوی جنك با شروانشاه شتافت ودرجنك کشته شد وپسرش شیخ‌حیدر نزد اوزون حسن مقام ارجمندی یافت و دخترخود عالم شاه‌بیگم را بازدواج درآورد شیخ حیدرمریدان خود را دستور داد که بجای کلاه ترکی کلاه سرخ رنك یعنی تاج دوازده ترکی برسر بگذارند و آن را رمز دوازده امام قرارداد شیخ حیدر نیز در سال ۸۹۳ در جنك شروانشاه با سلطان یعقوب

شاه اسمعیل بامساعدت قبائل اختاجلو ـ شاملو ـ تکلو ـ روملو ـ وا رساق ـ ذوالقدر ـ افشار قاجار ـ صوفیان ـ قراباغ بر تخت سلطنت ایران جلوس نمود. پس از بیست و پنجسال مجاهده برای تشکیل یك کشور مستقل و ایران بزرگی در سال ۹۳۰ بدرود حیوة گفت و شاه طهماسب بجای او نشست و بیمناسبت نیست در اینجا اشاره رفته این دو بیتی که ماده تاریخ فوت شاه اسمعیل رامتکفل است بیان نمائیم.

شاه انجم سپاه اسمعیل ـ آنکه چون مهردر نقاب شده ـ ازجهان رفت وظل شدش تاریخ ـ سایه تاریخ آفتاب شده ـ باری شاه طهماسب چهل و دوسال وشش ماه سلطنت نمود و درسال ۹۸٤ بسرای دیگر شتافت وسلطان محمد خدابنده بجای او نشست ولی وی بواسطهٔ نابینائی ازسلطنت استعفا داد و بحکومت فارس قناعت نمود و سلطنت ایران بدست شاه اسمعیل دوم افتاد. سلطنت این پادشاه خونخوار بیش از یکسال طول نکشید و درسال ۹۸۵ وفات کرد. و نظر باینکه تمام شاهزادگان صفوی حتی کودکان شیرخوار آنها را کشته بود و بواسطه کوری سلطان محمد خدابنده ازاو صرف نظر کرده و تنها او ازخانواده صفوی باقی بود مجدداً بسلطنت ایران برداشته شد. ازآنجا که خدای بزرك میخواست ایرانرا بدست شاهنشاهی بزرك بسپارد عباس میرزا را برای چنین روزی از فرزندان سلطان محمد خدابنده باقی گذاشت ودرسال ۹۹٦ پس ازدومین استعفاء سلطان محمد خدابنده براریکه سلطنت ایران نشست وتاریخ اورا شاه عباس کبیر معرفی نمود و پس از چهل ودوسال سلطنت پرافتخار درسال ۱۰۳۸ تخت وتاج ایران رابه پسرزاده‌اش سام میرزا

پسر اوزن حسن کشته شد ولی اززمان شیخ حیدر صوفیان این سلسله بنام «قزلباش» یعنی سرخ سر تشکیل گردید واین همان دسته‌ای بودند که پایه های سلطنت ظاهری و نفوذ صوری صفویه رامحکم واستوار نمودند

شیخ حیدر سه پسر داشت که یکی ازآنان شاه اسماعیل بود که زمان کشته شدن پدرش بیش ازیکسال نداشت و پدرش بسال ۸۸۳ کشته شد

این بود سرچشمه نفوذ معنوی مردان این سلسله که موجب استفاده دیگران و بعداً موجب استفاده خود شان بود

که بعداً شاه صفی خوانده میشد تفویض نمود وخود راه دیارنیستی راپیش گرفت

شاه صفی نیزدرسال ۱۰۵۲ بزندگانی خودخانمه داد وشاه عباس دوم که قهرمان داستان کنونی وموضوع بحث ماميباشد بجای اونشست.

بنابراین پس‌ازیعقوب آق قونیلو پسرش بایسنقروپس ازاو رستم پسرش از این سلسله‌سلطنت کرده وسپس سلسله صفوبه عهده‌دارسلطنت‌ایران گردیده شاه اسمعیل شاه سهماسب- سلطان محمد خدابنده-شاه اسمعیل دوم- سلطان‌محمدخدابنده-شاه‌عباس اول- شاه‌صفی- یکی پس‌ازدیگری درایران سلطنت نمودند و فاصل بین‌سلطان یعقوب بهادروشاه عباس دوم واقع گردیدند- اکنون که فهرست سلاطین ایران دراینمدت‌تمام گردید اینك‌لازم است نظری بتاریخ ادبی ایران دردوران سلطنت این نه‌نفر کنیم‌وآثار آنانرا ازنظر بگذرانیم ونظر باینکه موضوك سخن ما آثارتاریخی نثرنویسان‌است‌ازذکر مفاخرفلسفی وادبی صرفنظر کرده وبرای اینکه کلام ما بطول نیانجامد فقط آثار تاریخی رامد نظرقرارمیدهیم تابتوانیم ثابت کنیم که دراینمدت فاصله بین‌سلطنت‌سلطان یعقوب وشاه‌عباس دوم نویسندگان شیرازرا دارالملك میخواندند و باینعنوان او را معنون میساختند تامنشائیت ومبدئیت فرمان شاه عباس برای عنوان دارالعلم برای شیرازوانابت کرده باشیم.

۳- نویسندگان و مورخین در دو قرن یا مقدمه‌ودلیل‌ما

نویسندگان ومورخین این دوقرن یعنی دراین یکصد وهفتاد سال وبطورکلی‌ازنثرنویسان ادبی‌اینمدت عده را که میتوان طرزنگارش آنانرا معیارسخن پارسی‌قرارداد واستناد بآن نمود با قطع نظر ازنویسندگان عامی وفلسفی عده زیادی بودند که چون نقل شرح حالات آنان ازحوصله این مختصر خارج است ما بذکرچندتن از آنان اکتفا نموده وبطوراجمال آثار آنانرا از لحاظ مقصود مورد نظر قرارمیدهیم:

۱- **حسین واعظ کاشفی** ملقب بکمال الدین‌مؤلف کتاب **اخلاق محسنی‌وتفسیر** قرآن‌موسوم بمواهب عالیه (اینکتاب برای‌امیرعلیشیر برشته‌تحریردرآمده است) تاریخ تحریراین کتاب بین سالهای ۸۹۰ و ۹۰۰ بوده‌است

۲ـ امیر دولتشاه سمرقندی پسر علاء الدوله بختیشاه غازی صاحب تذکره معروف وی این شاهکار نفیس و زیبای خود را درسال قبل از ۹۰۰ بوجود آورده زیرا تاریخ وفاتش بین ۸۷۶ و ۹۰۰ گفته شده است

۳ـ محمد بن خاوند شاه ـ معروف بمیر خواند ملقب به برهان الدین مؤلف تاریخ معروف بروضة الصفا که شش جلد آنرا خودش تألیف نموده و جلد هفتم آنرا مستند بدیگری دانسته‌اند ودرهرحال بشرح زندگانی سلطان بایقرا خاتمه مییابد.

٤ـ خواند میر معروف ـ نواده میرخواند مذکور ملقب بغیاث‌الدین مؤلف تاریخ حبیب‌السیر که درسال ۹۲۹ تألیف یافته ونیز کتب چندی مانند خلاصة الاخبار ودستورالوزراء ومآثرالملوك ازاینمورخ بزرگ ضمیمه آثارادبی فارسی شده استوآخرین اثرعلییاودرسال ۹۳۷ پدیدآمده اشت

۵ـ حسن رملیـ مؤلف احسن‌التواریخ که درسال ۹۸۵ تألیف خودراتمام کرده‌است

٦ـ اسکندربیگ ترکمان معروف بمنشی باشی شاه عباس بزرگ، وی تاریخ صفویه را تازمان شاه عباس بنام عالم آرای عباسی برشته تحریر درآورده ودرسال ۱۰۲۵ تألیف خود را بانجام رسانیده بعداً دوستان وعلاقمندان باین اثرتاریخی که معاصر با او بوده‌اند ادامه نگارش آنرا ار او خواستار شده‌اند اوهم باکمال یأس و نومیدی از زندگانی خود نظر باینکه سنش درحدود هفتاد رسیده بود تاریخ دیگری بنام ذیل تاریخ عالم آرای عباسی شروع وازتاریخ جلوس شاه صفی نوه شاه عباس بزرگ مشغول نگارش میشود ولی پس ازمختصری چراغ عمرش خاموش میگردد.

۷ـ محمدیوسف نویسنده تاریخ خلدبرین ـ خصوصیات زندگانی اینمورخ چندان آشکارنیست ولی قدرمسلم است که درسال ۱۰۶٦ دراوج ارتقاء شغل خود که نویسندگی دربار بوده‌است میبوده‌وآقای سهیلی خونساری ذیل تاریخ عالم آرای عباسی راکه‌اسکندر بیگ ناتمام گذاشت و گذشت بالحاق حدیقه ششم از روضه هشتم کتاب خلد برین تألیف محمدیوسف مذکور راتمام کرده‌وتاریخ شاه صفی را که درسال ۱۰۵۲ خاتمه‌اش بوده است خاتمه میدهد.

بطوریکه درمقدمه کتاب ذیل تاریخ عالم آرای عباسی منطبعه درچاپخانه اسلامیه طهران بیان شده تاریخ خلدبرین تا سال ۱۱۰۵ وقایع سلطنت شاه سلیمان صفی را شرح میدهد و بانتهاء سلطنت این پادشاه کتاب خود را ختم مینماید .

٤ نظری بطرز نگارش مورخین یا اولین دلیل ما علاوه بر این اشخاص نویسندگان دیگر هم مانند **قاضی احمد غفاری مؤلف جهان آرا** و **یحیی ابن عبداللطیف قزوینی** مؤلف کتاب لب التواریخ **نظام شاه** مؤلف تاریخ ایلچی و **سید نور الله شوشتری** مؤلف کتاب مجالس المؤمنین معروف هم در مدتی پیش و پس اینعصر میزیستند اینجا مقدمه اول دلیل ما بپایان میرسد اینك باصل دلیل میپردازیم.

نظر اجمالی بآثار ایندسته از نویسندگان بااعتراف باینکه کتب عده از آنان در دسترس نگارنده نیست واستفاده از آنها جزمطالعه درنقل مطالب آنان برای بنده میسور نمیباشد این حقیقت را بالاجمال ثابت وآشکار میسازد که نویسندگان ومورخین عصر مورد بحث که شیوه کلام آنان ادبیات آنعصر را مجسم میسازد وعبارتشان همه مشحون از تصنع ادبیست درذکر ایالات وولایات وشهرهای ایران که اهمیت تاریخی داشته د و راه را می‌پیمأیند دستهٔ از آنان معتقد بوده‌اند که برای هرشهری یاهرایالتی بمناسبت موقعیت آنها عنوانی بیاورند مانند اردبیل را که چون مرکز پیران واقطاب وشیوخ ورهروان طریقت بوده‌است (دارالارشاد) وقزوین و تبریز و هرات و اصفهان را که هر کدام روزی مرکز شاهنشاهی ایران بوده‌است (دارالسلطنه) ومازندران وقفقاز را که مرز ایران بشمار می‌رفتند ومنطقه مرزی جزء این دوایالات بوده (دارالمرز) و بخارا را که مرکز کتابخانه بزرك ایران آنروز بوده‌است (دارالکتب) میگفتند (نگارنده درنظر دارد با توفیقات ربانی درخاتمه اینموضوع مورد بحث شهرهای صاحب عنوان وعناوین آنهارا ذکر کند)

ودسته دیگر خودرا مقید باین قید نکرده بعض شهرها راباعنوان و برخی را بدون عنوان ذکرمیکرده‌اند صاحب روضة الصفا ازدسته اخیر بوده وبطوری که اجمالا دراین تاریخ نظر افکنده‌ام هرات وتبریزرا دارالسلطنه ویزدرا دارالعباده خوانده و لی چون بذکر شیراز وفارس میرسد هیچگونه عنوانی برای آن ذکر نمیکند ولی نوادهٔ اوخواندمیر

درتاریخ حبیب السیر ودستورالوزاره شیرازرا بعنوان دارالملک خوانده است

با توجه باین که کتاب اخیرالذکر فقط یکجا شیرازرا دارالملک خوانده است وآن‌هم درموضوع داستان خواجه قطب‌الدین سلیمان شاه‌است باین عبارت بیان نموده (درآن ایام که شاه شجاع‌دارالملک شیرازرا ازبرادرخودمنتزع نمودص۲۴۹ مطبوع در چاپخانه اقبال تصحیح‌شده ومحشی ازطرف آقای سعید نفیسی) و دیگر ازنویسندگان ازدستهٔ اول همه جا شیراز راباعنوان دارالملک ذکر کرده‌اند و چون در بین مورخین‌و نگارندگان سابق‌الذکرمورخی که عهد اوبزمان صدورفرمان دوم یعنی فرمانی که از طرف شاه عباس دوم که بنظرمابدوتغییرعنوان شیراز از دارالملک بدارالعلم است اسکندربیک منشی صاحب کتاب عالم آرای عباسی است گمان میکنم تعبیرا و بیشتر ملاک ومناط استدلال خواهدبود

۵ عناوین برای شهرها است نه ایالات

این‌مورخ درچند موضع و بطوری که یاد داشت کرده ام در قضیه مولانا میرزا جان شیرازی درصفحه ۱۱۵ ودرموضوع فوت الله‌ـ وردی خان که بسال۱۰۲۳ اتفاق افتاده درص۶۱۶ منطبعه تهران فارس را دارالملک بیان نموده است.

وبایستی این‌نکته رامتذکر گردید که عنوان دارالملک برای فارس (باآنکه مورد دعوی ماعنوان دارالملک برای شیراز‌است واینگونه‌عناوین مخصوص شهرها است نه‌ایالات) مجازاً و بعلاقه اطلاق جزء بر کل است یعنی چون شیراز مرکزفارس بوده و جزءِ ایالت فارس است مجازاً بفارس تعبیردارالملک شده است و منظورحقیقی همان شیراز است.

کتاب خلد برین‌هم درآن قسمتی که بشرح پیش گفتیم که الحاق بذیل تاریخ عالم آرای عباسی شده فارس رادارالملک خوانده است گرچه درهمان موضع که فارس را دارالملک‌بیان‌نموده شیرازرا دارالعلم تعبیرنموده ولی این بیان‌منافی بااستدلال نگارنده نیست زیراتألیف این کتاب درسال ۱۱۰۵ بوده یعنی‌بعد اززمان شاه‌عباس‌دوم‌این کتاب تألیف شدوچون قبلا بطوری که‌مورددعوی ما است شیرازمعنون بعنوان‌دارالعلم گردیده

اینمؤلف هم تحت تأثیر عنوانی واقع شده که درفرمان شاه عباس دوم داده شده است و نگارنده هردوعبارت را عیناً نقل میکند تابیکی استشهاد نموده و بدیگری که مشتمل ذکر یکی ازبزرگترین مفاخر علمی وفلسفی شیراز است نگادش خودرا رونقی دهد.

٦ قسمت اول عبارت ذیل تاریخ عالم‌آرا یا تعبیر بدارالملك

اما عبارت اولی در موضوع دارالملك فارس تحت همین عنوان مینویسد

درآغاز بهارسلطنت چناتچه ایمائی بآن‌شد. آنملك دلپذیرو سایر محال تابعه درتحت تصرف امام قلیخان بود. چون سانحه قتل وی روی نموده دست اقتداروی ازتصرف آن دیار بتیغ قهرمان قهر کوتاه شد(دارالملك فارس) وخطه لار بخاصه شریفه اختصاص پذیرفته- وزارت دارالملك بمیرزا معین‌الدین محمد وزیر و وزارت لار بفولاد بیك ناظر امام قلیخان مفوض ومرجوع گردید. صفحه ۲۹۵ کتاب ذیل تاریخ عالم آرای عباسی

۷ـ قسمت دوم عبارت ذیل تاریخ عالم‌آرا یاتغییر بدارالعلم

اما عبارت دوم درموضوع دارالعلم شیراز (ملاصدرای شیرازی درعهد خود عارج ومعارج علوم حقیقی و مجازی و صدرنشین مجالس دانش وبی‌نیازی بود درریعان ایام جوانی وآغازاهتزاز بهارستان زندگانی هوای وصال پریچهرگان جمال دانش و کمال خدمتش رابحال خود نگذاشته بسعی واهتمام تمام وجد وجهد واجتهاد مالاکلام جویای حصول اینمرام شد سالهادردارالمؤمنین قم برسجاده عبادت ووساده افادت متمکن بود تا دراکثرعلوم عقلی و نقلی مدرس مدرسه امتیاز و صاحب تصانیف و تعلیقات ممتاز گردید ودرنشرآثارحکمای متألهین وجرح و تعدیل معضلات عقلی بذل جهت بتقدیم رسانید ودراین فن یگانه روزگارخود شد وچون پرتوانواراشتهارش بردرودیوارساحت روزگارش تافته ودرعهد خجسته وزمان فرخنده نواب گیتی‌ستان فردوس مکان (منظور شاه عباس بزرگ است) چون الله وردیخان امیرالامرای فارس دارالعلم‌شیراز باحداث مدرسه عالی (منظورمدرسه خان است که الله وردیخان اساس اورا بنیاد نهاد وامامقلیخان

اورا تمام کرد) سرافراز شده بود بعد از عرض ابواب تدریس آنمدرسه را بروی جناب افادت مآب گشوده واز این راه خدمتش بوطن مألوف معاودت نموده مدرس آن مدرسه عالی بود تا بسرا ستان قدس انتقال نمود[1] ص۲۹۹ تاریخ ذیل عالم آرای عباسی) . این بود اولین دلیل ما که خلاصه آن اینست که تمام مورخین قبل ازسال ۱۰٦٦ شیراز دارالملك نامیده

---

(۱) شرح حال اخوند ملاصدرای شیرازی بزرگترین فلاسفه ایران

ملا صدرای شیرازی اسم شریفش محمد ملقب بصدرالدین فرزند ابراهیم است ومشهور بصدرا وملاصدرا وآخوند ملاصدرا است وخود درآخر کتاب العقل والجهل که درسال ۱۰٤٤ آن را برشته تحریر درآورده خود را چنین معرفی میکند محمدبن ابراهیم المشتهر بالصدرا الشیرازی و گاه خود را قوامی شیرازی معرفی کرده میگوید: صدرای قوامی شیرازی وصاحب فارسنامه ناصری ذیل شرح حال وی در گفتاو دوم کتاب خودص ۱۳۷ وجه اشتهار آنمرحوم را بقوامی چنین بیان میکند «که گویا ازسلاله وزیر بی نظیر حاجی قوام الدین حسن شیرازی که خواجه بزرگوار شیراز حافظ فرموده است: دریای اخضروفلك و کشتی هلال ـ هستند غرق نعمت حاجی قوام ما » تولد وی درنیمه دوم قرن دهم هجری (ظاهراً) بوده ومولدش نیزشیراز بوده است . وی یکی ازبزرگترین و محققترین حکماء و علماء وفلاسفه باحال اسلام ومخصوصاً عالم تشیع است فارسنامه مزبوردرعنوان وی مینویسد « خورشید آسمان معانی که آفتاب بارأی اوچوذره غبراست ومختصرعقل مجردآمده درحیز وجود . روح مصورآمده درصورتش » صاحب روضات ـ الجنات درص ۳۳۱ کتاب خوددرشرح حال وی (درحرف صاد) شرحی مینویسد که ترجمه آن بفارسی چنین است « محمد بن ابراهیم الشیرازی القوامی مشهوربملاصدرا برترازهمه حکماء دانشمند وبزرگ وهمه علماء ومحققین وراسخین درعلم تازمان خواجه نصیرالدین طوسی بوده وی فلسفه اشراق را منقح و پاك و مورد تحقیق قرارداد و اساس حکمت مشائیین ورواقیین (حکماء مشائین تابعین فلسفه ارسطو وحکماء رواقیین تابع مکتب زینون بوده‌اند) را درهم نوردید وبا دلیل اشتباهات آنان را آشکارساخت . وی شاگرد

بقیه پاورقی صفحه قبل

سید محقق امیر محمد باقر داماد (معروف به میرداماد) و شیخ جلیل بهاءالدین محمد عاملی (معروف بشیخ بهائی) بطوریکه از مجموع کتبی که شرح حال این مرد بزرگ را نگاشته‌اند برمیآید صاحب ترجمه ما «آخوند ملاصدری» پس از تکمیل مبانی علمی در شیراز رهسپار باصفهان که پایتخت ایران در آن عصر بوده میگردد و درك محضر آن دو استاد بزرگوار (میر داماد وشیخ بهائی) را مینماید وسپس در یکی ازنقاط اطراف قم و شاید در کوههای قهستان مشغول ریاضت و تزکیه وتصفیه خود میشود وبطوریکه مشهوراست درهمان جا شروع بنگاشتن اسفار که بزرگترین ومفیدترین کتب فلسفه است مینماید بعداز آن بشرحی که درمتن نگاشته شده،بشیراز میآید و بساط افاده وتدریس رامیگستراند؛ آخوند ملاصدری یکی‌ازبزرگترین وپر کارترین علماء اسلام است وتالیفات وی شاید بالغ بریکصد تألیف ویا متجاوز برآن بشود که یکی از آن اسفار اربعه است و دیگری شرح اصول کافی اوست که قریب چهل هزار بیت بگفته صاحب روضات الجنات وبتخمین و حدس اومیشود اینك شرح قسمتی ازمؤلفات او:

۱- شرح اصول کافی دردوجلد ۲- شواهدالربوبیه ۳- کتاب اسفار (درچهار مجلد) ٤- شرح الهدایه ٥- حاشیه برالهیات شفا ٦- شرح وحاشیه برحکمت الاشراق ۷- واردات القلبیه ۸- حدوث عالم ۹- المسائل القدسیه ۱۰- فی تحقیق التشخص ۱۱- جواب ازمسائل مشکله ۱۲- جواب ازمسائل دیگر ۱۳- تحقیق در بدووجود انسان ۱٤- دراتصاف ماهیة بوجود ۱٥- جواب ازپاره‌مسائل که محقق نصیرالدین طوسی ازیکی ازعلماء معاصرخود سؤال نموده و بلاجواب مانده ۱٦- اسرارالایات ۱۷- تفسیر سورة الجمعه ۱۸- تفسیر سورة الطارق ۱۹- تفسیر سورة الواقعه ۲۰- تفسیر سورة النور ۲۱- تفسیر سورة البقره ۲۲- مفاتیح الغیب ۲۳- کسر اصنام الجاهلیه ۲٤- الحکمة العرشیه ۲٥- مشاعر (این دو کتاب اخیر ازطرف شیخ احمدبن زین الدین الاحسائی پیشوای فرقه شیخیه شرح وازطرف شیخ ابوالحسن اصطهباناتی حاشیه برآن نوشته شده واین هردواز علماء قرن اخیر بوده‌اند) ۲٦- اکسیرالعارفین ۲۷- اتحاد العاقل والمعقول ۲۸- رساله درمنطق وبسیاری ازرسائل دیگر که پاره‌ای ازآن بطبع نرسیده

بقیه پاورقی صفحه قبل

وپاره‌از آن ازبین رفته (ونگارنده بجز چندازاین رسائل بقیه راهمه دیده‌ام) باری آخوند از طرف عده‌ای از علماء ظاهربین که مأنوس بکلمات واشارات او نبوده‌اند واصطلاحات وی در نظر آنان باظواهر شرع وفق نمیبود تکفیر گردیده وحتی بگفته روضات الجنات یکی از علماء در وصف شرح هائی که بر اصول کافی نوشته شده میگوید یکی ازشرح‌ها شرحی است که آخوند ملا صدری نگاشته ولی شرح او مبنی بر کفر است واین اولین شرحی است که درباره اصول کافی ولی مبتنی بر کفر است میباشد

آخوند ملاصدری دارای فرزندی بوده است بنام ابراهیم ووی یکی از بزرگان اهل علم ودانش وصاحب اطلاع بر بسیاری ازعلوم بوده ودرمسئله حکمت و فلسفه ومسائل کلامی برضد طریقه پدر بوده است و ازاین جهت یکی ازهمین علماء ظاهربین که نظر خوشی باآخوند نداشته‌است درباره وی وپسرش میگوید: وی مصداق آیه یخرج الحی من المیت است.

اما سبك تفکروفلسفه آخوند ملاصدرای شیرازی سبك خاصی است که تاعصر وی بدون سابقه بوده است وخود مبتکراین طریق خاص بوده ، هم حکیم است وهم عارف و هم پابست بشریعت وهم پوینده طریقت وجوینده حقیقت ، فلسفه مشاء رادر برابر صفاء ذهن وروشنی فکرخود که بریاضیات ومشقات صیقلی نموده قرار داده و ممزوجی ازفلسفه مشاء واشراق پدیدارساخته ،احکام آسمانی رابرحکم عقل عرضه داشته وباعرفان ارتباطش داده وهمه را باهم هم آهنگ نموده والحق ازعهده هریك بخوبی برآمده و هرچند فلسفه اوبه اشراق نزدیکتراست ولی از ادله مشائیین هم غفلت نورزیده است وفلسفه وتئوری حرکت جوهری که شاید تطبیق برتئوری نسبیت فیلسوف عصر حاضر انشتین میگردد از مبتکرات وی است (کتابی هم ازطرف دانشمندمعاصر وخطیب محترم آقای راشد دراین قسمت نگاشته شده هرچند نگارنده موفق باستفاده ازآن نشده‌ام) .

وی هفت سفرپیاده راه مکه را پیموده تا درسال ۱۰۵۰ دربصره درآخرین سفرخود بمکه بدرود حیوة گفت مکتب وی که مشهورترین مکاتیب فلسفه تاعصر اخیر است. پایدار است

۸- تناسب عناوین با مقتضیات زمان یا دومین دلیل ما

دومین دلیل مارعایت مقتضیات زمان ازطرف نویسندگان وتناسب جهات تاریخی است

هیچ شکی نیست که اینگونه عناوین که بشهرها داده میشده است متکی بمناسباتی بوده است که زمان تاریخی آنراایجاد کرده بود ورعایت آنرانویسندگان اعصار سابقه که کلام ونگارش آنان مدرك علم لغت وبدیع و بیان است شعارخود قرار میداده اند و بهمین جهت منشآت اکثر آنان شاهکارفنون ادبی ایران و از ذخائر گرانبهای ما محسوب میگردد وسرمشق سخن پارسی ومظهر فصاحت و بلاغت شناخته میشود ، اکنون ما درمناسبات عناوین شهر هاسخن نمیرانیم و این قسمت را بذیل این مقالات حواله میدهیم و بذکر وتناسب عنوان تاریخی شیراز اکتفامیکنیم .

هما نطوریکه ماقبلاً بآن اشاره نمودیم شاهنشاهی ایران درروزگارسلطنت شاهان قبل ازصفویه از امارتها وحکومتهای نیم مستقل وسلطنت های کوچك کوچك تشکیل میگردید وبپرداخت مبلغی سالیانه بحکومت مرکزی اکتفامیشد وگاه این سلطنتهای کوچك پیوند خود را هم ازحکومت مرکزی قطع میکردند وخود را مستقل معرفی می نمودند ودرهرحال یکی ازمراکزحکومتهای نیم مستقل وگاه مستقل فارس میبوده است که زمامداران وسلطنت دارانش خود را دراغلب ازادوارتاریخی شاه میخواندند ودرچنین موقعی وچنین عصری بمناسبت چنین حکومتی نویسندگانی که مقید بأین بودند که شیراز را بعنوان خاص خود بخوانندآنرا « دارالملك » میگفتند ، پس این عنوان مولود چنین حکومتی بوده ونوبسندگان درحقیقت معرف مولود چنین محیطی بودند چنانکه بعض ازتواریخ صراحت باین موضوع دارد .

ابن البلخی صاحب فارسنامه معروف و نویسنده قرن ششم تصریح برعایت این تناسب کرده در سبب تألیف کتاب خود میگوید (**چون مقتضی به رای اعلی سلطان شاهنشاهی لازال من العمر بمزید چنان بودکی پارس طرفی بزرگ است ازممالك محروسه حماهاالله و همواره دارالملك و برگاه ملوك پارس بوده است ص۲**

منطبعه چاپخانه مهر طهران) وباز درمحل دیگری یعنی درفصلی که مخصوص بفارس و اضافه آن ببصره میباشدمیگوید:**(روزگارملوك فرس پارس دارالملك واصل ممالك ایشان بوده است ص۹۷ منطبعه چاپخانه مذکور)**

مؤلف تاریخ مجمل التواریخ والقصص که در ربع اول قرن ششم میزیسته درفصلی که مخصوص شرح بلاداسلامی است تحت این عنوان مینگارد: **(درولایت فارس شهریست که انر اشکم شیرمانند کرده‌اند و ازهمه شهرها که‌گرداگرد اوست نعمت انجااورند وازانجا بجاهای دیگر برند وبناء ان محمد بن ابوالقاسم بن ابی عقیل عم حجاج کرده است و دارالملك پادشاهان پارس است و هوای خوش دارد و نعمت فراخ باشد و درخت بسیار ومیوه راحدی نیست ص۵۲۵ منطبعه تهران چاپخانه خاور)**

پس عنوان دارالملك برای شیراز ویا فارس که مرکز آن همیشه شیراز بوده است بمناسبت مرکزیت آن برای شاهان چه شاهان قبل از اسلام وچه بعد از آن بوده است ولی چون شاهنشاهی صفویه روی کارآمد این طرزحکومت را تغییر دادند وایران بهمت شاهنشاهان بزرگ این سلسله مخصوصاً شاه اسمعیل بزرگ مؤسس آن سلطنت مرکزیت واحد و متبوعی پیدا کرد و وحدت ملی ایران عملا اساس خود را محکم و استوار ساخت وبساط حکومتهای ملوك الطوایفی برچیده شد دیگروضعیت ایران مناسب آن نبود که بیك ایالت ویایك شهر ازشهرهای آن غیراز همان شهریکه مستقر شاهنشاه بوده است عنوانی داده شود که ابهام استقلال داشته ومنافی بااین وحدت ملی باشد. پس تناست زمان اقتضامیکرد که عنوان دارالملك ازشیرازمنتزع گردد وبمناسبت وضعیت حکومت ایران تجدید عنوان شود.

۹ـ تغییروتبدیل عنوان دارالملکی بدارالعلمی بواسطه تغییر مقتضیات عصر

چون دراینموقع ودرآن ایام شیرازمرکزعلم و دانش گردیده بودومدارس عدیده وپی درپی درآن ساخته شدوطالبین علم ودانش از همه جاروباین شهرآوردندوفرمان تولیت مدرسه رفیعه منصوریه هم که بنای آن بدست یکی ازدانشمندان بزرگ ایران وتولیت آن نیز بدست یکی ازفرزندان بانی آن که وارث مقام علم ودانش پدربود قراریافت وزمان هم مجال این تغییرعنوان را بدست وقت شناسان وخداوندگاران

سخن داد شیراز عنوان « دارالملکی» را که با اقتدار آن روز حکومت صفویه منافات داشت تبدیل بعنوان « دارالعلم » که مقتضی وضعیت این سرزمین در آن عصر بود نمود و چنانکه درفرمان دوم یعنی فرمان صادر از طرف شاه عباس دوم حاکی است شیرازدار- العلم نامیده شده ؛ این تغییرعنوان بتناسب تغییرسیاست دارای نظائرتاریخی است که ما میتوانیم آنرا مدرك ودلیل خود قراردهیم .

بغداد هنگامیکه مرکز خلافت اسلامی بود آنرا « دارالخلافه » مینامیدند وچون خلافت اسلامی بدست پادشاه مغولی (هلاکو) از بین رفت وبساط آن ازبغداد برچیده شد عنوان اوهم تغییر یافت و« دارالسلام » نامیده گردید وگاه اورا « دارالملك » میگفتند شاید تناسب عنوان «دارالسلام» برای این بوده است که بنا بقول منجمین طالع این شهر در موقع ساختمانش چنین حکم میکرد که هیچ خلیفه در اینشهر فوت نخواهد کرد ، در هرحال هرچه بود منظور اینست که تغییر عنوان « دارالخلافه بغداد » بمناسبت تغییر اوضاع سیاسی آن کشور بوده ، چنانکه عالم آرای عباسی مینگارد: « دارالملك عراق وزیاده ازپانصد سال دارالخلافه بوده صفحه ۷۵۲» واز این عبارت میتوان همان استفاده راکرد که در« دارالملك فارس» بیان کردیم یعنی اطلاق عنوان « دارالملك» بعراق مجازی است واز باب اطلاق عنوان جزء بر کل است ومنظور«دارالملك بغداد» است که اینشهر جزء عراق واقع است وباین اعتبارعراق راهم « دارالملك» گفته‌اند. درهرحال شیراز به اقتضاء تغییرسیاست کشورعنوان خود راتغییردادوازعنوان « دارالملك» بعنوان«دارالعلم» دراین عصری که ازاوسخن راندیم تبدیل یافت .

نظری بسیار کوتاه هم کافی است که مارا بتناسب عنوان «دارالعلم» برای شیرازدر آن عصریکه شاه عباس دوم آنرا درفرمان خود معنون نمود باقطع نظر از مناسباتی که درسومین دلیل خود توضیح میدهیم راهنمائی کند .

همانطورکه گفتیم شهرشیرازدرآن روزگارمرکزعلم ودانش شده بود بازارفضل وادبش رونقی بسزا داشت ، مصون ماندن فارس ازآتش خشم وغضب چنگیز وفرزندانش شیرازرا مستعد این ساخته بود که پناگاه دانشمندان قرار گیرد وچون میترسم سخن

بطول انجامد وراه اطناب را بپیماید تنها بذکر ساختمانهائیکه برای مراکز دانش وادب
دراین یکصد وهفتاد سال مورد بحث ساخته شده بود آنهم فهرست مانند اکتفا مینمائیم
تا این حقیقت را آشکارا کند که چگونه شیراز در آن قسمت اززمان وتابعد از آن خودرا
شایسته عنوان دارالعلم ساخته بود.

۱۰- مدارس ساخته شده در نیمه اول قرن یازدهم

الف ـ مدرسه میرزا علی اکبر ـ درسال ۱۰۰۱ مرحوم میرزامحب الله حسنی حسینی دستغیب شیرازمدرسه محبیه رادرجانب جنوبی صحن مقدس محمدبن موسی بساخت وابواب علم رادراینشهر بگشودو بعداً این مدرسه بواسطه تعمیری که میرزا علی اکبر نامی در آن
نمود بمدرسه میرزاعلی اکبرمعروف گردید وتا یکی دوسال قبل این مدرسه باقی میبود
واکنون باتغییراتی باقی است ولی گویا ازاهل علم خالی است.

ب ـ مدرسه خان ـ درسال ۱۰۲۲ مرحوم امامقلیخان مدرسه خانرا که پدرش بنا
نموده بود اتمام کرد وآنجارا مهبط انوارحکمت وادب ساخت وبزرگترین مردان فلسفه
را که نمیتوان مانند او دیگر یافت یعنی صدرالدین محمد شیرازی معروف بآخوند ملا
صدرا را مدرس این مدرسه قرار داد؛ تدریس این فیلسوف بزرگ درآنعصر خود بهترین و
وقوی ترین دلیل بررواج بازارحکمت وفلسفه وآزادی فکر وسعه وانبساط دماغ وروحیه
مردم میباشد وهم میرساند که تا چه اندازه مردم این شهردوستدارحق وحقیقت بوده اند
این مدرسه دارای یکصد حجره فوقانی وتحتانی وچهارطاق بزرگ ویك مدرس وسیع وچهار
باغ درچهارطرف آن برای تفریح وتفرج طالبین علم وساکنین آنمدرسه میبوده ودرهرزاویه
ازاین مدرسه بزرگ صدها ازرجال علم ودانش ببسط معلومات خود وافاده اشتغال داشتند و
وموقوفات بسیاری که همه درزمان نادرشاه افشارجزء خالصه دیوانی گردید واکنون در
دست عده ای ازمالکین دیانت مآب است تأمین زندگانی آنانرامیکردودرهرسال چندین فیلسوف
وفقیه وادیب ازاینمدرسه تحویل جامعه داده میشد. (درآخراین فصل باینمدرسه اشاره میشود)

ج ـ مدرسه هاشمیه ـ درسال ۱۰۳۹ مدرسه هاشمیه که هنوز برپاست بدست حاج
محمود تاجر شیرازی وبنام فرزندش محمد هاشم ساخته شده است این مدارس درسالهای قبل از

سال مورد بحث ماولی درقرن مورد بحث ماساخته شده بود.

د - مدرسه سیدهدایت‌الله دستغیب - درچند سال بعدازسالیکه محل بحث‌ماست یعنی درسال ۱۰۷۰ مدرسه حکیم ازطرف مرحوم میرزا هدایت‌الله حسنی حسینی دستغیث شیرازی ساخته شده.

ه - مدرسه‌نظامیه - درسال ۱۰۷۵ مدرسه‌نظامیه که معروف بمدرسه سیدعلاءالدین حسین است ازطرف میرزا نظام‌الملك ثانی پسرمیرزا حسین جابری انصاری وزیر فارس بنا گردید.

تأسیس اینمدارس که همه مرکزدانش وفضل و پرورش رجال‌علم وادب ایران‌بود ندوضعیت‌شیرازوتناسب آنرا بعنوان **دارالعلم‌شیراز** ظاهروآشکار میسازد واین دومین دلیل ما است که درحقیقت تأییدمدعی‌ما را میکند.

۱۱- نظری بمفاد فرمان شاه عباس دوم یا سومین دلیل ما

سومین دلیل مامتن‌فرمان شاه عباس دوم ومفاد آن وکیفیت تنظیم عبارت آن است. این دلیل نگارنده دقیقترین و درعین حال محمکترین دلایل ومؤید دودلیل سابق ماست وبایستی‌در فهم این دلیل ذوق و قریحه وشم درك معانی و لطافت سخن را بکاربرد و برصناعات ادبی ونویسندگی‌اطلاع وافی داشت ودقت کامل درمقدمه وذی‌المقدمه مبدء ومنتهی و کیفیت دخول و خروج فرمان نمود؛ علماء فن در کتب ادبی‌خود درخاتمه علم بدیع بابی را بعنوان حسن‌الابتداء والتخلص والانتهاء گشوده اند و شرایطی راکه نویسنده یا گوینده نثر یا نظم بایستی رعایت کند توضیح داده اند که‌ازمهمترین شرایط‌رعایت تناسب مقدمه باذی‌المقدمه‌است یعنی بایستی‌مقدمه هر کلامی‌خواه منثور باشد یا منظوم، طوری تنظیم شود که ذهن خواننده یا شنونده را مهیای پذیرفتن ذی‌المقدمه ومستعد فهم وانس کامل‌با آن سازد ومقصود را چنان‌پرورش دهدکه درجای‌خود حد بلوغ وبلاغت راپیدا نماید واین‌تناسب ابتداء سخن راباانتهاء آن وبامقصود براعة‌الاستهلال یا براعة المطلع میگویند.

نویسندگان وسرایندگان قدیم واساتید فن ازروزگارپیش این شرط را رعایت

کامل مینمودند واساتید عصر کنونی هم درنثرونظم خودرعایت این شرط را لازم میشمارند واساساً این خود ازاساسی‌ترین شرط نویسندگی است واز این جهت میتوان از مقدمه فهمید که مقصود ازذی‌المقدمه چیست، اکنون لازم است نظری بمتن فرمان شاه عباس دوم که مورد ادعای نگارنده اینست که مبدء عنوان دارالعلم برای شیراز میباشد بیفکنیم ومقدمه این فرمان را باذی‌المقدمه آن بسنجیم واگر بادقت چنین مطالعه درمتن اینفرمان بکنیم شاید شکی برای ما نماند که علاوه براینکه مقصود آن شاهنشاه بزرگ توجه به طلبه علم و دانش وترویج مقام فضل وادب بوده است وتولیت مدرسه رفیعه منصوریه را میخواسته است تثبیت درمتولی آنروز که ازمردان بزرگ صاحب حسب ونسب بوده است بنماید، مقصود دیگری هم داشته و اینمقصود ازاین جمله «بتعیین اعیان ونصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب و نسب ازمنتسبان دارالعلم انامدینةالعلم و علی بابها» مکشوف ولااقل هم ازاینجمله روزنه بمنظورش گشوده شود.

نگارنده ازبیم اطناب در کلام درتحلیل وتجزیه عبارت این فرمان وارد نمیشودولی ایجازمخل وصرف نظر کردن ازمختصر بحثی در اطراف این فرمان را هم ناروا میداند و ناگزیر مختصراً اشاره نموده وباصطلاح سر کلافه را بدست میدهد وبقیه را بذوق خواننده برگذار مینماید.

۱۲ـ تناسب درعبارات فرمان دوم

اینفرمان مقدمه را ازترفیع مقام علم وعلماء شروع کرده و بآیات قرآن مجید تفاوت طبقه طلبه علم و دانش را با جهال بیان میکند و ذهن خواننده را مهیای این میسازد که پاداشی نسبت باین طبقه ممتازه روادارد سپس ببیان حدیث «نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون» یکقدم فراترمینهد وخواننده را متوجه این میکند که شیعه حقیقی آنکس است که در مکتب علوم اسلامی زانو برزمین زند و از ائمه هدی و پیشوایان فضیلت و کمال و تقوی کسب فیض کند بازمقصود رااندکی نزدیك بذهن کرده مفاداً چنین گوید که چون مدار دین برطلاب علوم ودانشمندان است پس بایستی برای تربیت آنان وسائل زندگانی آنان را ازملبس ومسکن ومأکل ومشرب تهیه نمودتا اینجا مقصود اصلی خود را نزدیك بذهن

خواننده مینماید وچون میخواهد که مقصود ثانوی خود را که منظور بحث کنونی ماست بیان کند ، نظری بشخصیت متولی مدرسه منصوریه که در حقیقت متصدی وقت تأمین آسایش طلاب بوده افکنده و حسب و نسب او را درنظر آورده درمقام تجلیل او برمیآید وهمین جارا مناسب این میداند که مقصود ثانوی خود را که بخشش عنوان « دارالعلم » بشیراز است عملی سازد لذا بهترین براعت واستهلال را باین مقصود دومی خود دراین هنگام متصدی میشود ومفاداً چنین میگوید که چون متصدی فعلی اینمدرسه ازسادات جلیل القدر واز خاندان نبوی است وشخص شخیص صاحب اسلام درحقیقت ووجوداً دارالعلم بوده وعلی درآن محسوب میشده چنانکه صریحاً فرموده « انا مدینة العلم وعلی بابها » و متصدی فعلی نیز فرزند کسی است که مرکزی برای تربیت و پرورش مردان دانش و علوم محمدی ساخته ومتولی فعلی هم درتأمین معاش آنان متصدی است ؛ پس حسباً ونسباً شایستگی تولیت را داراست و ازطرفی چون این مرکزعلوم در شیراز واقع است مانند قیاس مساواتی ازمفاد فرمان ازاین جمله درست میشود واشعار باین میگردد که بایستی شیرازدارالعلم گردد .

قیاس مساواتی را که بیان نمودم باین نحواست که چون متولی مدرسه رفیعه منصوریه منسوب بدارالعلم حقیقی یعنی شخص صاحب اسلام است ومرکزی هم که وی متصدی اداره آن است مدرسه ایست که برای پرورش علوم محمدی بکارافتاده واین مدرسه درشیراز است پس شیرازدارالعلم است وجمله (ازمنتسبان دارالعلم انا مدینة العلم وعلی بابها) درفرمان صراحت باینموضوع دارد البته این قیاس مساواتی که نگارنده ترتیب داده حقیقی نیست ولی میتوان ازمفاد جمله که ما نقل نمودیم وازصدروذیل اینفرمان نتیجه تقریبی بنحو مرقوم بدست آورد ومایکمرتبه دیگر عبارت مورد استنتاج را برا برذوق و قریحه خوانندگان قرار میدهیم تا آنچه را که نگاشتیم بر آن عبارت تطبیق فرمایند وآن عبارت اینست (به تعیین اعیان ونصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب ونسب ازمنتسبان دارالعلم انامدینة العلم وعلی بابها)

مناسبات دیگری هم بعضی ازدانشمندان بانگارنده مورد بحث قرارداده اند که ما آنها را بنظر خوانندگان میرسانیم ولی نتیجه این آراء مختلفه همان است که بیان نمودیم

۱۱- تکرار و خلاصه سومین دلیل بعبارت دیگر

خلاصه وتکرار دلیل سوم بعبارت دیگر چنین است که ازسبك این فرمان یعنی فرمان دوم منتسب بشاه عباس معلوم میشود که نویسنده فرمان اوضاع علمی واجتماعی شهرشیرازرا درعصرخود درنظر گرفته،تأسیس مدارسی که همه برمحورعلوم محمدی(ص) واسلامی مستقر گردیده ؛ گرمی بازار علم و دانش ، مدارس متعدده ایکه یکی پس از دیگری بنا میشده که هریك صدهامعلم ومتعلم وفیلسوف وحکیم وفقیه و ادیب وطلاب هریك ازعلوم متداوله آنعصررا درخودمیپذیرفته همه را مورد توجه قرارداده ، و ازطرفی موضوع فرمان برگذاری تولیت یکی ازهمین مدارس راکه مرکز مهمی برای دانش و پرورش بوده است وبیکی ازفرزندان شخصی که خود را مدینه علم وعلی را باب آن خوانده واکنون همان علوم منتسبه باومورد بحث و تحقیق است ملاحظه نموده سپس از جمع بین این مناسبات عنوان «دارالعلم» را برای این شهرپسندیده ودربهترین ومناسبترین مواضع برای ابراز سلیقه نویسندگی که همان متن فرمان تولیت است این جمله مورد انتخاب را جا داده‌است.

وبرای آنکه ذهن خواننده را بتدریج مأنوس باین عنوان جدیدالاحداث نماید حدیث مقدش نبوی را (انا مدینةالعلم وعلی بابها) رابراعة واستهلال رسیدن بمقصودقرار داده ومقدمات راطوری مرتب ساخته که خواننده را بتواند بآسانی وازراه مستقیم بمقصود خود آشنا سازد و این عنوان را برای اولین بار وبرای شهری که تا روز پیش بعنوان دارالملك خوانده میشده معرفی واین کلمه جدیدالاحداث رادرحقیقت جعل ووضع نماید.

بلی با اوضاع آن عصرشهرشیرازومرکزیت او برای علم وفلسفه وادب و پیدایش ، اساتید ومحققین مانندآخوند ملاصدرا وشدرجال طالبان دانش وبینش ازاطراف و اکناف بسوی این شهر ، وهیاهو و غوغائی که ازبحث ونقد وانتقاد وتدریس وتدرس درمدارس متعدده این شهربرپا بود ودرهر گوشه و کنارآن فیلسوف وحکیم وفقیه و ادیب ودرهر مدرسه صدها استاد وشاگرد معلم و متعلم به بحث وفحص علمی ، بتألیف وتصنیف، به‌نقد وانتقاد اشتغال داشتند ومحور غالب این علوم همان علوم اسلامی ودانشهای محمدی بود

آیامناسب تر ازاین عنوان یعنی دارالعلم برای چنین شهری یافت میگردید؟ این بود که مجال بدست نویسنده ئیکه تتبع درجمع مناسباب رابرای ابراز سلیقه نویسندگی خود وظیفه هنرنمائی خود میدانست داده باد گرگون شدن اوضاع سیاسی شهرها وبی معنی بودن دارالملك برای این شهروعدم تناسب باآن عنوان مصطلح سابق عنوان راد گرگون کرد وازدارالملکی به دارالعلمی تبدیلش نمود.

این بود نظریه این بنده درتاریخ عنوان دارالعلم برای شیراز که درحقیقت پاسخ پرشش «شیراز ازچه زمانی دارالعلم شناخته شده است» میباشد ومادرضمن برای اثبات مدعای خود ناگزیر ببیان پاره‌ای مناسبات برای این عنوان شدیم وبنظرخوانندگان عزیزعرضه داشتیم (تاچه قبول افتدوچه در نظر آید) دیگربستگی بنظردقت و توجه محققین دارد.

اکنون برای تکمیل این بحث لازم میداندکه فصل دیگری بالاختصاص برای بحث درتناسب این عنوان بدون نظری بتاریخ آن بگشائیم ونظریات وآراءِ مختلفه را دربیان این تناسب مورد توجه قراردهیم

۱۲ـ نتیجه این فصل خلاصه ونتیجه گفتگوی ما دراین فصل این است که از چندین سال قبل ازفرارسیدن سال ۱۰۶۶ که سال پیدایش عنوان دارالعلم برای شیرازاست اوضاع سیاسی ایران علل واسبابی و هم آثار و علائمی از پیدایش یك سلطنت بزرگ و مستقلی که دارای مرکزیت واحد درسرتاسر مملکت باشد، نمودار میساخت وزمینه را برای ظهور دوران شاهنشاهان صفویه مهیا میکرد و قهراً سیاست کشوررا مرکزیت واحدی بنام پایتخت و یادارالسلطنه دریکی ازشهرهای مقتضی میداد وبالنتیجه عنوان مانند دارالملك راازروی شیرازوامثال آن برمیداشت

وازطرف دیگر علل واسبابی دیگرمرکزیت علمی این کشوررا برای شیرازپیش میآورد که جای عنوان «دارالملك» راکه منافی با مرکزیت واحده سیاسی کشور بود عنوان «دارالعلم» بگیردو درست سال ۱۰۶۶ در سلطنت پادشاه بزرگ صفوی شاه عباس دوم، تمام این دوسلسله علل یکی برای نفی «دارالملکی» ودیگری برای اثبات

«دار العلمی» جمع گردید و چنین نتیجه داد که فرمان پادشاه صفوی عنوان «دار العلم» را برای شیراز اظهار و تثبیت نماید و ما هر یك از پیش آمدهای سیاسی و اجتماعی آن دوران و سالها قبل از ۱۰۶۶ را میتوانیم اجزاء علل این تغییر و تبدیل یا نفی و اثبات بدانیم.

و ممکن است مقتضیات این امر از انقلاب خونین چنگیزیان و مصون ماندن فارس از حوادث وحشت انگیز مغول شروع شده باشد.

۱۳- دلیل و مستند تازه که هنگام طبع این رساله بدست آمده

هنگامیکه فصل دوم رساله کنونی از طبع خارج شده بود و برای غلط گیری و تجدید نظر بآن مراجعه میکردم رونوشت وقفنامه مدرسه خان که ضمن توضیح مدارس ساخته شده در ردیف حرف (ب) بیان آن گذشت بدستم رسید (۱)

تاریخ وقفنامه باین عبارت است «کان وقوع ذلك یوم شنبه

---

(۱) وکیل دانشمند و محترم دادگستری شیراز، دوست ارجمندم آقای احمد نادری رونوشت مزبور را برای استفاده نگارنده بمجرد احساس نیازمندی بنده بامانت ببنده سپردند اینك خصوصیات این رونوشت توضیح داده میشود:

رونوشت مزبور روی هفده قطعه کاغذ سفید نیم برگی که بیکدیگر الصاق شده و در محل الصاق هر بندی مهر اداره اوقاف قرار دارد نگاشته شده و در قسمت فوقانی رونوشت مزبور که عدد ۱۷ روی آن نوشته شده علامت شیر و خورشید و مارك وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه و چند عدد تمبر و شماره کشیده ۲۳۲۰ و در زیر آن ۵/۸/۳ قرار دارد؛ و در آخر این رونوشت از طرف مدعی العموم بدایت فارس بامضاء حسن فداکار رونوشت مزبور تصدیق شده و این جمله نوشته شده است «بر طبق مرقومه ۱۰۷۲ مورخه چهارم ابان ۱۰۳۵ اداره معارف و اوقاف فارس که حسب الامر وزارت جلیله معارف و اوقاف بود مطابقه شد سواد مطابق اصل است بتاریخ هفتم ابانماه هزار و سیصد و پنج» و نیز در بالای آن و بموازات این جمله نگاشته شده «این سواد تا اندازه ای که در اصل قرائتش ممکن بود مطابق است مدعی العموم اول عدلیه امضاء منقح مهر اداره مدعی العمومی عدلیه فارس تاریخ ۱۲ ابان ۱۳۰۵»

بیست و پنجم رمضان المبارك من شهور سنه ۱۰۳۶ من الجهرة النبویه) این مدرسه بطوری که تواریخ مربوطه حکایت میکند و هم درمقدمه وقفنامه اشعار شده است از طرف الله وردیخان بیگلربیگی و حکمران فارس [(۱)] بنای آن گذاشته شده بود و از طرف امامقلیخان فرزند وجانشین وی تمام گردیده است [(۲)] ولی فارسنامه ناصری سال اتمام آنرا ۱۰۲۲ [(۳)] و آثار عجم درسال ۱۰۲٤ [(٤)] ذکر میکند بنابراین فاصله بین اتمام مدرسه وصدور وقفنامه ۱۲ سال یا ۱٤ سال بوده است و گمان میرود نظر فارسنامه درست تر باشد.

دراین وقفنامه درسه موضع نام شیراز را بعنوان دارالملك ذکرمیکند :

---

(۱) الله وردیخان قوللر اقاسی غلام خاصه شریفه که بشجاعت وسخاوت ذاتی ورأی رزین وعقل دوربین ازتمامت امراء ممتاز بود درسال ۱۰۰٤ بحکمرانی و فرمانفرمائی فارس از طرف شاه عباس تعیین گردید ودرسال ۱۰۲۱ در اصفهان وفات کرد وشاه عباس نسبت به جنازه او احترام گذارده و جنازه اش را به مشهد مقدس روانه نمود و در گنبدی که نزدیك روضه بهیه امام هشتم بدستور خود الله وردیخان ساخته شده بود وبنام اوتاکنون معروف است دفن گردید .

(۲) امامقلیخـان فرزند الله وردیخان در همان سال وفات الله وردی خان بجای پدر بامرشاه عباس اول منصوب گردید یعنی درسال ۱۰۲۱ بحکمرانی فارس منصوب گردید ودر سال ۱۰٤۳ بدستورشاه صفی فرزند زاده شاه عباس اول اووسه فرزندش صفی قلی خان وفتحعلیخان و علیقلیخان درقزوین کشته شدند ، به این ترتیب که در شب جشن که از طرف شاه در میدان سعادت آباد قزوین بر پا بود و امام قلیخان و سه فرزندش حضور داشتند بدواً امام قلی خان بمنزل خود مراجعت کرده و حسین بیگ ناظر بیوتات سه نفر فرزندان امامقلیخان را میکشد و سپس علیقلی بیگ امیر دیوان و داود بیگ گرجی که هرد و داماد امامقلیخان بودند و کلبعلیخان ایشك آقاسی مأمور میشوند که بخانه امامقلیخان رفته و سراورا بریده بیاورند وباین ترتیب بعمر یکی از سرداران بزرگ و آقامنش ایران بواسطه تفتین بعضی از درباریان خاتمه داده میشود (نقل بمضمون از صفحات ۱٤۳ تا ۱٤٥ گفتار اول فارسنامه) (۳) گفتار اول صفحه ۱۳۹ (٤) حاشید صفحه ٤۹٥

الف - درحکایت تأسیس مدرسه مزبوره وشروع دربنای آن ازطرف الله وردیخان باین عبارت است «چون بیمن تأییدات الهی وحسن توفیقات نامتناهی خان عظیم الشأن؛ مکرم خداوند جهان، مکرم اهل ایمان، باسط ناموس زمان، ناشر امن و امان، باسط عدل واحسان جنت مکان علیین آشیان، فائز بلقاء الملك الرحمن ومجاورة الرضوان مبارز الایالة والشوكة والنصفة والعظمة و المعدلة والجود والاحسان والامتنان الله وردیخان طاب ثراه وجعل الجنة مثواه درحالت حیوة ونفاذ تصرفات ازخالص مال خود «دردارا الملك شیراز» حفت بالكرامة والاعزاز بموضع موسوم بپای طل بنای عالی مدعو بمدرسه رفیعه خانی بقصد آنکه بعداز اتمام وقف کند براهل دانش ویقین وطلبه فضل و کمال دین احیاء وانشاء فرموده بود وقبل از اکمال آن و جریان صیغه شرعیه وقف برآن دعوت رب عز اسمه را بدارالخلد جنان اجابت کرده بلقاء رب العالمین ومجاوره ملائکه مقربین فائز گردید».

ب - ضمن شرح املاك مورد وقف باین عبارت است «منها مجموع زمین محل بناء محدث مدعو بقیصریه باابنیه محدوده کائنه درقرب بقعه محترمه امامزاده سید عبدالله علیه التحیه ازتوابع محلات «دارالملك شیراز» صانها الله عن الاعواز»

ج - باز ضمن شرح یك رقبه موقوفه باین عبارت «کل مزرعه مشهوره بکت اسپست باقنات منسوبه بآن وتمام بستان مشهور بطالب آباد کائنه درآن باارض ابنیه ودهکده مجموعاً واقعه درحومه «دارالملك شیراز»

وبرای آنکه کیفیت فکروسلیقه متولی وواقف این مدرسه رادرآنعصر روشن سازیم ومؤید نظریه خود که شیراز مهیای پذیرفتن «دارالعلم» میشده است قراردهیم بذکر قسمتی ازشروط وقفنامه میپردازیم باین عبارت «و دومدرس عالم یکی در علوم عقلیه ویکی در علوم نقلیه تعیین شود» وپیدایش این نوع فکردرمردم نیکوکار وزمامداران شیرار در همان اوانی است که دراصفهان شرط پذیرفتن طلاب را در یکی ازمدارس قدیمه این قرار میدهد که هیچکس ازکسانیکه آشنای بحکمت و فلسفه هستند دراین مدرسه پذیرفته

نشوند(بطوری که د ر نظر دارم مد رسه بی بی مریم بیگم د ر اصفهان باین شرط از طلاب پذیرائی مینموده است وممکن است دراسم مدرسه اشتباه کرده باشم)واین خود سعه فکر مردم آن عصر شیرازرا میرساند

این بود یکی از مهمترین دلیل ما مصرح براینکه تا سی سال قبل ازسال صدور فرمان شاه‌عباس دوم دائر برعنوان « دارالعلم» برای شیراز ازطرف نزدیکترین افراد دربار سلطنت دارالملك گفته میشده است وهم از کیفیت وقف کیفیت توجه طلاب علوم عقلی و نقلی را بشیراز میرساند .

فصل سوم

تحقیق و بحث در تناسب عنوان دارالعلم برای شیراز

آنچه دردوفصل سابق گذشت درسال ۱۰۳۶ بموجب فرمان شاهنشاه ایران **اولین بار شیراز بعنوان دارالعلم معنون شده** و تامختصری تناسب این عنوان در ضمن اثبات اینکه همین فرمان سابق الذکر منشأ این عنوان بوده است ذکر گردید

اکنون سخن ماصرفاً دراین است که بچه مناسب (با تناسب تام) این عنوان برای شیراز انتخاب گردیده وآیا جز آنچه گفته شد جهات دیگری هم درانتخاب این عنوان موجود بوده است یانه؟ اگرچه تاریخ آنرا محقق بدانیم

دراین موضوع احتمالات چندی داده شده که بعضی از آن در کتابهائی که مقتضی بوده آورده شده وبعضی از آن هم ازطرف محققین موردبحث قرار گرفته وما همه را بیان نموده و نظریه خودراهم عرضه میداریم.

۱ـ حدیث ماثورنبوی حدیث مشهور ومتواتری است از پیغمبر بزرگوار ما مسلمین که بعبارات مختلفه و مفاداً متحده نقل گردیده وازاین جهت تواتر معنوی(۱) آن مسلم است و آنحدیث اینست که پیغمبر فرمود:

---

(۱) خبرمتواتر را علماء فن چنین تعریف نموده‌اند که عده زیاد ونفرات چندی روایت را نقل نموده‌اندکه عادة محال باشد همه سازش بایکدیگر برای جعل آن ودروغ گفتن درآن موضوع نموده باشندو این نوع خبر موجب قطع و یقین انسان میگردد، مثل اطلاع یافتن ویقین پیدا نمودن شخصی که پاریس را ندیده براینکه پاریسی موجود هست یایقین پیدا کردن بقبرسرباز گمنام درپاریس ازروی خبرآنانکه رفته‌اند ودیده‌اند برای کسی که نرفته وندیده واین نوع خبر که آنرا متواترمیگویند بردوقسم است یاخبر

« لوكان العلم فی الثريا لناله رجال من فارس » يعنی اگر علم و دانش در آسمانها باشد مردانی ازخاك فارس براوچنگ زنند و اورابزمين آورند تا از او بهره مند گردند ؛ اين حديث بعبارات ديگرهمه قريب بهم نقل شده مانند «ولوكان العلم فی الثريا، يا: لوكان العلم فی السماء » ودرقسمت اخيرحديث لناله رجال من اهل فارس يا: لتناله رجال من اهل فارس وشايد بعبارات ديگر ولی همانطور كه گفته شد همه بيك مضمون ومفاد است.

۲- نظر اول در تناسب اين عنوان

بعض ازمحققين تناسب عنوان « دارالعلم» رابشيراز مستند باين حديث دانسته‌اند و بعبارت فارسنامه ابن باخی[1] در قسمتی كه درستايش فارس وفارسيان آورده استناد جسته‌اند وبرما لازم‌است كه بدواً عبارت فارسنامه را كه مورد استناد قرار گرفته نقل كنيم تاطريق اين تناسب را بنظر خوانندگان محترم برسانيم.

فارسنامه مزبور فصلی تحت عنوان (درصفت پارس وبعضی ازاحوال آن ومردم آن) درمقدمه كتاب خود گشوده ومنجمله چنين مينويسد «وهميشه مردم پارس رااحرار الفارس

متواتر لفظی است وآن اين كه همه نقل كنندگان بيك لفظ بدون تغيير آنرا نقل نمايند وياتواتر معنوی است وآن اين است كه درلفظ حديث ازطرف روايت كنندگان اختلافی مشاهده شود كه تاثير درمعنی نداشته باشد مانند روايت مورد بحث

(۱) نويسنده فارسنامه ابن البلخی باسم و رسم معلوم نيست كيست فقط آنچه كه ازاومشهوراست همان ابن البلخی است وتنها معرفی كه از اوشده است همان است كه نويسنده ضمن بيان سبب تأليف كتاب خود را باين عبارت معرفی نموده (بحكم آنك بنده را تربيت پارس بوده‌است اگرچه بلخی نژاداست) وتاريخ تأليف آن بين سالهای ۵۰۰ تا ۵۱۰ درعصرابوشجاع محمدبن ملكشاه است و گويا طبع های متعددی از آن شده‌است ودر دسترس نگارنده نسخه‌ايست كه درسال ۱۳۵۳ قمری مطابق با ۱۳۱۳ خورشيدی در مطبعه مهرطهران باهتمام وسعی دانشمند محترم آقای سيد جلال الدين طهرانی بامقدمه مختصری ازخود ايشان بطبع رسيده و پشت جلد نگاشته شده (از روی نسخه مصححه گاسی ليسترانج ورينولدالسن نيكلسون منطبعه درمطبعه‌دارالفنون كمبريج انگلستان)

نوشتندی یعنی آزادگان پارس و پیغمبر علیه السلام گفتست **ان لله خیرتین من خلقه من العرب قریش ومن العجم فارس** یعنی کی خدای را دو گروه گزین‌اند ازجمله‌خلق اوازاعراب قریش وازعجم پارس وپارسیان را قریش العجم گویند یعنی درشرف ایشان همچنان است کی شرف قریش درمیان عرب وعلی بن الحسین را کرم‌الله وجهه کی معروف است بزین العابدین ابن الخیرتین گویند یعنی پسردو گزیده بحکم آنکه پدرش حسین بن علی رضوان‌الله علیهماومادرش شهربانویه بنت یزدجرد الفارسی و فخرحسینیان برحسنیان دراین است کی جده ایشان شهربانویه بوده است و کریم الطرفین‌اند» وپس ازسطوری چند که بالغ بریك صفحه بیش میشود مینویسد «ودرستایش پارسیان خبرمأثور از پیغمبرعلیه السلام است «لوکان العلم معلقاً بالثریا لناله رجال من فارس» یعنی اگرعلم از ثریاآویخته بودی مردانی ازپارس بیافتندی»

پس ازبیان قسمتی ازفارسنامه ابن البلخی که در مدح پارسیان است چنین استفاده شده که پیغمبر اکرم فارس را مورد توجه قرار داده وآنانرا مدح فرموده و بمصداق این حدیث اخیرازمردم این سرزمین اند کسانیکه میتوانند چنگ بآسمانها افکنده واگر علمی درآنجا نهفته باشد بدست آورند وچون شیراز مرکزفارس است ازاین جهت او را **دارالعلم** ومرکزدانش خوانده‌اند

این نظریه هرچند بنظریهٔ مرحوم محمدمؤمن شیرازی درکتاب درالحکم که که بعداً عبارت آنرا نقل میکنیم تأیید میشود ولی بنظرخیلی بعید میرسد زیرالازمه این نظراین‌است که اززمان انتشاراین‌حدیث شیرازدارالعلم خوانده شودوحال آنکه‌مامی‌بینیم که تا مدتی‌شیرازدارالملك خوانده میشده است حتی تاحدود ده قرن بعد از بیان این حدیث ازطرف پیغمبراکرم، نویسندگان، شیراز را دارالملك میگفتند؛ پس نبایستی این حدیث سبب این عنوان وموجب تناسب آن باشد.

درهرحال‌چون‌موردبحث کنونی‌مااین‌است که‌بچه‌مناسبت‌**شیراز دارالعلم** نامیده شد ودراین موضوع احتمالات چندی ازطرف نویسندگان ودانشمندان داده شده‌است و هرکس نظری داشته نگارنده هم نظری پیدا کرده لازم است که بطور خلاصه‌آنها را

وبدون آنکه دراطراف آن اعمال نظری کنیم یاموردنقد وانتقاد قراردهیم بنظرخوانندگان عزیز برسانم.

واین نظریه موقعی که دربدو امر که بنده شروع بنگارش این مقالات نمودم یکی از دانشمندان راملاقات کردم ونظریه خود را درپاسخ پرسش مدیرمحترم گلستان واقتراح این فکربکررا برایشان عرضه داشتم هرچندایشان درجناح حرکت بطهران بودندادله بنده را درست توجهی نکردند ومنهم فرمان مورد استناد را همراه نداشتم ولی بیان مزبور را ایشان فرمودند

۳- نظر دوم در تناسب این عنوان

دیگری ازفضلاء معاصرین که مقام شامخی درعلم وروحانیت را حائزاست بعدازتأیید نظریه این بنده درتعیین زمان عنوان دارالعلم برای شیرازدرتناسب این عنوان چنین بیانفرمودکه چون فرزند مرحوم میرزانظام الدین احمدمتولی مدرسه منصوریه مرحوم میرزا سیدعلیخان کبیر که از مفاخرجامعه علم وادب وروحانیت بوده وصیت دانش وفضلش درایران گوشزدخواص میبود ونظر باینکه درمدینه طیبه مولدش بوده وازاینجهت معروف بمدنی گردیده وانتساب به مدفن نبی اکرم (ص) یافته لذا درمقدمه فرمان بفرزند متولی ایهاماً اشعاری نموده و مدینه علم رااحمد (که پدراست) وباب آنرا (علی) که پسراست قرارداده است واین بنده باآنکه نظری به نقد وانتقاد آرائی که ذکرنموده ام ویابعداً بیان میکنم ندارم معذلك ناگزیرم دراین رأی اظهار رای کنم که هرگز نمیتوان بامراجعه بتاریخ چنین نظریه را پذیرفت زیراسال صدور فرمان ۱۰۶٦ بوده وتاریخ تولد مرحوم سید کبیر میرزا سید علیخان ۱۰۵۲ بوده بنا براین درسال صدور فرمان برای مرحوم میرزا نظام الدین احمد سن فرزند برومندش میرزا سید علی خان ١٤ بوده و این سن مقتضی آن شهرت به اندازه ای که ازمدینه به ایران رسد ومنظور نظر مصدرفرمان قرار گیرد نبوده و در تواریخ چنین سابقه نیست علاوه بر اینکه این ابهام بسیار بعید است و هرگز ذهن خواننده متوجه آن نمیشودکه ازحدیث انا مدینة العلم و علی بابها متولی مدرسه (مرحوم میرزا نظام الدین احمد) و فرزند او (مرحوم میرزا سید علیخان) درخاطر آید.

۴ـ نظر سوم در تناسب این عنوان

مرحوم فرصت الدوله ضمن وصف شیراز در کتاب آثار عجم اشاره بمناسبت این عنوان برای این شهر نموده چنین میگوید:

«مردمانش عیاش وصاحب ذوق، اکثر دارای فراست واندیشه غالب اهل صفت وهنرپیشه راغب بخواندن علوم ازاین است که این بلد رادار العلم خوانند ص۴۲۷ چاپ اول مطبوعه مطبعه سپهر مطلع ناصری بمبئی»

ونیز درهمین کتاب ازکتاب درر الحکم تألیف حکیم محمد مؤمن شیرازی بیان میکند که پس ازتوضیح مختصری ازاین کتاب مورد حاجت واستناد خود رانقل مینماید واین همان عبارتی است که ما ضمن توضیح نظریه اول وعده بیان ونقل آن را دادیم

کتاب درر الحکم رساله‌ایست که قسمتی ازآن متضمن وصف شیراز و دعای بشاه معاصر خود وستایش دونفر استاد بزرگوار خود شاه محمد اصطهباناتی وشیخ علی بن محمد ابن تمامی است این رساله که نویسنده آن ملتزم بوده که تمام کلمات آن ازحروف بی نقطه (معجمه) باشد نیز مواعظ و اندرزهای بسیار واوصاف ائمه اطهار را مشتمل است جزئی ازاجزاء کتاب لطائف الطوائف است

نویسنده این کتاب درعصر بسیار نزدیك بازمان شاه عباس دوم تولد یافته ونگارنده چون درجای دیگر در این رساله نیازمند نقل کلام اوهستم لذا دراین قسمت ازبیان خود قسمتی از کلام اورا که دروصف شیراز وتناسب عنوان دار العلم برای شیراز است نقل نموده ازتوضیح دیگری صرف نظر میکنیم.

۵ـ بیان صاحب کتاب درر الحکم

وی میگوید: «هودار مدح رسول الله (ص) اهله لعلومهم وهو محط رحال العلماء والحکماء» یعنی (شیراز) خانه‌ایست که مورد مدح پیغمبر اکرم (ص) بواسطه دانش مردمانش قرار گرفته واین شهر محل توجه دانشمندان وحکما است واین بیان اشاره بحدیث مقدس نبوی است که فرموده «لوکان العلم بالثریا لناله رجال من فارس»

وچون نویسنده رساله نامبرده همانطور که گفتیم ملتزم باستعمال کلمات بدون نقطه بوده ازاین جهت کلمه شیراز رابنام (دار) یعنی خانه خوانده‌است وجزاین کلمه که شاید

مصطلح آن روز برای شهر بوده واضافه بکلمه دیگر مانند (العلم والملك) میشده هر لفظ دیگری میآورده ناگزیر بوده که ازحروف با نکته استعمال شود وهمچنین ازذکر حدیث نبوی هم که مشتمل بر کلمات منقوطه بود خودداری کرده است وقبل از این جمله که ما اورا بیان کردیم جمله طفره آمیز دیگری آورده وازذکر اسم شیراز که سه حرف آن (ش ی ز) دارای نقطه وباصطلاح ازحروف معربه است فرار کرده وباین نحو اشاره نموده میگوید « دارالعلم له اسم معلوم وهومولد المحرر ومأویه » یعنی دارالعلم از برای اواسم معروفی است واین سرزمین محل ولادت و زندگانی مؤلف است (وماجای دیگر ناگزیریم باین عبارت استناد کنیم) و سپس مؤلف نتوانسته است از تراوش ذوق خود جلوگیری کند لذاشیراز به جمله دیگر مدح نموده وبرای اونشانی آورده «وله کروم مدحها اهل العالم واهله اکرم اهل و اعلم رهط » یعنی این شهر دارای تاکها ودرختهای انگوری است که شهره جهان است و مردمش کریمترین مردم و قومش دانشمندترین اقوام جهان است.

درهرحال منظور این بنده از نقل این عبارت دراین محل این بودکه بنظر این نویسنده شیرازرا به آن جهت دارالعلم خواندند که پیغمبراکرم (ص) درباره او این بیان را فرمود وآن کلام مقدس خود را مورد افتخارش قرارداد.

٦ـ فارس و فرس

و بایستی این شبهه را ازخاطرعده بزدود که کلمه فارس درحدیث مقدس نبوی همین فارس فعلی است که شیرازمرکز آن است نه مقصود ایران است زیرا اگر مقصود ایران بود گفته میشد فرس واین رسم مورخین عرب و متابعین آنان است که ایران را فرس و فارس را همان فارس میگفتند و مینوشتند،

٧ـ نظر نگارنده

اما تناسب این عنوان بنظر نگارنده این است که در این گونه موارد نمیتوان یك جهت یا دوجهت را وجه تناسب قرارداد بلکه بایستی بتدریج وبرحسب پیش آمد های طبیعی و سیاسی جهانی جمع گردد تا محل استعداد وقابلیت پذیرفتن عنوان منظور بیابد اگرچه یك جهت از این جهات هم بتواند عنوانی را تحمیل کند.

درپیدایش عنوان «دارالعلم» هم برای شیرازجهات متعدده دست بدست یکدیگر داده و با هم توأم شده یعنی هرجهتی درعصرمناسب خود ایجاد گردیده واز سالیان دراز قبل ازصدور فرمان جهتی برحسب اوضاع طبیعی پیش آمده تا عصرشاه عباس دوم، این جهات همه تکمیل شده وبعبارت دیگری این مناسبات حدتکامل راپیموده ودرعصرصدور فرمان شیرازازهرجهت استعداد پذیرفتن این عنوان را یافته و مسلماً متناسب تر از این زمان یافت نمیگردید و این جهات متعدده باینشرح است:

۸. جهات ده گانه

الف ـ حدیث نبوی مشهور (که چند بارآنرا ذکرنمودیم در باره فارس) از قدیم

ب ـ مصون گردیدن فارس ازتعرض وحشیانه مغول

ج ـ استعداد طبیعی و هوش و قریحه ذاتی مردم شیراز.

د ـ توجه رجال علم و دانش وطلاب علوم از اطراف و اکناف حتی از اصفهان و کاشان به این شهر

ه ـ تأسیس مدارس پی درپی و گرم شدن بازار بحث و تدریس وادبیات وحکمت و وفقه واصول. و ـ شخصیت متولی مدرسه منصوریه حسباً ونسباً: ز ـ همت صاحبان ثروت برازدیاد موقوفات بمنظورپرورش دانش آموزان درمراکز ومؤسسات علمی وتأمین معاش معلمین و متعلمین. ح ـ توجه شاهان فارس وشاهنشان ایران به نشر فرهنگ واحترام کردن بدانشمندان. ط ـ ورود بزرگترین فلاسفه عصر آخوند ملاصدری که هنوز ازمفاخر عالم فلسفه وحکمت ونوابغ علمی عالم بشریت است بشیراز که این خودحاکی ازانبساط وسعه نظرمردم آن زمان است واین خودمهمترین جهات است. ی ـ تصادف این همه جهات باپیدایش سلطنت صفویه که ازعلمداران ومروجین مذهب تشیع بوده اند؛ اینهاهمه جهاتی بودند که ازسالیان درازبلکه قرون متمادی بایکدیگرارتباط یافته تااین تناسب رابموقع مقتضی پدیدارساخته است ومیتوان گفت که درحقیقت این جمله که جزء اخیرعلت تامه است در اینجا صدق میکند یعنی مهمترین جهات ده گانه تشیع سلاطین صفویه بوده است.

توضیح این امر باختصار اینست که شاهان صفویه که هم طرز تربیت آنان وهم

سیاست وقت اقتضا میکرد که ایران را از نفوذ خلافت عثمانی نجات بخشند وسلطنت مستقله‌ای روی کار آورند تا توانستند در نشر این مذهب و برانداختن مذهب مخالف کوشیدند واین سیاست را در تمام شئون کشوری تعقیب نمودند.

مدارس شیراز ومراکز علمی این شهر بزودی برمحور علوم تشیع بگردش افتاد مدرسین، حکما و علماء اساس افادات خود را بر مسلك شیعی تطبیق نمودند معارف خانواده نبوت وفرزندان پیغمبر اسلام وائمه هدی علیهم السلام مورد نقد وانتقاد وبحث وتحقیق قرار گرفت فقه واصول وحکمت و کلام همه برمذهب پیروان خلافت بلافصل **علی بن ابیطالب** مبتنی گردیده و همه مرکز علم ودانش بصورت مکتبی از جعفر بن محمد (ع) که مؤسس اصول علمی اینمذهب بوده است درآمد. در این موقع نویسنده دربار شاهنشاه بزرگ ایران شاه عباس دوم وبنا بر عایت میل واراده شاهنشاه از این مناسبات استفاده کرده عنوان شیراز را از یك جمله که موجب مباهات شیعیان است واز احادیث مسلمه و گفتار بدون شك و ریب پیغمبر اسلام است وآن حدیث شریف «انامدینة العلم وعلی بابها» است اقتباس نموده وباین عنوان شیراز را مرکز معارف تشیع ایران معرفی نموده است.

و چون هرشهری بمنزله خانه میباشد وشیراز آنروز مرکزیت معارف اسلامی و علوم محمدی را داشته ودخول هرشهری مستلزم عبور از درآن است پس عنوان دارالعلم گوئی خواسته چنین بگوید که ورود د راین مرکز دانش محمدی محبت علی ع وقبول مذهب تشیع است.

وبعبارت دیگر مسلم است که عنوان دارالعلم اقتباس از حدیث مسلم (انامدینة العلم وعلی بابها) شده زیرا درمقدمه فرمان باین جمله تقریباً صراحت دارد یعنی این حدیث را شاهنشاه صفوی یانویسنده دربارش درنظر گرفته وعنوان دارالعلمی رابشیراز داده است بنا براین نمی‌توان شیراز را بمعنی ظاهر دارالعلم بدون اینکه تصور عنایتی وارتباطی باین حدیث داشته باشد معنون دانست زیرا بایستی بین آنچه راکه اقتباس شده وآنچه راکه از او اقتباس گردیده وبعبارت علمی بین مقتبس ومقتبس منه نحوه ارتباطی موجود باشد وچون درمقدمه فرمان جمله ای راکه از او اقتباس عنوان دارالعلمی گردیده و(آن

حدیث همان مشهورانا مدینة‌العلم وعلی بابها است) ذکر کرده و آن رابراعة الاستهلال عنوان مرقوم درمتن فرمان قرارداده پس بایستی ارتباطی بین حدیث انا مدینة‌العلم وعلی بابها ودارالعلم شیراز موجود باشد و این ارتباط بهیچ نحوتمام نمی‌شود مگر گفته شود که شیرازمرکزعلوم محمدی آن هم ازطریق پیروی ازعلی بن ابیطالب «ع» بوده است و درتمام مدارس آن علومی که از تشیع ناشی میشده مورد بحث قرارمیگرفته و درحقیقت شیرازخانه از شهرعلوم ومعارف محمدی که علی دروازه آن شهربوده است میباشد ازین جهت سزاواراست که آنرا دارالعلم خواند(۱)

---

(۱) نویسنده‌توانا ودانشمند ، استاد محترم آقای استخر که دارای آثارقلمی بسیار ازتالیف و ترجمه و مقالات باسبك وشیرینی خاصی میباشند واکنون کرسی نمایندگی فارس را درمجلس شورای ملی شاغلند پیش از آنکه بطهران عزیمت نمایند رساله خود را بنظرمحققانه ایشان رسانیدم ، در ذیل این صفحه در محل علامت در پیش نویس طبع شرحی با مداد سرخ مرقوم فرموده‌اند که عیناً آن را نقل نموده و سپس نظریه‌خود را عرضه میدارم :

« بزحمت زیاد باید تحمل اینهمه مناسبات دور و نزدیك را کرد تا بمقصود که دارالعلم بودن شیرازاست رسید ، بهتراین است که‌اصلاعنوان مذهب را در دارالعلم‌بودن شیراز دخالت ندهیم والا بایستی بسیاری ازمفاخرعلمی شیرازراکه ازفرقه سنت وجماعت بوده‌اند دور بریزیم یا در دارالعلمی هم شکافی ایجاد کنیم. »

این بود نظریه استاد محترم که با سعه فکر ودقت علمی خاصی ابراز شده است ، ولی با اذن فحوائی که درانتقادات علمی و ادبی و اظهار آن ازایشان دارم ناگزیرم‌توضیح دهم اصولا همین طور است که فرموده‌اند عده زیادی ازمفاخر علمی وعلماء محقق بلکه پایه گذار وشالوده ریز قسمتی ازعلوم عربیت که از این شهر برخواسته‌اند دارای مذهب سنت بوده‌اند و تاریخ شاهد است که قبل ازدوران سلطنت صفویه شیرازیکی ازشهرهائی بوده‌است که اکثریت آنرا اهل سنت تشکیل میداده‌اند وهمین دسته ازعلماء اکثرسنی

بقیه پاورقی صفحه قبل

مذهب هم بوده‌اند که شیراز را معد ومهیای پذیرفتن دارالعلم نموده‌اند و گوش ثروتمندان را آشنای بعلم ودانش کرده‌اند که مدارسی بسازند و مدرسینی بر آن بگمارند ولی در زمان شاه‌عباس دوم که عنوان دارالعلمی بشیراز داده شده و یا تثبیت گردیده شیراز یکشهر شیعی مذهب بوده و استفاده بنده هم از فرمان منتسب باین شاه و از جمله های مصرحه یا موهمه این فرمان بوده است که یکی از آن جمله ها جمله‌ایست که چندین بار از فرمان مزبور استشهاد بآن جسته ایم وآن این است که « به تعیین اعیان ونصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب ونسب ازمنتسبان دارالعلم انامدینة العلم وعلی بابها » وعلاوه درمقدمه فرمان که مینویسد « جهت انتشار علوم دین مبین وازدیاد طلبه و متعلمین که برحسب خبر حقیقت اثر نحن ـ العلماء وشیعتنا المتعلمون رشحات سحاب فضل طیبین و طاهرین علیهم صلوات الله الملك المبین» همه صراحت براین دارد که منظور شاه عباس علوم منتسب بشیعی وطلاب مکتب اهل بیت بوده است و درمرتبه دیگر چون صدور این فرمان درمورد یکی از فرزندان این آب وخاك و منتسب بخانواده علوی بوده وآن سلسله جلیله سادات دشتکی که همه معروف به‌تشیع وعلوم اهل بیت بوده‌اند بوده جای شك وشبهه بنظر نگارنده نمیگذارد که عنایت خاصی بمذهب تشیع بوده است. بنابراین بنده نخواسته ام که درتناسب دارالعلم برای شیراز باحتمالات بعیده متشبث شوم و بخواهم عنوان مذهب تشیع راداخل در این عنوان برای شیراز نمایم بلکه فرمان مزبور علوم مخصوصه برمحور تشیع رادخل درعنوان دارالعلم داده است. واین امرهم منافی با این نیست که بگوئیم ازقرنها پیش رجال علمی شیراز که اکثر دارای مذهب سنت وجماعت بوده‌اند ازهر طبقه خواه طبقه علوم ادبی یاعلوم فقه ویاتفسیر معدات و مقدمات صلاحیت این عنوان رابرای شیراز بوجود خود فراهم آورده‌اند ولی وقتی این عنوان درمورد شیراز تحقق پیدا کرد که دیگر جز علوم تشیع و یا بر مبنای علوم تشیع اگرچه مؤلفین آن از اهل سنت بوده‌اند درمدارس شیراز تدریس نمیشده وبطوریکه تاریخ حاکی است اززمان طلوع سلسله صفویه دیگر بیشتر شهرهای ایران شیعی مذهب بوده‌اند و رسماً سلطنت ایران بنام تشیع اعلام گردید و در زمان شاه

عباس دوم بطریق اولی ، بنا بر این بنده نخواسته‌ام که پای مذهب را در کار بیاورم و بیشتر مفاخر این شهر را که دارای مذهب تسنن بوده‌اند و مؤلفات وافکار علمی آنان هنوز مورد استفاده اهل بحث ودرس علوم اسلامی است ازدائره خارج نمایم بلکه این فرمان شاه عباس است که مستند ما قرار گرفته وحکایت ازاین میکند که روی اصل کلی که این سلسله ازسلاطین ایران درطریق سیاست کشورداری خود پیش گرفتند وهم ازآن جهت که خود مرکز تصوف وازمشایخ دسته ازصوفیان بوده‌اند وعلاوه براین منتسب بخانواده علی بن ابیطالب(ع) میشد ندمخصوصاً درزمان شاه عباس دوم که هشتمین پادشاه این سلسه بوده واز مدت ها پیش مذهب تشیع در ایران استقرار یافته بود عنایت بالخصوص باین پیدا کردند که علوم رائجه عصر را برمحور تشیع قرار دهند و یکی از افراد این سلسله برای یکی از متولیان و متصدیان یکی ازمدارس ومراکز علمی شیراز که دارای حسب ونسب عالی بوده ومنتسب بخانواده پیغمبر بوده و از نسل علی شمرده میشده مناسبتی بدست آورده واین عنوان رابرای شیراز پذیرفته است این بود استفاده بنده ازاین فرمان بدون آنکه نگارنده خود نظری بالخصوص ازجهت مذهب اعمال کرده باشد.

وچنانکه استاد محترم ومعظم من آگاه بطرز فکر این بنده که ازشاگردان ایشان بوده‌ام میباشند میدانند که بنده یکی ازمهمترین اسباب انحطاط مسلمین اگرنگوئیم تنها سبب آنرا همین اختلافات میدانم - آری تعصب های جاهلانه بوده است که اسلام را باین روز آورده است و علاوه براین داخل نمودن پای مذهب در تحقیقات علمی یکی ازعلائم کوتاهی فکر ونارسائی برای تحقیق است وشاید شاه عباس دوم هم که این فرمان ازناحیه وی صادر گردیده نظری باین نداشته که مفاخر علمی اسلام را که ازاین شهر برخواسته‌اند ودارای مذهب سنت بوده اند خارج نماید بلکه اوضاع عصر و وضعیت متولی مدرسه مورد نظر حسباً ونسباً و جریان امور از سالیان قبل بر مذهب تشیع خواهی نخواهی بدون عنایت خاصی برای عدم توجه بعلماء سنت این عنوان را پیش آورده و شیراز را مناسب عنوان دارالعلمی دیده است ودرهرصورت ازتوجه خاص استاد محترم خود باین رساله که همین هم ازنشانه‌های بارزان است سپاسگذارم .

پس میتوان گفت که شیراز از آن جهت که مکتبی از مکاتیب علوم اهل بیت گردیده از همان موقع عنوان دارالعلمی یافته است باضافه اینکه مدرسه منصوریه و تولیت آن این تناسب و ارتباط را تحکیم و فرمان شاه عباس رسماً آنرا تثبیت کرده است.

این نظریه و استنباط اگرچه مسبوق بسابقه نیست امیدوارم مورد تحقیق و مطالعه ارباب علم و دانش قرار گیرد.

سخن ما دربیان دارالعلم و تناسب وضع آن در اینجا بپایان رسید و اکنون لازم میدانیم که عطف توجهی باصل موضوع نمائیم.

۹- تجدید نظر در فصول سابقه

پرسش یکی از دانشمندان که آیا وضع اینگونه عناوین دفعی و غیرمسبوق باستعمال است ما را وامیدارد که توضیحی در اینمورد بدهیم که مبادا غفلت از بیان آن و پیدایش مدرکی غیر رسمی بر استعمال عنوان دارالعلم برای شیراز درقبل از تاریخ ۱۰۶۶ که تاریخ صدور فرمان شاه عباس دوم است از ارزش فرمان مزبور بکاهد و باز موضوع مبهم گردد.

وضع اینگونه عناوین هرگز نمیتواند دفعی و غیرمسبوق باستعمال باشد و الا بایستی اینگونه عناوین را عناوین وضعی دانست نه وصفی و حال آنکه ما در بدو رساله خود وضمن مقدمه آن گفتیم که اینگونه عناوین وصفی است یعنی بایستی بدواً اوصافی که منشأ پیدایش یا انتزاع این عنوان است بتدریج یافت شود و تکمیل گردد تا کاملا عنوان منطبق برآن شود.

وعنوان دارالعلم برای شیراز هم آنگاه وضع وبعباره بهتر و جامعتری تثبیت گردید که جهات عدیده که تقریباً هرجهتی جزئی از علت استحقاق این عنوان برای شیراز بوده است دست بدست یکدیگر داده ووضعیت خاصی را برای شیراز ایجاد نموده و ما ضمن شرح جهات ده گانه درفصل سوم این موضوع را روشن ساختیم.

اگر ما بخواهیم بتحقیق در این مسئله بررسی کنیم وضع اینگونه عناوین مانند تغییر الفاظ خاصه از معنی لغوی خود بمعنی دیگری یا باصطلاح دیگری میباشد که آنرا حقیقة ثانویه می گویند مثلا همین کلمه رساله درلغت بمعنی فرستاده است ولی از معنی لغوی در اصطلاح اهل علم

تغییر پیدا کرده و مصطلح در کتاب کوچکی که محتوی بحث در مسئله مخصوصی است گردیده است و یا مثلا کلمه بدیع بمعنی تازه است ولی در عرف و اصطلاح ادبا بمعنی علم خاصی است که مسائل مخصوصه ای را مطرح قرار میدهد و یا کلمه منطق بمعنی آلت نطق است ولی در اصطلاح اهل علم بعلم مخصوصی اطلاق میشود که دارای مسائل مخصوصه ایست

واین مسئله در فن خود مقرراست که هر گاه چنین لفظی را بخواهند ازمعنی لغوی خود بمعنی اصطلاحی دیگری تغییر دهند تا مدتی آن لفظ را درمعنی اصطلاحی جدید بقرائن و امارات استعمال میکنند و آنقدراین استعمال تکرار میشود که دیگر احتیاج به قرینه نباشد مثلا کلمه طیارات درلغت بمعنی بسیار پرواز کننده ها است وشامل دسته کلاغ و بازوامثال آن میشود چون دراستعمال ثانوی بوسیله مخصوص اطلاق گردیده و این استعمال کثرت پیدا کرده دیگر اگر گفته شود دسته طیارات مقصود همه از آن ساخته شده مخصوص که فارسی آن هواپیما است در ذهن شنونده میآید.

عنوان دارالعلم هم برای شیراز ناشی ازصفاتی است که بتدریج پیدا شده وشاید از آن موقعیکه مرحوم آخوند ملاصدری باآن افکارجدید فلسفی وعرفانی خود وسبکی که وی مبتکر آن بوده است و طالبان حقیقت را مفتون خود میساخته بساط تدریس را دراین شهر گسترانید وصیت شهرتش دراطراف واکناف برخواست و دسته دسته برای استفاده ازمحضراین استاد بزرگوار که نابغه عصرخود بوده است بشیرازمی آمدند عنوان دارالعلم برای شیراز درخاطرها خطور کرده وشاید هم خصوصی استعمال میشده ومهیای این گردیده که دریك فرمان رسمی ازطرف شاهنشاه ایران این عنوان رسماً برای شیراز تثبیت یا اظهار گردد

ومسلم است که شاهنشاه ایران این عنوان را از آن جهت که موقعیت خاص شیراز را درعصرخود مشاهده کرده و تمایل مردم واستعداد طلاب وعشق و شوق آنان و گرمی بازارتدریس وتدرس را دیده بشیراز داده و گرنه هرگز نمیتوان تصورنمود که شاه عباس دوم خودموجد موقعیت مزبوره بوده وما ازآن جهت درمقدمه خود گفتیم که اینعنوان عنوان وصفی شیرازاست نه وضعی.

بنابراین چون گفتیم عنوان« دارالعلم » برای شیراز از قبیل تغییرحقیقت لغوی

باصطلاح دیگری است ممکن است از زمان پیدایش وضعیت علمی شیراز تا زمان شاه عباس دوم درافواه مردم دارالعلم بشیراز گفته شده باشد ولی فرمان شاه عباس این عنوان را تثبیت نمود و تقریباً حقیقت ثانوی پیدا کرده یعنی از معنی حقیقی خودش که بمعنی خانه دانش است بشیراز که شهری بوده که مرکزیت علم و دانش پیدا کرده بود اطلاق گردید واین بود منظور ما از آنچه درباره فرمان شاه عباس دوم گفته ایم .

و این امر هم مسلم و بدیهی است که تا حدود سال قبل از فرمان مزبور باستناد تواریخ و مستنداتی که شرح آنرا داده‌ایم جز دارالملك برشیراز اطلاق نمیشده است واگر گفته میشده است درنامه های خصوصی ومدارك مخصوصه بامرخاصی بوده است .

فصل چهارم

نظری بعد از صدور فرمان شاه عباس دوم

بنا بر آنچه را که قبلا بیان کردیم و به ادعاء بنده در سال ۱۰۶۶ عنوان «دارالعلم» بشیراز داده شد بطوریکه معلوم میشود پس از صدور این فرمان این عنوان اشاعه یافت و رسماً شیوع این عنوان از مدارس و محافل علمی شروع گردید

نویسنده دیگر خود را بی نیاز میداند که در کتب مؤلفه بعد از سال ۱۰۶۶ بیش از حد مجال فحص نماید و از این جهت به چند مدرک تحقیقات خود را انحصار میدهد

۱ - ذیل تاریخ عالم آرای عباسی ما همانطور که ضمن دومین دلیل خود ذکر کردیم ذیل تاریخ عالم آرای عباسی که بوسیله آقای سهیلی بذکر حدیقه ششم و هفتم از روضه هشتم تاریخ خلد برین تکمیل گردیده و اکنون نسخه چاپ شده آن در دست است سلطنت شاه صفی (سام میرزا) را بپایان رسانیده ولی نویسنده کتاب خلد برین در تاریخ خود (یعنی در اصل کتاب خلد برین) حوادث تاریخی ایرانرا تا سال ۱۱۰۵ یعنی پایان سلطنت شاه سلیمان صفوی که سی و نه سال بعد از صدور فرمان مورد بحث است ذکر نموده بنابراین مؤلف این تاریخ تاسی و نه سال بعد از فرمان شاه عباس دوم در موضوع دارالعلم شیراز حیات داشته و وی در شرح انتقال آخوند ملاصدرای شیرازی را بشیراز و تدریس آنمرد بزرگ در مدرسه ساخته شده از طرف الله وردیخان شیراز را «دار العلم» خوانده است (۱)

۱- عبارت کتاب ذیل تاریخ عالم آرای عباسی عیناً نقل میشود «ملاصدرای شیرازی در عصر خود عارج معارج علوم حقیقی ومجازی و صدرنشین مجالس دانش و بی نیازی بود در ریعان ایام جوانی و آغاز اهتزار بهارستان زندگانی هوای پریچهرگان حجال دانش

پس معلوم میشود بعد از آنکه در فرمان شاه عباس دوم شیراز دارالعلم خوانده شده است این عنوان کم کم مصطلح ومعروف شده بطوری که سی و نه سال بعد هم شیراز را **دارالعلم** خواندند.

۲ - کتاب دارالحکم مؤلف این کتاب بطوری که درآثارعجم عین عبارت‌او نقل شده(۱) **محمد مؤمن شیرازی** در شرح حالات خود مینویسد که در سال ۱۰۷٤ تولد یافته بنابراین مدت هشت سال بعد از تاریخ صدور فرمان مورد بحث (۱۰٦٦) تولدیافته ولی درست نمیدانم که کتاب دارالحکم خود را در چه سن و چه سال زندگانی خود تألیف کرده واگر فرض کنیم درسن‌چهل سالگی کتاب خود را نگاشته است مسلماًدر چهل و هشت سال بعد ازصدور فرمان مزبور عنوان **دارالعلم** برای شیراز باندازه‌ای شهرت یافته بود که توانسته است بدون اینکه اسم شیراز را برد و التزام خود باینکه رساله خود را ازحروف بی نقطه تألیف و تکمیل بنماید اغماض نماید بلفظ «دارالعلم» به‌آن اشاره نموده است و نویسنده بطوریکه قبلا اظهار نموده است که باردیگرعبارت حکیم محمد مؤمن را ناگزیر است مورد استشهاد خود قراردهد اینک دراینجاآنجمله مورد استناد را باضافه یکی‌دوجمله دیگرمورد استشهاد قرار میدهد.

وکمال خدمتش را بحال‌خود نگذاشته بسعی واهتمام تمام وجد واجتهادمالاکلام جویای حصول این مرام شد و سالها در دارالمؤمنین قم برسجاده عبادت و وساده افادت متمکن بود تا دراکثرعلوم عقلی ونقلی‌مدرس مدرسه امتیاز و صاحب تصانیف و تألیفات ممتاز گردید ودرنشرآثارحکمای متألهین و جرح و تعدیل معضلات مسائل عقلی بذل جهد به تقدیم رسانید. دراین فن یگانه روزگارخود شد وچون پرتوانواراشتهارش بردرودیوار ساحت روزگارش تافته و درعهد خجسته وزمان فرخنده نواب گیتی‌ستان فردوس مکان چون الله وردیخان امیرالامرای فارس در دارالعلم شیراز به احداث مدرسه عالی سرفراز شده بود بعد ازعرض ابواب تدریس آنمدرسه را برروی جناب افادت مآب گشود وازاین راه خدمتش بوطن مألوف معاودت‌نمود مدرس آنمدرسه عالی بود تا برآستان قدس انتقال نمود.» ص۲۹۹چاپخانه اسلامیه تهران (۱) درص٤۲۹ چاپ اول مطبع سپهر مطلع ناصری درمعموره بمبئی سال ۱۳۱٤ بنام مولانا محمد مؤمن شیرازی ابن‌الحاج ناصر الجزایری که ازعلماء شیعی است اورا ذکرنموده است.

مرحوم محمد مؤمن در رساله درر الحکم چنین مینویسد (هوالله الاحد، ولدالمحرر اواسط اول المحرم عام (۱۰۷۴) ومولده دار العلم) چنانکه در این دو جمله مشاهده می شود اولا مؤلف سال ولادت خود را تعیین کرده (۸ سال بعد از صدور فرمان مورد بحث) وسپس لفظ دار العلم را آورده و پس از آن اوصافی دیگر برای شیراز ذکر کرده و گفته است « ومحرس الکمال و محل اهل المکارم ومحط اهل الحال » یعنی پاسبان کمال و جایگاه مردان بزرگوار واقامتگاه مردم اهل حال و بعد ازاین اوصاف برای اینکه نقطه ابهامی باقی نگذارد و آنطور که بایستی این شهر را معرفی کند تا اگر کسی ازاینعنوان برای شیراز آگاه نباشد اورا بشناساند و ضمناً لفظ شیراز را هم که دارای سه حرف معربه (با نقطه) است نیاورد گفته است « دار العلم له اسم معلوم وهو مولد المحرر ومأوایه » وخود این جمله حکایت میکند که عنوان دار العلم برای شیراز در آنعصر با آنکه زمان طولانی ازفرمان شاه عباس دوم نگذشته بود شهرت یافته بود و در خطابه ها و کتب مربوطه استعمال میشده بطوریکه درباره او گفته است « له اسم معلوم » یعنی اسمش را همه میدانند ولی باز گوئی ازذکر شیراز نمی‌تواند صرفنظر کند و درذکر محامدش کوتاه آید ازاین جهت دو سه جمله دیگر در مدح هوای شیراز وستایش ازدو نفر استاد بزرگوار خود (شاه محمد اصطهباناتی وعلی بن محمد تمامی) آورده و تجدید عنوان کرده میگوید « دار العلم حرسه الله مصدر العلم الاصول و صاعد مصاعد الوصول » دار العلم (شیراز) که خدایش او را نگاه دارد محل پیدایش علم اصول و (در راه حق) آخرین مدارج وصول است،

پس بنابر آنچه گفتیم درمدتی که کمتر از پنجاه سال است عنوان دار العلم برای شیراز مصطلح وشایع گردیده بود وهمین اندازه هم برای ما واستدلال ما کافی است

۳ - تاریخ گیتی گشا این تاریخ تألیف محمد صادق نامی که از خانواده های برگزیده شیراز و متوطن اصفهان است میباشد این کتاب در حدود سال ۱۱۹۴ تا ۱۲۰۳ درحالات پادشاه عادل ایران کریمخان زند و خانواده زندیه نگاشته گردیده و در سال ۱۲۰۴ مؤلف این کتاب درحالیکه تألیفش ناتمام بوده بدرود زندگانی گفته است واین

سال مصادف با حکمرانی جعفرخان زند بوده است .

مورد استشهاد ازاین کتاب این است که وی در کتاب خود درحدود هفتاد واندی موضع نام شیراز را آورده که حدود شانزده محل آن بعنوان «دارالعلم» و درسه موضع آن بعنوان «دارالملك» ودرسایر مواضع دیگر آنرا بدون عنوان ذکرنموده واین خود کافی است که شهرت شیراز را بعنوان دارالعلم برساند ، هرچند گاه گاه بعبارت مصطلحه سابقه برفرمان شاه عباس دوم شیراز را دارالملك خوانده است وعجب نیست که شاگردش میرزاعبدالکریم ابن علی رضاالشریف شیرازی که تاریخ گیتی گشای مزبوررا خواسته است با تمام برساند و حالات خانواده زندیه را تا حکمرانی لطفعلیخان زند بیان نموده وآنرا ذیل تاریخ مزبورقرارداده هرکجا اسم شیراز را باعنوان ذکرنموده عنوان را « دارالملك » قرارداده و ظاهر علتش این بوده که درآنعصر شیراز بازمرکزیت حکومت کریمخان زند راپیدا کرده بود وتنها درخطبه کتاب شیراز را دارالعلم خوانده ودریکموضع عنوان تازه که سابقه نداشته بشیرازداده وآن عنوان « دارالفضل » (۱) است و نگارنده عین عبارتش را دراینمورد دراینجا نقل میکند :

« حسب الامر پدر والاگهرش ازدارالفضل شیراز محرك لشکر ظفرتراز گردید » (۲)

واینجانب این عنوانرا برای شیراز بسیار کم دیده بودم بلکه فقط دریکجا مشاهده کرده بودم که بعداً ذکر میکنم در هرحال خوانندگان محترم میدانند که این قسمتی را که از طرزنگارش میرزا عبدالکریم صاحب اوین ذیل تاریخ گیتی گشا نقل نمودم منافی با استدلال عنوان دارالعلم برای شیرازنیست زیرا منظور نگارنده از استدلالات خود این بوده که شیراز را اززمان شاه عباس دوم رسماً دارالعلم گفته‌اند و بعداً هم اشاعه پیدا کرده و این مدعا ملازم باین نیست که شیراز را « دارالملك » نگفته‌اند ولی میرزامحمد رضای

۱ـ واین خود مؤید این است که دارالملك از عنوان شیراز در آن تاریخ ساقط گردیده ودارالفضل هم که درمعنی مساوق وهم معنی ومشترك معنوی با«دارالعلم» است شاید برای تفنن درعبارت آورده است.

۲ـ صفحه ۳۱۲ دربیان مامورشدن نواب جهانبانی بجانب بندرعلویه

شیرازی که ذیل دوم را بر تاریخ مزبور نگاشته و ازاواسط حکمرانی لطفعلیخان زند را که میرزا عبدالکریم موفق بنوشتن آن نشده بود بنگارش درآورده برای شیراز هیچ گونه عنوانی نه بعنوان «دارالملك» و نه عنوان «دارالعلم» نیاورده‌است ،

نگارنده دراینجابی‌تناسب نمیدانم که برای تنوع در کلام‌وتفریح خاطر خوانندگان عزیز بسیارمختصر ازشخصیت علمی وادبی‌نامی‌مؤلف تاریخ گیتی گشا سخنی‌برانیم

نامی محمد صادق‌نامی‌ازسادات موسوی‌شیرازی‌الاصل‌واصفهانی‌المسکن میبوده‌است که خانواده اودرحدود یکقرن ونیم قبل ازاین زمان که ما از اوسخن میرانیم بدستور پادشاهان صفویه‌باصفهان منتقل گردیدند وطبابت دربارراعهده دار بودند. این مرد که اکنون ما ازاو گفتگو میکنیم ازجوانی بفن انشاء رغبت زیادداشت و دراین فن بکوشید تا منشی گری دربار کریمخان زند را بدست‌آورده و همراه اوبشیرازآمد . وی در کتاب خسرو شیرینش که یکی از مجلدات پنجگانه داستان سرائی اوست باستناد نوشته متتبع ومحقق معاصر آقای سعید نفیسی دارای چهارهزار بیت است در موضوع مسافرتش بشیرازچنین گفته است :

مرا درموکب سالار کشور - خدیو ظلم سوز و عدل پرور - وکیل قائم آل محمد (ص) که دوردولتش‌بادا مخلد - گذرافتادسوی ملك شیراز- چه شیرازآنکه برجنت کندناز

پس بطوریکه ازمحتویات سطور بالا پیدا است وی مردی شاعر پیشه بوده است والحق شعر راخوب سروده است مخصوصا هنرنمائی خود را در اوزان مثنوی بروزداده و گویند بیش‌ازهمه شاعران معاصر شعرسروده است .

گنجیه نامی که خود او را نامه نامی نام گذاشته است مشتمل بر پنج داستان درج گهر - خسرو شیرین - وامق وعذراء - لیلی و مجنون - یوسف و زلیخا میباشد وما نمونه دیگری از اشعار اورا دراینجا می‌آوریم‌و شرح حال وی راکه از بحث ما خارج بوده است خاتمه میدهیم .

چه شیرین شهره شد دردلربائی غرورش کرد دعوی خدائی

بلی خوبان خدای عاشقانند — ولی رسم خداوندی ندانند (۱)

۴ ـ قباله نکاحنامه خطی نوشته شده درسال ۱۲۴۵ قمری ـ یکی از مدارکی که باعدم حاجت به آن بدستم افتاد و مورد استناد نگارنده است قباله نکاحنامه ایست که خصوصیات آن ذیلا ذکرمیشود و برحسب قرائن موجوده نکاحنامه ازدواج مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك است .

خصوصیات این نکاحنامه لوله‌ایست بطول یکمتروده سانتیمتر . کاغذآن خانبالغ وخط آن هرچند که نویسنده‌اش خود را معرفی نکرده ولی بواسطه آشنائی که بنظائر این خط دارم اورا ازمرحوم ملاعلی‌عسکرارسنجانی میدانم (۲)

تاریخ تحریراین نکاحنامه ۱۲۴۵ است و طرز انشاء آن نسخ و بلسان عربیست ولی پیدا است که منشی آن فارسی زبان بوده است زیراعبارات آن غالباً فاقد مزایای اهل لسان و نکات و دقایق و لطایف بیان عربی است ـ و در عین حال بااشعارنغز و شیرین بسیاری که در ضمن آن استشهاداً آورده رویهمرفته چیز بدیعی بیرون آمده است و چون این قباله مسجل و ممهور نشده تصور میکنم که اصل نکاحنامه را نسخه فارسی آن قرار داده اند یا این نسخه پیش نویس آن بوده است

در قباله مذکوره زوج را ابوالحسنخان فرزند میرزا محمد علیخان وزوجه را خدیجه سلطان بیگم و مهرالمسمی را یکهزار و پانصد تومان وجه نقد بطلای مسکوك

۱ـ مقدمه دانشمند محترم آقای سعید نفیسی صفحات ح و خ نقل بمضمون بر تاریخ گیتی گشاچاپ شده درچاپخانه اقبال تهران بسال ۱۳۱۷ منقول ازمجمع الفصحاء وآتشکده آذر

۲ . مرحوم حاج محمد علی عشکرارسنجانی از نویسندگان شهیر مخصوصاً در خط نسخ بوده است وی نه تنها خودش درخطوط تعلیق ونسخ وثلث هنر مندکم نظیر یابی نظیری بوده بلکه در خانواده اواین هنر موروثی بوده وهنوزهم آثاری از او باقی است و مخصوصاً فرزند ازمرحوم ملامحمد شفیع متخلص بانار که جمع‌بین شیوه‌ٔ پدرو میرزا احمد نیریزی خطاط معروف نموده وبعضی را عقیده است که‌وی‌از هر دوانها گرم تر وشیرین ترنگاشته و در هر حال این پدر و پسر از مفاخر هنرمندان ایران و خطاطان بزرك قرون اخیره اند و هرکس آشنابخط این پدر و پسر باشد میداند که هرجا اثرخامه انان پدیدار گردد یکدنیا زیبائی و جمال و تناسب و نظم آشکار میشود .

و یك بنده خواجه شده مقوم بهفتاد تومان و یك بنده سیاه حبشی بقیمت ۳۰ تومان و چهار کنیز بقیمت یکصد تومان وپنج من ابریشم خالص وشش دانگه قریه آسمان گرد ومزرعه زنگنه (از مزارع آسمانگرد) و مزرعه معروفه باربابی و سهام مختصه ازبساتین واقعه در خفر ذکر کرده است

اما قرائن ارتباط این نکاحنامه بازدواج مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك با اینکه لقب مشیرالملکی را برای آن نیاورده این است اولا در عنوانیکه برای پدر زوج میرزا محمد علیخان آورده وی را وزیر خوانده است باینعبارت **الی الوزیرالمکرم اولوالی المعظم مهبط انوارالجلی محیی رسوم نظام الملة مشید شرع النبی محمد علی**

ثانیاً وی را از خانواده های نبوی و از سادات معرفی نموده و باینعبارت **واقتفی اثر جده الشافع سلیل المصطفین**

ثالثاً زوجه را بعنوانی بیان کرده است که از فرزندان شاه و از شاهزادگان بسیار محترم بوده است و باینعبارت اورا معرفی کرده است

فخطب الملکه المالکه الملیکه وهی النجیبه الحسیبه اللبیبه الادیبه لجلیله العقیله النبیلة الدره الصفیه الجلیله فی صدف السلطنه العلیه خدیجه سلطان بیگم

رابعاً املاکی که جزء صداق قرار داده شده .

پس ازذکر این مقدمات اینك توضیح داده میشود در بین رجال فارس در حدود سال ۱۲۴۰ کسیکه مقام وزارت را داشته ونام او محمد علی و فرزندش ابوالحسن وهم از سادات باشد جزمیرزا محمد علی خان مشیرالملك نبوده و بطوریکه معلوم میشود لقب مشیرالملکی را بعد از سال ۱۲۴۵ که تاریخ این قباله مورد استناد است یافته و دختری را هم که برای فرزندش مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك گرفته فرزند مرحوم **حسینعلی میرزا فرمانفرما بود** علاوه براین درچند سال پیش که این قباله نکاحیه مرامفتون زیبائی خط خود نمود وآنرابدست آوردم وبثمن بحسنی آنراخریداری نمودم بآشنایان و مربوطین باین خانواده ارائه دادم و نظر بنده را تأئید نمودند اینك قباله مزبوررا که در عکس بچهار قسمت تقسیم شده و اصل قباله یك قطعه است کلیشه نموده ضمیمه این رساله مینماید)

قباله نکاحنامه که احتمال میشود

مربوط بمرحوم مشیرالملك باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی من بالکرم علی ذراری آدم فزوجهم بامهاتهم وآبائهم بتزویج الابکار ورفع

مدارج الآباء الاطائب ومدارج الامهات الرغائب والف بینهم لکی یوجد منهم السعداء

والعبید والاحرار والصلوة والسلام علی من زوج النور من النور وعلینا من الحور لتمام

عدد انجح الادلة الاجلة الاطهار سلطان الجود وعلة الوجود محمد الاحمد المحمود

صفوة الرسل نور الانوار صلی الله علیه وعلی آله الاکرمین الائمة ینابیع الحکم

والمعارف والاسرار سیما الولی الوالی الصفی وبعل الجلیلة سلیلة النبی الوفی

الشاهد علی بن ابی طالب امیر المؤمنین ابی الائمة الابرار علیهم الصلوات المبارکات

والتسلیمات الزاکیات ما مد غمام علی فنن الاشجار

۱ـ میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك وزیر فارس متولد سال ۱۲۲۶ متوفی بسال ۱۲۸۸ فرزند میرزا محمدعلیخان مشیرالملك متولد سال ۱۱۷۷ متوفی بسال ۱۲۶۲ فرزند میرزا ابراهیم متوفی ازمردان خیرخواه و بانی ابنیه عالیه وقف برمصارف عامه است ومسجد مشیرالملك درشیراز ازبناهای نفیس او وجالب توجه انظار سیاحان است وکاروانسرای مشیری وبازارمشیری وپل محکم وتماشائی نزدیك دالکی وحسینیه مشیری که فعلا دبیرستان سلطانی است همه از بناههای اواست واملاك زیادی وقف برنگاهداری ابنیه مزبور ومصارف عامه دارد وپدرش مرحوم میرزا محمد علیخان ازمردان هنرمند ومستوفیان عالیمقام وخطاطان معروف است

رجوع بصفحه ۱۳۶

اما بعد فمن جليل جزيل نعم الله وكرمه على الانسان وضع زينة الآباء [illegible]

نهاية الفضل وغاية الاحسان حيث قال وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم وامائكم

وخاطبهم بامره فانكحوا ما طاب لكم من النساء ليطيب نسلكم وتحفظ دمائكم ومن اجمل اكمل اشمل ما

نعم الله لوفور اللطف والاكرام والاعزاز على اهل السلم والحلم ساكني دار الفضل ودار الملك

ودار العلم شيراز ووقوع وقيعة منيعة رفيعة وقعت في خير الازمان وافضل الاحيان وساعة

امر محكم بميمون مبارك ظهر في زمن دولة الملك المنصور بالاعوان قوام قسطاس عدله ورعيته

نظام قانون احسان واشفاق [illegible] مدى عدالة [illegible] على العالم

امتحن به السلطان المعلى والخاقان المحلى بمحاسن الآداب ومكارم الاخلاق تاج الملوك والسلاطين

وعماد الكهوف في الاساطين في الآفاق) من لم يزل يرضع الاقبال رايته من لم يزل بهمة الابطال

تهيد من لم يزل لكل ذي سيف وذي قلم يغدو اليه باماله الشامي بكل غد ببشارة انشائه ولئن العظمة

الظفر والمايل العدل المنور والملك الوالي الذي ملكه الله رقاب التابعين وهو المؤيد المسدد

المايد الرايق العالي [illegible] جود [illegible] محمد [illegible] سلطان

عقاد [illegible] جود باطهرهم [illegible] اشكال باتفاق وهو المالك الاكرم اشرف [illegible]

العدل والامن والامان والملك الاعظم الذي به قوام الشرع والاسلام والايمان [illegible]

رجوع بصفحه ١٣٦

راى المرهف المسلول بين لسان صمصامه المريخ للمدد ومن له التسبيح في الافلام خاضعة

ومن به الدولة العظمى على عهد الى الوزير المكرم والوالي المعظم مهبط انوار الملك الجلي يحيى ويسو

نظام الملك مشيد شرع النبي ودين الوصي محمد وعلي [illegible] ملك سليمان واصف قانون حكمة

لقمان باحذاق كان قطاع دار العلم في [illegible] صفائح وضع [illegible] دقائق [illegible] الرباني

والصفا ومناهج الود والوفا وهو العلم الذي يشار اليه [illegible] الوزراء والاشباه [illegible]

الواثق بالله والمتوكل عليه من لو راى [illegible] لان [illegible] العلم [illegible]

الاعظم الراقي بهمته الى ذروة العلياء [illegible] بالمنصب الرفيع والمقام المنيع العالي والاتصال

بالملك الامجد الوالي فقام [illegible] شاكرا للرب كريم [illegible] مصليا على النبي الماجد [illegible]

التالي وافتى [illegible] الشاهد الشافع [illegible] فقد [illegible]

دينه فليتق الله في التصوف [illegible]

وفتح عليها ابواب الخير والسعادة والعدالة الاعظم [illegible]

الجليلة الجميلة النبيلة التي [illegible] سلطان [illegible]

الطيبة الجميلة لما [illegible] ونورا [illegible]

رجوع بصفحه ١٣٦

وبعد فلما كان السعد رفيق قام منزلة العبد لقرة عينه الرشيد النبيل غصن الشجر الثابت اصله
وفرعه في سماء العز والتمكين وابنه السعيد الجليل سليل المصطفين بان الله اصطفى آدم ونوحاً وآل
عمران على العالمين وهو الشاب الظريف فتى من منابت الجود والكرم والافضال نما ونشأ ومنّ
الله عليه بالنعم العظمى والرتبة القصوى ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء النجيب المؤيد المؤتمن
ميرزا ابو الحسن خان به دوحة الآمال باهرة خان له كوكب الاقبال ذو سعد خان موائد
مبسوطة ابداً يأتي خوان نداه كل ذي وفد فوقع بينهما العقد المبارك الميمون في الخميس عاشر
افضل شهر واعلى اسبوع وخير يوم واذكى ساعة مباركة طابقت فوق المتشرع وحكم اهل
النجوم والجفر على صداق الف وخمسمائة تومان ذهبي بالدينار المسكوك بسكة سلطان العصر
على وزن المثقال الصيرفي وثلاثمائة مثقال من الذهب الاحمر الخالص وعبد خصي مقوم بسبعين
توماناً وعبد حبشي مقوم بثلاثين توماناً واربع اماء مقومات بمائة تومان والقيم كلها ذهبية
وخمس منات من الابريسم الخالص والقرية المسماة باسمان كرد والمزرعة المسماة بزنكنه والمزرعة
المسماة بالارباب باجمعها والحصص المخمسة من البساتين الواقعات في كل منها مع التوابع
واللواحق الواقعات في الخفر عقد به عقد المسترع عاقد مقرونه بالطالع الميمون اكرم بعقد
عقدت فانعقد بهما بمراتب التوفيق والتمكين الف الله بينهما وكان ذلك في شهر جمادى الاولى

رجوع بصفحه ١٣٦

بنابر این قرائن میتوان قطع پیدا نمود که این قباله مربوط با زدواج مرحوم میرزا ابوالحسن مشیرالملك (۱۲۲۶ و متوفی ۱۰۳۳ فرزند مرحوم میرزامحمد علیخان مشیرالملك اول (متولد ۱۱۷۷ متوفی ۱۲۶۲ بوده است [۱]

مورد استناد بنده در این قباله اینست که درعنوان شیراز جمع بین تمام عناوین شیراز نموده باین عبارت(**و من اجمل اکمل اشمل ما انعم الله لوفورا للطف والاکرام والاعزاز علی اهل السلم والحلم ساکنی دارالملك دارالفضل دارالعلم شیراز وقوع و قیعه دقیقه منیعه**)

شیرا زراکه محل وقوع عقد تعریف کرده است وعنوان دارالفضل ذکر کرده واین دومین مرتبه‌ایست که‌این‌عنوان‌رادیده‌ام‌یکی ازآن در کتاب ذیل گیتی گشا که‌قبلاذکر آن گذشت ودیگرد ر این قباله و هم چنین معلوم میشود که پس از آنکه شیرازبعنوان دارالعلم خوانده شده بود دارالفضل را هم که با دارالعلم تناسب دارد برای شیراز بیاوردند بنابراین دارالعلم از زمان‌شاه عباس دوم برای شیراز بمنزله علم خاص دوم و عنوان مخصوص آن گردیده بود. (۲)

۱ـ ازآقای کرامت‌الله مشیری وبعض افراد این خانواده محترم‌نظر بانتساب آنان بخانواده مرحوم مشیرالملك و اینکه اهل البیت میباشند تحقیق نموده ام نظربنده را تأئید نموده‌اند و حتی قریه‌آسمان کردوسایر رقباتی که جرء مهرالمسمی زوجه مرحوم مشیرالملك بوده است ارثاً بدختران مرحوم مشیر الملك‌از زوجه مزبوره منتقل گردیده بود و گویا مدتی هم در ملکیت‌آقای مشیری بوده است

۲ـ اخیراً یعنی پس از طبع فصل سوم این رساله از طرف دوست ادیب ودانشمندم‌آقای‌عیسی‌مؤیدی رئیس‌محترم‌اوقاف فارس‌بنا بدرخواست‌بنده‌دفتر‌ثبت املاك موقوفه فارس تحت نظرم گذاشته شد ـ دفترمزبور که میتوان آنرا دفتر اسامی عده از نیکوکاران‌قدیم‌دانست که‌هریك‌بفراخورهمت ودارائی‌وعقیده خودملکی‌یااملاکی‌راوقف مصارف‌عامه کرده بودند دفترمزبورد فتربسیار بدیعی‌است که سوادوقفنامه‌های‌ازچندقرن باین طرف درآن ثبت شده است و مهری نیزبرای‌آن تهیه شده. این دفتر ناتمام است

وبیشر از ۷۵ رو نوشت املاك موقوفه در آن ثبت نیست ولی در فهرست تا شماره ۱۱۰ ضبط شده است.

وقفنامه شماره ۲ ثبت شده از صفحه ۳ تا صفحه ۲۱ دفتر مزبور مربوط به رو نوشت وقفنامه اب خیرات و مدرسه اسمعیلی (که فعلا اثری از آن نیست) است و اقف میر معین الدین محمد غیاثی است که در محل امضاء چنین ثبت شده العبد معین الدین محمد ابن غیاث الدین علی الغیاثی - تاریخ متن وقفنامه باین عبارت است (وکان ذلك فی شهرذی حجة الحرام حجة ثمان وخمسین بعد الالف من الهجره النبویه المصطفویه علیه واله الف الف السلام و التحیه) یعنی این امر درشهرذی حجة الحرام سال ۱۰۵۸ هجرة نبوی که براو هزاران درود باد واقع گردیده است ولی تاریخی که در شرح حاشیه قباله واقع است باین عبارت است (تاریخ شهر رمضان المبارك مطابق سنه تسع و خمسین فالف الهجری) یعنی سال ۱۰۵۹ بنا براین وقوع این وقف ۸ تا۷ سال قبل از صدور فرمان شاه عباس دوم است که عنوان دارالعلم را بشیرار رسماً شاهنشاه عصرداده استمیباشد - این وقفنامه مبنی برپنج فصل است - فصل اول دربیان موقوفات - فصل دوم درذکر محال موقوفه - فصل سوم دربیان امر تولیت - فصل چهارم در ذکر شروط خاصه هریك از موقوفات - فصل پنجم در ذکر شروط عامه و مصارف محال موقوفه وهرفصلی مشتمل برابواب وموضوعاتی است (این وقفنامه ازحیث توسعه دائره موقوفه وزیادی املاك موقوفه ومزایای موقوف علیه وشرایط آن باندازه مهم است که اگر روزی عین وقفنامه بدست آید سزاوار است آنرا کلیشه نموده ضمیمه این رساله شود) وچون شرح وتفصیل بیشتری در موضوع این وقفنامه خود رساله دیگری تشکیل میدهد ازاینجهت باختصار میگوئیم دراین وقفنامه چند موضوع ذکرشده است که مورد استنادواستشهاد و یا مزید براطلاع و علم بموضوع این رساله است ۱- در این گفته خود که در آن عصر شیراز مرکزعلم و دانش بوده و از اطراف و اکناف برای تحصیل رو بشیراز میآوردند و شیرازدر افواه بدارالعلم تلقی میشده - باین جمله از موضوع دوم فصل اول این وقفنامه

بقیه پاورقی صفحه قبل

استشهاد مینماید (ثانی آنکه در این معموره با کثرت مدارس و بقاع الخیر که محل سکون طلبه علوم وارباب تحصیل کمال است ـ ازبس هجوم طالبان و محصلان ازاطراف و اکناف بجهت تحصیل استعداد و استکمال بیوتات و حجرات مدارس از عدد رؤس طلبه عظام ناقص کل واحد از مشارك در حجره دلتنگ اعانت ورفاه این طبقه علیه را پیشنهاد خاطر فیض مظاهرساخته همگی و تمامی خان مشهور بحاجی خداداد واقعه در محله مدعوه بسر دزك از محلات دارالعلم مذکور از ذوی الایادی والحقوق بمبایعه شرعیه مالك شده و تمام آن را خلع نموده بخوبتر صورتی واندك فرصتی مدرسه مشتمله برحجرات تحتانیه وفوقانیه وطاقات رفیعه منیعه وسایرمایحتاج الیه ساکنین ودرودرگاه شمالی با تمام رسانید) ۲ در این موضوع که علوم آن روزو هم مدارس آنعصرهمه مبنی بر مذهب خاصه تشیع بوده است ـ درچند جای این وقفنام ضمن شروط و عنوان تصریح کرده وما یکی ازآن جمله ها را برای استشهاد میاوریم ـ در فصل چهارم ـ درضمن شروط مدرسه اسمعیلی « و اما شروط مدرسه رفیعه که موسوم است باسمعیلی ومشتمل است بر حجرات تحتانیه و فوقانیه داخله و شش حجره واقعات در خارج مدرسه که ابواب آنها از کریاس مدرسه مفتوح است وحجرات مذکورات بدستور مدرسه وقفاست برطلبه عظام آنکه چون وقف است بر معلمین و متعلمین که درآنجا اکتساب کمالات نمایند که متولی عالمی امامی اثنی عشری حاوی کمالات صوری و معنوی و حامی علوم عقلی ونقلی بجهت تدریس مدرسه و ارشاد معلمین تعیین نماید و ایام تحصیل بافاده علوم دینیه من علمی الاصول والکلام والفقه والتفسیرو الحدیث وما یتعلق بهامن العلوم العربیه اشتغال نماید وسی وسه نفرازمعلمین وطالبین علوم دینیه امامی المذهب غیرمتظاهر الفسق متشبثین باذیال ولاء ائمه المعصومین متبرین ازاعادی این دین غیرمتهمین بخلاف مذهب تعیین نمایند که درمدرسه مذکوره ساکن باشند ـ ۳ ـ هم مورد استشهاد وهم مزید بر اطلاع است این است که در این قباله در سه جا عنوان شیراز را دارالفضل و دوجا دارالعلم و درچند جا دارالملك نامبرده است اما دارالفضل الف در موضوع اول از فصل

بقیه پاورقی صحفه قبل

اول ـ (اول آنکه در دار الفضل شیراز صانها الله عن الیاس و الاعواز نهری سابقاً جاری بوده)
ب ـ دریکی دو سطر بعد در محل قنات خیرات (در قرب موضع دینکان از محال قری الاعالی حومه دارالفضل شیراز که محل قنوات وانفجار عیون است ـ)
ج ـ در فصل سوم در موضوع فرض انقراض نسل و اقف (تولیت موقوفات مذکوره متعلق ومرجوع است به فقیه عدل امامی اثنی عشری جامع شرائط حکم و فتوی ساکن دارالفضل شیراز) اما دارالعلم الف ـ در فصل اول در موضوع سرای حاجی خداداد که عبارت آن نفل شد ب ـ فصل دوم در محل قسمتی از موقوفات (از آنجمله آنچه واقع است در بلده حومه دارالعلم شیراز) ـ اما دارالملك چندین جا و در دو سه فصل آن ذکر شده است من جمله در فصل اول در موضوع رباطی که واقف یا ساخته یا تعمیر نموده وان ده رباط بوده است باین عبارت است (نامن امار باط واقع در جویم حومه دارالملك شیراز و عاشر رباط واقعه درمحل مشهور بچنا رراهدار حومه دارالملك شیراز)

بنا براین در نزدیکی سال ۱۰۶۶ که فرمان شاه عباس دوم صادر گردیده شیراز در افواه والسنه و درمکاتیب خصوصی گاه بنام دارالعلم و گاه بنام دارالفضل و گاه بنام دارالملك خوانده میشده است ـ و فرمان شاه عباس دوم عنوان دارالعلم را برای شیراز ! تثبیت و در حقیقت اختیارو وضع نموده .

و این نکته را هم تذکر میدهد که در وقفنامه های دیگر که در دفتر مزبور ثبت است آنچه هم مربوط بسالهای پیش ازاین سال است که در وقفنامه مزبور ذکرشده شیراز بعنوان دارالملك وآنچه بعد از آنسال است بنام دارالعلم نگاشته شده است و چون ذکر و بیان آنها موجب اطناب است از آن صرف نظر میشود .

۵ ـ سکه دارالعلم شیراز مهمترین چیزی که مدرك رسمیت عنوان دارالعلم برای شیرازاست ـ و میتوان آن را ازبرجسته ترین آثار رسمیت این عنوان دانست سکه ای است که بعنوان دارالعلم زده شده است.

نزد نگارنده دو عدد سکه بعنوان مزبور موجود است که چون وسائل کلیشه آن موجود نیست بشرح مختصری از خصوصیات آن اکتفاء مینماید این سکه باندازه یك ده دیناری کنونی است ولی محیط دائره آن غیر منظم است یك طرف آن بالای یك خط زنجیری دائره ای مانند بموازات دائره محیط سکه که قسمت فوقانی آن دائره نقش نه‌بسته است با خط نسخ نگاشته شده است (ضرب دارالعلم شیراز) وطرف دیگر آن یك ترازو قرار داده شده که وسط دو کفه آن قدری منحرف روبسمت راست کلمه(عدل) نقش بسته و تاریخ سکه در صفحه که جمله (ضرب دارالعلم شیراز) نوشته شده است در زیر خط زنجیری ۱۲۶۸ نگاشته شده است و از تاریخ آن معلوم میشود این سکه دراوائل سلطنت ناصرالدینشاه پادشاه قاجار در شیراز زده شده است [۱]

تذکر موضوعی خارج از مقصود سکه دیگری نزد این بنده موجود است که متعلق بزمان شاه شجاع است و این سکه یکطرف آن جمله (عدلیه شیراز) نگاشته شده با خط نسخ و طرف دیگر آن در وسط سکه با خط ثلث دائره مانند وپیچیده نگاشته شده است (السلطان المطاع شاه شجاع) وتاکنون نتوانسته ام منظور ازاین جمله (عدلیه‌شیراز) باآنکه تصورمیرفت کلمه عدلیه از کلمات مستحدثةالاستعمال است چیست؟ وآیا این هم عنوانی بوده‌است یانظر خاصی؟ وآیامنظورمؤسسه‌بوده‌مانند دارالقضاة که سکه رامیزده است یاآنکه اشاره بدادگستری شیراز بوده است؟

۱ـ این دوسکه از طرف دوست عزیزوارجمندم آقای مجیدشیرازی به نگارنده داده‌شده ازایشان سپاسگزاری میکنم

فصل پنجم

مطالب متفرقه مربوط بموضوع این رساله

اکنون که رساله ما پایان میپذیرد مطالب متفرقه برای عرضه به خوانندگان محترم مربوط و یا متناست با رساله داشتیم که خواستیم آنرا بنام خاتمه کتاب قرار دهیم ولی چون ممکن بود چندان توجهی بعنوان خاتمه نشود فصل دیگری گشودیم تابنظر خود مطالب نا گفتنی راجع بموضوع رساله و یا متناسب باآن با قی‌نگذاشته باشیم

۱ نام شیرازدر شاهنامه فردوسی ما در مقدمه طبع این رساله بحث مختصری تحت عنوان شیراز و تاریخ بنیاد آن نمودیم واز شاهنامه فردوسی دلیلی برسبقت شیراز بر زمان پیدایش و ظهور اسلام نیاوردیم باآنکه تا آنجا که تفحص شده است شاهنامه در دو تا از داستانهای خود مربوط بیکنفر در تاریخ ساسانیان در چند جا نام شیراز را میبرد و میرساندکه شیراز شهری بوده است قدیمی و مردانی ازآنجا برخواسته اندکه در تاریخ ایران تأثیر داشته اند.

داستانی که فردوسی آنرا بنظم آورده ونام شیراز را درآن برده داستان سوفرای سپهبد ایران است و آن داستان این است که چون پیروز فرزند یزدگرد بپادشاهی رسید لشکری گرد آورد تا بجنك خوشنواز فرزند خاقان رود وی چون شنید که پادشاه ایران بااو سرجنك دارد از راه مکر و فریب برآمد و درجنگ پیروز شاه وعده از سرداران ایرانرا بچاهی که در میدان جنگ تعبیه کرده بود افکندو باین ترتیب وی‌را کشت.

پیروز شاه هنگام عزیمت بجنگ یکی از سرداران نامی خود را که سوفرای نام داشت واز اهل شیراز بوده بر فرزند خود بلاش و برای حفظ تاج و تخت او بگماشت

و سوفرای چون خبر کشته شدن پیروز شاه را شنید سخت برآشفت و بخوشنواز ترک نامه نوشت و بجنگ او وخونخواهی پیروز شاه مهیا شد .

در اینجا اولین مرتبه ایست که درتاریخ ساسانیان برخورد بنام شیراز میکنیم

بدانگه که پیروز شد سوی جنگ — یکی پهلوان جست با رأی و سنگ
که باشد نگهبان تخت و کلاه — بلاش جوان را شود نیکخواه
بدان کار شایسته شد سوفرای — یکی مایه ور بود وپاکیزه رأی
جهان دیده از شهر شیراز بود — سپهبد دل وگردن افراز بود

دیگر در داستان پادشاهی قباد که بعد از بلاش بسلطنت میرسد نام شیراز را در داستانی از ابیات خود بیان میکند و آن داستان این است که قباد از سوفرای سردار بزرگ خود بدگمان میشود و سوفرای از پادشاه اجازه میخواهد که بوطن خود شیراز بازگردد و قباد در شیراز اقدام بکشتن سوفرای مینماید .

فردوسی علیه‌الرحمة درقسمت اجازه گرفتن سوفرای برای رفتن بشیرازچنین میگوید

چنان بود تا بست و یکسا له گشت — بجام اندرون باده چون لاله گشت
بیامد بر تاجور سوفرای — بدستوری بازگشتن بجای
سپهبد خود و لشکرش سازکرد — بزد کوس و آهنگ شیراز کرد

همی رفت شادان سوی شهرخویش — ز هر کام بر داشته بهر خویش
همه پارس اورا شده چون رهی — همه بود جز تاج شاهنشهی

و هم علت بدگمانی قباد را چنین میسراید

بر آن بدکه من شاه بنشاندم — بشاهی بر اوآفرین خواندم
گرازمن کسی‌زشت گویدبدوی — ورا سرد گوید براندز روی
چو آگاه آمد سوی کیقباد — ز شیراز وازکار بیداد و داد

همی گفت‌هر کس که‌جز نام شاه — ندارد ز ایران نه گنج و سپاه
نه فرمانش باشد بچیزی نه رأی — جهان شد همه بنده‌سوفرای

قباد را از سوفرای میترسانند و چنین رأی میدهند که شاپور رازی را از ری

بطیسفون پایتخت ایران و مرکز قباد بخوانند و او را بشیراز گسیل دارد که سوفرای را اسیر کند و بنزد شاه برد شاپور چون بر قباد وارد میشود و قباد بیم و ترس خود را از سوفرای بیان میکند شاپور چنین رأی میدهد که نامه سخت بسوفرای بنویسد و حامل آن نامه شاپور باشد که با لشکر زیادی بشیراز رود و بدواً نامه شاه را باو بدهد وسپس او را دربند کند.

چو برنامه بر مهر بنهاد شاه — بیاورد شاپور لشکر براه
گزین کرد پس هر که بد نامدار — پراکنده از لشکر شهریار
خود و نامداران پرخاشخوی — سوی شهر شیراز بنهاد روی

شاپور چون برسوفرای دست مییابد و اورا اسیر میکند و بنزد قباد میبرد قباد دستور میدهد که آنچه گنج و دیگر چیزها در شیراز بوده همه را یکسره بطیسفون برد.

چو بشنید شاپور پایش ببست — بزد نای روئین وخود برنشست
بیاوردش از پارس سوی قباد — قباد از گذشته نکرد ایچ یاد
بفرمود کورا بزندان برند — بنزدیك ناهوشمندان برند
ز شیراز فرمود تا هرچه بود — زرنج وز گنج وز کشت ودورد
بیارند یکسر سوی طیسفون — سپارد بگنجور او رهنمون

تا اینجا ما بهمت دوستان[۱] آنچه که درشاهنامه نام شیراز را یافته‌ایم درج نمودیم واگرهم جای دیگر نام شیراز درشاهنامه برده شده برای ما همین مقدار کافی است ودومطلب را برما روشن میسازد وهم مدعای ما را درمقدمه اثبات مینماید یکی آنکه شیراز پیش ازظهوراسلام بوده ودیگر آنکه شهری بوده ازشهرهای ایران واگرزمان حجاج شیراز بدست محمد ابن یوسف و یا قاسم ابن ابی عقیل باختلاف روایات ساخته شده‌است ممکن است درموقع جنگی که بین مسلمین وایرانیها درشیراز واقع شده این شهر خراب شده باشد و بعد بدست یکی از آن دونفر تجدید ساختمان شده باشد.

---

۱ – درچند سال پیش بنده نام شیراز را درشاهنامه دیده بودم ولی فراموش کرده

۲ملك سليمان یامملکت سلیمان چون ما عنا وین مشهور شیراز را بیان کردیم لازم است این نکته را نیز متذکر شویم که در تواریخ گاه فارس و گاه شیراز را بنام ملك سليمان یامملکت سلیمان نام برده اند ونیز دراشعار شعراء نامی بفارس یاشیراز این تعبیر شده است مخصوصاً از زمان سلطنت سلغریان بیشتر این شهرت پیدا شده است.

درتاریخ وصاف [۱] هم بشیرازوهم بفارس این تعبیر را نموده است و حتی برای شیراز ملك سلیمان را علم خاص ذکر نموده باین عبارت (عرصه ممالك شیرازصانها الله بوائق الزمان و وقاها طوارق الحدثان که زبده ممالك ایران زمین است بل مربع رباع ربع مسکون و ملك سلیمان علم خاص آن درسوالف ایام وسوابق اعوام درتصرف آل بویه بوده) ۲ـ جای دیگر ضمن تاریخ اتابکان فارس مینویسد (بیست و نه سال درسره مملکت سلیمان سکهو خطبه را بالقاب زاهره و اسماء فاخره مزین ومعلی گردانید) ۳ـ وجمله دیگر که ظهور در تعبیر بفارس دارد مینویسد (در این مجلد شرح تجددات

بقيه پاورقی صفحه قبل

بودم ونمیدانستم ضمن چه حکایت وداستانی بود وچون دست بکارطبع این رساله گردیدم خودم شروع بتفحص از نام شیرازدرشاهنامه شدم ولی بواسطه ضیق مجال پیدا نکردم تا بدوست ارجمند وادیبم آقای اشرف دبیرانجمن ادب شیرازدرخواست تفحص وهمکاری با خود نمودم ایشان درانجمن ادب موضوع را مطرح قرارداده و بالاخره نام شیرازرا پیدا کردند ولی بطور بسیاراجمال نشانی بهبنده دادند ودیگرضمن تجدیدتفحص این نام را پیدا نمودم وعرضه برخوانندگان محترم داشتم و بنده لازم میدانم ازدبیرانجمن ادب فارس واعضاء دانشمندآن سپاسگذاری نمایم.

۱ـ تاریخ وصاف تألیف فضل‌الله ابن عبدالله شیرازی معروف بوصاف‌حضرت درذکر حالات پادشاهان مغول نگاشته وخود با کتابش بدرگاه الجاتیوسلطان محمد خدابنده متوفی سال ۷۱۶ راه یافت ۲ صفحه ۱۴۵ چاپ بمبئی سال ۱۲۶۹ خط آقا اولیا سمیع شیرازی ۳ ـ صفحه ۱۵۵

امورملك سلیمان ازمبادی انتقال سلطنت بدودمان کریم سلغری)[۱] ودربسیارجای دیگر این نوع تعبیرنموده و رسانیده است که ازپیشتر بشیراز یافارس بملك سلیمان یا مملکت سلیمان تعبیر میشموده اند (۲) و ما به نمونه از کیفت تعبیر ملك سلیمان ومملکت سلیمان بشیرازوفارس ازاین کتاب اکتفاء مینمائیم

ونیز درشیرازنامه زرکوب شیرازی مکرر باین تعبیرنظماً ونثراً برمیخوریم من جمله دراشعاری که دروصف شیرازسروده میگوید :

دراو یادگار بسی پادشا است	برود خمه های بسی پارسا است
کلاه جهانگیر و اقنوم داد	سریر سلیمان و تخت قباد (۳)

---

۱ - صفحه ۱۴۵ ۲ - رجوع شود بصفحات ۲۳۷ و ۳۳۰ و ۳۸۶ ۳۸۵ و ۶۲۴ از کتاب مزبور (مرحوم علامه قزوینی درسعدی نامه این صفحات را ذکرفرموده است)

۳ — اشعاردرشیرازنامه دروصف شیرازاین است :

زمینی است روشسته چون لاجورد	هوائی است صافی دم ازدود وگرد
قدم بر قدم نقره افکنده فرش	منور چو کرسی مقدس چو عرش
همه باغ و راغش پر از بید و سرو	چمن زار رنگین چو پر تذرو
مبارك زمینی فلك پرتو است	قدمگاه جمشید و کیخسرو است
دراو یادگار بسی پادشا است	سریر سلیمان و تخت قباد
دو جام است دروی یکی می فزای	یکی جام زرین گیتی نمای
دوحاتم بمانده دراو یادگار	یکی ملك بخش و یکی زینهار

سپس گوید (هوای هوس انگیزش مفرح جان هرعلیل غلیل، خاك پاکش تریاق هرلدیغ (یعنی گزیده شده) شمائل شمالش محرك سلسله آرزوی عاشقان نسمات صباء صبوة آمیزش مروح دل غمگینان

مخضرة والغيث ليس بساكب	و مضيئة و الليل ليس بمقمر

(یعنی سرزمینش بدون باران سبزاست وشبش بدون ماه روشن است) نقل از شیرازنامه ابی العباس احمد ابن ابی الخیر زرکوب شیرازی متوفی درحدود سال ۷۳۴ هجری

و شعراء بزرگ ما مانند شیخ العرفاء شیخ سعدی شیرازی و سید المجد وبین خواجه حافظ شیرازی دراشعارخود فارس و یا شیرازرا باین عبارت نام برده‌اند چنانکه سعدی درچکامه شیوای خود که شیرازرا وصف میکندچنین میگوید :

خوشا سپیده دمی باشدآنکه بینم باز | رسیده بر سر الله اکبر شیراز
نه لایق ظاماتست بالله این اقلیم | که‌تختگاه سلیمان‌بداست‌وحضرت‌راز (۱)

حافظ هم درشکوای ازدوری وطن و بهوای نزهنگاه شیرازهنگامی که در یزد بوه غزلی سروده وشیرازرا ملك سلیمان خوانده و گفته :

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت | رخت‌بربندم وزی‌ملك سلیمان بروم (۲)

وازهمین جهت سلغریان (۳) معروف بوارث ملك سلیمان گردیدند

---

۱ ـ استفاده ازمقاله مرحوم علامه قزوینی درسعدی نامه صفحه ۷۸۹

۲ ـ تمام غزل این است :

خرم آن روزکزین منزل ویران بروم | راحت جان طلبم درپی جانان بروم
چون صبا با تن بیمار و دل بی طاقت | بهواداری آن سرو خرامان بروم
گرچه دانم که بجائی نبرد راه غریب | من ببوی خوش آن زلف پریشان بروم
بهواداری او ذره صفت رقص کنان | با دل زخم کش و دیده گریان بروم
دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت | رخت بر بندم و زی ملك سلیمان بروم
نذر کردم گرازاین غم بدر آیم روزی | تا درمیکده شادان و غزلخوان بروم
نازکان را چوغم حال گرفتاران نیست | سار با نا مددی تا خوش و آسان بروم
ورچوحافظ نبرم ره ز بیابان بیرون | همره کوکبه آصف دوران بروم

۳ ـ اتابکان فارس را نظر باینکه سر سلسله آنان سلغرنام داشته که بنیان حکومت خود را در شیراز گذاشته سلغریان میگویند سلغر که دردربارسلجوقیان سمت حجابت و پرده داری داشته برشیرازمستولی گشته وسیزده سال درشیراز بعدل و داد وتعمیروآبادانی اشتغال داشت وسال ۵۵۷ بدرود حیات گفت پس ازاوزنگی ابن مودود و پس ازاوملك ابن زنگی و بعد ازوی طغرل ابن سلغرو بدر گذشت وی سعد ابن زنگی

بقیه پاورقی صفحه قبل

سعد درسال ۶۲۲ بدرود حیات گفت و ابوبکر ابن سعد ابن زنگی ممدوح شیخ اجل سعدی بجای او نشست واین پادشاه با آنکه اسلافش مردمی خیرخواه و با عدل وداد بودند گوی اشتهار وافتخار از آنان ربود ولی یك کار بد در دوران سلطنت خویش نمود و آن این بود که دانشمند وادیبی مانند عمیدالدین ابونصر اسعد افزری وزیر پدرخودرا بزندان افکند واین شاعر بزرگ وخونین جگر قصیده معروف خودرا درزندان گفت ودرسال ۶۲۴ در زندان جان بداد وگویند بر در و دیوار زندان خود که درقلعه اشکنوان نزدیکی استخر است قصیده رانگاشت ومطلع قصیده شکوائیه آن که بسیار رقت انگیز است اینست :

من یبلغن حمامات ببطحاء ممتعات بسلسال و خضراء

ابوبکر مذکور از طرف اکتای قاآن بلقب (قتلغ خانی) ملقب گردید واین پادشاه بلکه غالب افراد این سلسله بواسطه کیاست خود فارس را از دستبرد فتنه شوم مغول نگاهداشتند وآن را پناگاه دانشمندان فراری ایران قراردادند و از این راه خدمتی شایان بادبیات وعلوم ایران نمودند ابوبکر درسال ۶۵۸ بدرود حیات گفت و بعد از او محمد ابن ابوبکر که طفلی صغیر بود بپادشاهی برداشته شد وطولی نکشید که وی در اثر حادثهٔ جهان را پشت سر گذاشت و پس از او محمد شاه ابن سعد ابن زنگی و پس از وی سلجوق شاه ابن سلغرشاه و بعد از وی ابش خاتون دختر سعد ابن زنگی از طرف هلاکوخان حکومت فارس را در دست گرفت واونیز درسال ۶۸۶ بدرود حیات گفت وزندگانی سلطنت این خانواده بختام عمر این بانو خاتمه یافت و رویهم این سلسله که درطول یکقرن ونیم درفارس سلطنت داشتند موجب عمران وآبادی فارس بودند وچون فارس مشهور بملك سلیمان یا مملکت سلیمان میبود این سلسله این شهرت را وسیله استفاده معنوی خود قرارداده وازاین جهت نیز مشهور بوراث ملك سلیمان یا مملکت سلیمان گردیدند چنانکه شیخ سعدی علیه‌الرحمه در مدح محمد ابن سعد ابن ابوبکر گوید

خداوند فرمان ملك سلیمان شهنشاه عادل اتابك محمد

۳- ایات نازله قران راجع بفارس بعقیده مفسرین

بی تناسب نیست که موضوع دیگری راهم از شیراز نامه نقل بمضمون نمائیم و آن عبارت از نزول آیات قرآنی درباره فارس و مردم فارس است و در شیراز نامه مزبور وی چنین گوید باستثناء این آیه درسه موضع آیات قرآنی درباره مردم فارس بنظر بعضی از مفسرین نازل گردیده اول قوله تعالی بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید سوره ۱۷ بنی اسرائیل آیه ۵ (یعنی فرستادیم ما بسوی ایشان بندگانی از خودمان که دارای نیروی سهمگین میباشند) وسپس در ذیل این آیه مینویسد (چون یهود دست تعدی بر خلق دراز کردند وزکریا پیغمبر و یحیی معصوم را بقتل آوردند حق تعالی بگودرز اشغانی که از ابناء فارس بود الهام فرمود او لشکر گران از فارس بر گرفت و انتقام از یهود بخواست) و در تفاسیر مختلفه که شرح آن اطناب در کلام است مانند تفسیر مجمع البیان وابی الفتوح رازی و بیضاوی بدون آنکه نامی از گودرز آورده شود باحتمال در روایاتی این مطلب را تأیید میکنند که مراد از (عباداً لنا اولی بأس شدید) مردم فارسند (رجوع شود به

وهم کمال الدین اسمعیل درمدح سعد زنگی گوید :

شاه جمشید صفت خسرو افریدون فر — مملکت را ز نوی داده شکوهی دیگر
که بگسترد در آفاق جهان عدل عمر — وارث تخت سلیمان ملک حیدر دل

در تفاسیر مختلفه در ضمن تفسیر این آیه تصریح باین شده که پایگاه سلیمان گاه اصطخر بوده ومنظور از (غدوها شهر) این شهر بوده است ودر تفسیر مجمع البیان بروایت حسن چنین است (که سلیمان اول روز را در دمشق میبود وپیشتر از زوال خورشید یعنی پیش از ظهر در اصطخر بوده است ، جزء ۷ مجلد چهار چاپ شده در مطبعة العرفان سوریا صفحه ۳۸۲) در تفسیر ابوالفتوح رازی ضمن تفسیر همین آیه نقل میکند از وهب ابن منبه (که در بعض کتابها خوانده‌ام که در ناحیه دجله نوشته بر روی سنگی دیده‌اند که بعضی از اصحاب سلیمان نوشته بودند که ما بامداد از اصطخر حرکت کردیم واکنون در اینجا قیلوله میکنیم (یعنی پیش از ظهر) وشب را بشام برمیگردیم ، جلد هشتم صفحه ۲۰۴ چاپ تهران مطبعه علمی)

تفاسیر مزبوره)

دوم، ستدعون الی قوم اولی بأس شدید تقاتلونهم اویسلمون (سوره ۴۸ الفتح آیه ۱۶ یعنی بزودی خوانده میشوید بسوی قومی که دارای نیروی سهمگینی هستند که مقاتله کنند به آنها یا آنها تسلیم شوند) در شیراز نامه میگوید (جمعی ازمفسران گفته‌اند که این آیه هم نیز اشارت با بناء فارس است) بعض از تفاسیر نامبرده بالا نیز روایاتی تصریح باین موضوع نموده‌اند (رجوع شود بتفاسیر مربوره)

سوم، وان تتولوا یستبدل قوماً غیرکم (یعنی اگر پشت گردانید بازاء شما قوم دیگری آورده میشوند سوره ۴۸ محمد آیه ۴۰) درشیرازنامه چنین است (نزد طایفه ازاهل تحقیق دراین آیه هم نیز اشارت بفارسیان کرده‌اند)

وسپس این دوحدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل مینماید اول: لوکان الدین علی الثریا لنا وله رجال من فارس واین حدیث شاید ازهمان مبنای حدیث لوکان العلم فی الثریا باشد ومعنی آن این است که اگردین برثریا قرار گرفته باشد مردانی ازاهل فارس به‌آن چنگ زنند وآن را باختیارخودآورند

دوم السلمان منی لا یخلوالایمان من الدنیا حتی یبقی من آل سلمان احد (یعنی سلمان ازمن است جهان ازایمان تهی نمیشودتافرزندی ازآل سلمان یعنی ابناء وطن او درجهان باقی است

واین هرسه آیه که درتفاسیرمجمع البیان، ابوالفتوح رازی، و بیضاوی وسایر تفاسیر بهمین نحو ذکر گردیده، مخصوصاً در تفسیر آیه سوم مجمع البیان و بیضاوی مینگارند که ازپیغمبر(ص) پرسیدند مقصودازاین قوم کیست؟ پیغمبر بسلمان که‌پهلویش نشسته بود اشاره نمود و دست برران وی زد و گفت این مرد و قومش وعین عبارت این است (فضرب یده علی فخذ سلمان فقال هذا وقومه) و مجمع البیان سپس این حدیث را علاوه میکند که پیغمبر فرمود (والذی نفسی بیده لوکان الایمان منوطاً بالثریا لتنا وله رجال من فارس)

٤ـ عناوین شهرستانها

نگارنده ضمن مقالات خود وعده داد که عناوین شهرستانهای ایران قدیم و بلاد اسلامی‌را که رابطه فرهنگی وارتباط ادبی یا سیاسی با ایران داشته‌اند تا آنجا که‌طی مطالعات خود بدست آورده ذکر نماید اینك موقع آن فرارسیده که وعده خود را انجام دهد لذا بطریق حروف تهجی اسامی شهرستانها را با عناوین آنها بیان مینماید

۱ ـ ابرقو	دارالسعاده
۲ ـ اردبیل	دارالارشاد
۳ ـ ارومی	دارالنشاط (۱)
٤ ـ استراباد	دارالمؤمنین ـ دارالفتح
۵ ـ اصفهان	دارالسلطنه
٦ ـ بخارا	دارالکتب
۷ ـ بغداد	دارالخلافه ، دارالملك ، دارالسلام
۸ ـ بلخ	قبةالاسلام
۹ ـ تبریز	دارالسلطنه
۱۰ ـ خوی	دارالصفا (۲)
۱۱ ـ رشت	دارالمرز
۱۲ ـ ری	اشرف‌البلاد (۳)
۱۳ ـ زنجان	دارالسعاده
۱٤ ـ شوشتر	دارالمؤمنین
۱۵ ـ شیراز	مملکت سلیمان،ملك سلیمان،دارالملك ،دارالعلم ،دارالفضل
۱٦ ـ طهران	دارالملك قصبةالرجال (۴)دارالخلافه، دارالسلطنه
۱۷ ـ قزوین	دارالسلطنه، دارالسنه

---

۱ و ۲ و ۳ و ٤ باستناد مجله محیط شماره ۳ ابان ۱۳۲۱ بمدیریت آقای سید محمد محیط طباطبائی

۱۸ ـ قم　　دارالایمان

۱۹ ـ کاشان　　دارالمؤمنین

۲۰ ـ کرمان　　دارالامان

۲۱ ـ کرمانشاه دارالدوله (۱)

۲۲ ـ گیلان　　دارالملك

۲۳ ـ مازندران　دارالمرز

۲۴ ـ هرات　　دارالسلطنه

۲۵ ـ همدان　　دارالسرور

۲۶ ـ یزد　　دارالعباد

۲۷ ـ سمنان　　دارالوزاره

این است عناوین شهرستانها تا آنجا که بنظر اینجانب باستناد مستندات عدیده رسیده است و باید این نکته را متوجه بود که در مورد ری که آن را اشرف البلاد خوانده اند این کلمه بشرحی که ما داده ایم عنوان وصفی برای طهران است و عنوان اشرف البلاد که بشهر مازندران داده شده عنوان وضعی است (مراجعه شود بمقدمه رساله).

شیراز ـ صدرالدین محلاتی
تیرماه ۱۳۳۳

پایان

---

۱ ـ باستناد مرقومه خصوصی دانشمند معظم آقای محمود عرفان (شیرازی).

مدارك و مستندات این رساله

و یا کتابی که در این رساله در آن اسم برده شده است

۱ـ فارسنامه ناصری تألیف مرحوم حاج میرزا حسن حسینی فسائی شیرازی

۲ـ » ابن بلخی » ابن بلخی

۳ـ شیرازنامه زرکوب » ابوالعباس احمد بن ابی الخیر شیرازی

۴ـ عالم آرای عباسی » اسکندر بیگ ترکمان

۵ـ ذیل عالم آرای عباسی اسکندر بیگ ترکمان مشهور بمنشی و محمد یوسف مؤرخ

۶ـ حبیب السیر » غیاث الدین بن همام الدین الحسینی معروف بخواندمیر

۷ـ رجال حبیب السیر » عبدالحسین نوائی

۸ـ روضة الصفا » میرخواند ملقب به برهان الدین

۹ـ مجمل التواریخ » ابوالحسن امین گلستانه

۱۰ـ آثار عجم » مرحوم فرصت الدوله شیرازی

۱۱ـ روضات الجنات » ملامحمد باقر خوانساری

۱۲ـ تاریخ وصاف » وصاف

۱۳ـ ذیل تاریخ جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو

۱۴ـ لب التواریخ قزوینی » قزوینی

۱۵ـ تاریخی گیتی گشا (تاریخ زندیه) » محمد صادق نامی

۱۶ـ تاریخ طبری » ابوجعفر محمد بن جریر طبری

۱۷ـ دائرة المعارف محمد فرید وجدی » محمد فرید وجدی

۱۸ـ روزنامه میرزا محمد کلانتر » ناشر آقای عباس اقبال آشتیانی

۱۹ـ عقدنامه مرحوم مشیرالملك

۲۰ـ مجله محیط » آقای محیط طباطبائی

۲۱ـ شاهنامه فردوسی » ابوالقاسم فردوسی

مدارك ومستندات این رساله......

۲۲- مرآت البلدان تألیف اعتماد السلطنه

۲۳- نزهت القلوب » حمدالله مستوفی

۲۴- تفسیر مجمع البیان » طبرسی

۲۵- تفسیر ابوالفتوح رازی » رازی

۲۶- تفسیر بیضاوی » ناصرالدین ابوسعید عبدالله القاضی البیضاوی

۲۷- دستورالوزراء » غیاث الدین خواندامیر

۲۸- مجمل التواریخ والقصص با مقدمه علامه قزوینی و تصحیح ملك الشعراء وچند جلد کتاب دیگر که دررساله نام آنان برده شده است

فهرست مطالب وموضوعات مندرجه در متن وپاورقی

موضوع | صفحه

فصل سوم - تحقیق و بحث درتناسب عنوان دارالعلم برای شیراز

از خوانندگان محترم خواهش میکنم صفحات این رساله را

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۰	۳	طهمورت	طهورث
»	۲ پاورقی	نوضح	توضیح
»	۵ »	ابی العاس	ابی العاص
»	٦ »	حضاری	حصاری
۷۱	۱	اکنشافات	اکتشافات
»	۹	گذارش	گزارش
۷۲	۵	پیشدایان	پیشدادیان
»	۷	احتملات	احتمالات
»	۱۰	موجب	موجب
»	۱ پاورقی	اصطحر	اصطخر
»	۳ »	خواست	خاست
»	۷ »	اصطحر	اصطخر
»	۸ »	حال	خال
»	۱۰ »	بیضاء	ید بیضاء
»	۱۲ »	نهاندم	نها دند
۷۳	۱۵	گوته	گونه
۷٤	۷	آنچة	آنچه
۷۵	۱۲	درآن اظهار	دراظهار
»	۱۷	توفیقتم	توفیقم
»	۱۹	سنه	سنة
۷٦	٦	سپاس گذاری	سپاسگزاری
»	٦	بخوتهم	بخواهم
۷۷	۱٤	شزط	شرط

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۷	۲۲	ویخته	ریخته
۷۸	۱۳	لقت	لقب
»	۱۹	دانشمندانان	دانشمندان
۷۹	۲۱	محض	فحص
۸۰	۲	ببان	بیان
»	۵	مبرساند	میرساند
»	۱۱	میاورند	میآوردند
»	۱۲	شاهنشاه	شاهنشاهان
»	۱ پاورقی	لقبی	این کلمه زایدو بیجااست
»	۳ »	فرح آپاد	فرح آباد
»	۳ »	نردیکی	نزدیکی
۸۱	۶ »	ان قونیلو	آق قوینلو
»	۱۰ »	ردرممدان	ودرهمدان
»	۱۵	۱۲۵۳	۱۴۵۳ مسیحی
۸۲	۳	ترلیت	تولیت
۸۳	۵ پاورقی	۷۹۶	۸۹۶
»	۶ »	سررو	سورو
۸۴	۶ »	ناخیه	ناحیه
»	۱۸ »	تاحیه	ناحیه
۸۵	۱ پاورقی	شبراز	شیراز
»	۱۲ »	پوده	بوده
۸۶	۳	افاضة	افاضته
»	۳	وولت	دولت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٨٦	٤	دا رالمك	دارالملك
»	١٦	باقی	بانی
٨٧	٢	یععی	یعنی
»	٧ پاورقی	تاًلیف	تألیف
»	٨ »	نوابی	نوائی
»	٩ »	تاریخ وفاتش	تاریخ وفات مؤلفش
٨٨	١٢ »	در دومرتبه اولی	در دومین مرتبه
٨٩	٦	مزایا	برایا
»	٨	سرع	شرع
»	١٢	خلق	خالق
»	١٤	بهت	جهت
»	١٤	المتعملون	المتعلمون
»	١٤	اسحاب	رشحات
»	١٥	ابد	اند
»	١٧	مدنیت	مدینه
»	١ پاورقی	منصوو	منصور
٩٠	١١	طل	ظل
»	١٤	سابقاً امیرمعزالدین	سابقاً بمرحوم امیرمعزالدین
»	١٥	مومی الیه بوده	مومی الیه متعلق بوده
»	١٦	تازیخ	تاریخ
»	١٩	محافل	محال
»	١٩	نگدارد	نگذارد
٩١	١	جنین	چنین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۲	۱۶	تکیه دارد	تکیه داد
«	۱۸	ارقلعه	ازقلعه
۹۳	۱	اراده	باراده
«	۲ پاورقی	بر گردید	بر گردیم
«	۶ «	میپمود	میپیمود
«	۱۱ «	ی اً بیداً	یداًبید
«	۱۹ «	بازدواج درآورد	بازدواج او درآورد
۹۴	۲	صوفیان قرااع	صوفیان قراباغ
۹۵	۵	صفوبه	صفویه
«	۶	شاه سهماسب	شاه طهماسب
«	۱۰	موضوك	موضوع
۹۶	۲	ریبای	زیبای
«	۱۰	علیی	علمی
«	۲۱	خونسأری	خونساری
۹۷	۷	مچالس	مجالس
«	۱۴	پیمأیند	پیمایند
«	۱۴	اپالتی	ایالتی
«	۱۵	جون	چون
«	۲۱	بعض	بعضی
۹۸	۱	دستورالوزاره	دستورالوزراء
۹۸	۱۶	شبراز	شیراز
۹۹	۳	نگاوش	نگارش
«	۱۳	عارج و معارج	عارج معارج
«	۱۵	جمال	حجال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۱۸	نادراکثر	تا درا کثر
»	۱۹	بذل جهت	بذل جهد
۱۰۰	۳	بسراستان	بسرابستان
»	٤	شیراز	شیراز را
»	٤	نامیده	نامیده‌اند
»	٦ پاورقی	گفتاو	گفتار
»	۹	دریای اخضروفلك	دریای اخضر فلك
۱۰۱	۲	معروف بشیخ بهائی	معروف بشیخ بهائی بوده است
۱۰۲	۱	بقبه	بقیه
۱۰۳	۱۹	بعض	بعضی
»	۲۳	بمزیذ	بمزید
۱۰٤	۱۷	ابهام	ایهام
۱۰٦	٦	شیراز	شیرازی
۱۰۷	۳	یعتی	یعنی
۱۰۹	۲٤	بیان	بیان
۱۱۰	۱۵	مقدش	مقدس
۱۱۰	۲۰	شد رجال	شد رحال
۱۱۱	۷	پرشش	پرسش
۱۱۲	۸ پاورقی	ازطرب	ازطرف
۱۱۲	۱۰ »	۱۰۳۵	۱۳۰۵
۱۱۳	۱	بطووی	بطوری
۱۱٦	۳	۱۰۳٦	۱۰٦٦
۱۱٦	٦	بچه مناسب	بچه مناسبت
۱۱٦	۵ پاورقی	خبو	خبر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۸	۱۷	که بعداً	بعداً
۱۱۹	۳	که در بدو	در بدو
۱۱۹	۵	عرضه داشتم	عرضه داشتم اظهار نمود
۱۱۹	۲۲	ابهام	ایهام
۱۲۰	٤	صفت	صنعت
۱۲۰	۱۲	(معجمه)	(غیر معجمه)
۱۲۱	٦	المحرررمأویه	المحرر ومأوه
۱۲۱	۹	شیراز	شیرازرا
۱۲۲	۲۰	سطنت	سلطنت
۱۲٤	۱	حدیث همان	همان حدیث
۱۲٥	٥ پاورقی	پوده	بوده
»	۲۱	برمینای	برمبنـای
۱۲٦	۷	سلسه	سلسله
۱۲۷	۲۳	حقیق	حقیقة
۱۳۱	٤	دارالحکم	دررالحکم
»	۱۲	عبا رث	عبا رت
»	۹ پاورقی	بسراستان	بسرابستان
»	۱۱ »	معمووه	معموره
۱۳۲	٥	گمال	کمال
۱۳۳	۲	گه	که
»	٦	نیست	اینست
۱۳٤	۲۰	گنجیه	گنجینه
۱۳٥	۳ پاورقی	عشکر	عسکر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۶	٤	گرده است	کرده است
«	٥	اپوالحسن	ابوالحسن
«	۸	اوالوالی	والوالی
«	۱۳	لجلیله	الجلیله
«	۲۲	بحسنی	بخسی
۱۳۷	۱	احتمال میشود	احتمال داده میشود
«	۲ پاورقی ذیل کلیشه	متوفی	مستوفی
۱٤٥	۲	۱۲۲٦	متولد ۱۲۲٦
۱٤٥	۱ »	باتتساب	بانتساب
«	۳ »	جرء	جزء
«	٥ »	گردبده	گردیده
«	۷ »	عیسی مومدی	محسن مؤیدی
«	۱۰ »	دفترمزبور	(زائد است)
۱٤٦	۱۳ »	ییان	بیان
«	۱٥ »	قصل	فصل
۱٤۷	۱۰ »	وقفنام	وقفنامه
۱٤۸	۷ »	نفل	نقل
۱٤۹	۱۲	زرده	زده
۱٥۱	۳	مرتبه‌ایسث	مرتبه ایست
۱٥۱	۸	یادشاهی	پادشاهی
۱٥٤	۳	مبنموده‌اند	مینموده اند
«	۹ پاورقی	زربن	زرین

دکتر محمد تقی میر

عقیده پزشکان قدیم راجع به سرطان

در خلال سنوات ۲۰ - ۱۳۱۹ یعنی هنگامیکه برای تهیه رساله فارغ‌التحصیلی یا پایان نامه خود ازهرخرمنی خوشه‌ای میبافتم وازهراستادی توشه‌ای میگرفتم بکرات خدمت علامه شهیر واستاد فقید مرحوم میرزا طاهر تنکابنی که ازدانشمندان بنام بودند مشرف میگشتم وازدریای بیکران معلومات این استاد بزرگ استفاده واستفاضه مینمودم بیشتر مطالب این یاد داشت نتیجه آن ملاقاتهاست که اینک تقدیم خوانندگان ارجمند میگردد.

اطباء قدیم ایران سرطان راجزء اورام بیان داشته وآنرا ورمی سوداوی میدانسته‌اند شیخ الرئیس ابوعلی سینا در کتاب چهارم قانون در باب اورام ابتدا بذکر اورام صلب مطلق که همان سرطان باشد پرداخته سپس آنرا ازسایر اورام جدا فرموده می نویسد:

تنها مراد ازاورام صلب مطلق، اورامیکه موصوف به صلابت باشند نیست چه اگر مقصود این باشد، کلیه اورامی که درلمس سخت اندچون سرطان وخنازیر واورام دمویه رابایداورام صلب بنامیم درصورتیکه مقصود این نیست بلکه مراد از اورام صلب ورمی است که در اصطلاح یونانی آنرا سقیروس نامند وسقیروس ورمی است که درد و الم و حس ندارد و اگر اندك حس و وجع داشته باشد سقیروس خالص نیست، همین دانشمند درجای دیگر درموضوع علت پیدایش سرطان مینویسد:

سرطان ورمی است سوداوی که تولدش ازسوداء احتراقیه وازماده زردابی یاازماده‌ئی که درآن اختلاط زرداب بوده و محترق گشته است میباشد درحالیکه سقیروس خالص ازسوداءِ خالص حاصل گردد. کثرت ماده، سرعت نمو و فرستادن پاهاباطراف واعضاء را از خصائص سرطانهامیداند بیماری را گاهی ابتدائی و زمانی ثانوی دانسته، انتشار سرطانرا

به‌نقاط دور که امروزه متاستاز « METASTASE » نامیده میشود، همچنین پیوند سرطان را روی خالها تذکر داده در صورتیکه این نوع اخیر الذکر یعنی ملانومها MELANOMES در پنجاه سال اخیر مورد بحث علمای جدید قرار گرفته است.

علاءالدین ابوالحزم قرشی درشرحیکه بر کتاب قانون نوشته درفرق بین سقیروس خالص و سرطان ده وجه بیان داشته که اهم آنها عبارتند از:

۱- سقیروس ازسوداء خالص حاصل گردد در حالیکه پیدایش سرطان از سوداء خالص نیست.

۲- درسقیروس حس درد وادراك نیست.

۳- درسقیروس سوزش نیست.

٤- نمو سقیروس کند است در حالیکه سرطان نموی سریع داشته و بزودی انتشار مییابد.

٥- درسرطان آوندها و استطاله هائی شبیه بپای خرچنگ پدیدار میگردد، در حالیکه‌سقیروس فاقد این استطاله ها بوده وکاملا محدوداست.

٦- گاهی سرطان زخم میشود درحالیکه سقیروس هیچگاه به قرحه نمی‌نشیند

راجع بدرمان سرطانها نیزعقاید پزشکان قدیم ایران تقریباً همان عقیده‌ای است که پس ازگذشت هزارسال امروزنیز مورد قبول کلیه جراحان است. محمد زکریای رازی پزشک‌نامی ایران (۳۲۰-۲٤۰هجری برابربا۹۳۲-۸٥٤ میلادی) درکتاب منصوری تحت عنوان « باب السرطان » میفرماید:

سرطان ورمی است سرد، اما اگردرابتدا به‌آن توجه گردد وآنچه لازمه درمان است بعمل‌آید اتفاق افتدکه متوقف گشته نمونماید، اما اگربزرگ شد درمانی ندارد خاصه اگر زخم شود چه در این صورت ردی تروخطرناکتر خواهد گردید؛ بسا اتفاق افتدکه این ورم ابتدا باندازه یك نخود یا باقلا بوده سپس بزرگ گشته باندازه یك خربوزه وگاه بزرگتر گردد، اگر بیماری درموضعی باشدکه بتوان آنرا قطع نمود و برداشت، بایستی بقطع پرداخته سپس ریشه‌آنرا داغ نمایند، گاهی اجتناب از اغذیه

مولد سوداء مانند عدس ، گوشت گاو و شکار و شراب سیاه غایظ و امثال آنها که باعث پیدایش خون غلیظ میگردند از بروز وانتشار بیماری جلوگیری خواهد نمود.

ابوعلی‌سینا سفارش اکید فرموده که ازاستعمال داروهای سوزنده (محرق) بعنوان مداوا خودداری نمایند ، زیرا سبب زخم شدن ، سرعت نمو و هلاکت بیمار میگردد راجع بدرمان جراحی معتقد است درمان درصورتی فایده خواهد بخشید که عضومئوف را کاملا قطع نمایند وسعی کنند تاریشه وبقایائی از بیماری دربدن نماند زیراجراحی ناقص سبب تشدید بیماری ، بروزسرطان درنقاط دیگر و تسریع مرگ بیمارخواهد گردید ، حتی شرح حال بیماری ، راکه به سرطان پستان مبتلا بوده وبوسیله جراح بی اطلاعی عمل ناقص شده وپس ازچندی بیماری درپستان دیگر ظاهر گشته است به تفصیل بیان فرموده واین نتیجه را میگیرد که عمل بایستی طوری انجام گیرد که تمام انساج سرطانی حتی قسمتی ازنسوج سالم اطراف قطع و برداشته شود تا بقایا و ریشه مرض در بدن نمانده موجب پیدایش ثانوی سرطان نگردد.

علی بن عباس مجوسی اهوازی متوفی در۳۸۴ هجری پزشك مخصوص عضدالدوله دیلمی درجلد دوم کامل الصناعة الطبیة الملکی راجع بعمل سرطان پستان صریحاً قطع کامل اندام را پیشنهاد کرده چنین مینویسد.

سرطان ورمی است که بندرت در تمام اعضاء پیدا شود ، بلکه بیشتردر زهدان زنان و پستان آنان ظاهر گردد ، جراحی زهدان را بدینعلت که دسترسی بدان نیست غیرمقدور میداند ، اما عمل سرطان پستان را بعلت فقدان رگها و پی‌های مهم آسان و بدون اشکال دانسته میگوید درسرطان پستان بدون بیم و ترس ازخونریزی شدید باید پستان را ازبیخ وبن بریده وبرداشت وحتی معتقداست بعلت سوداوی بودن خون تاآنجا که بحال بیمارزیان آورنباشد ازخونریزش نیزجلوگیری ننمایند.

حاصل این سخن آنست که درکتب اطبای قدیم ایران از هرمبحثی سخن رفته و بیجهت نبوده است اگرقرنها همین کتب بزبان های علمی آن دوره ترجمه و موردمطالعه دانشمندان شرق وغرب بوده است . متن عربی قانون درسال ۱۵۹۴ میلادی درشهرروم

ترجمه عبری آن درسال ۱۹۴۱ میلادی در ناپل و ترجمه لاتینی اش متجاوز از سی مرتبه در اروپا انتشار یافته و مدت شش قرن یعنی از قرن دوازدهم تا اواسط قرن هفدهم میلادی در دانشگاههای لوون و مون بلیه تدریس میشده است.

همچنین «حاوی» را اروپائیها درسنه ۱۴۸۶ میلادی در برشیا (یکی از شهرهای ایطالیا) به لاتینی ترجمه کرده و بکرات در نقاط مختلفه بچاپ رسانده‌اند، یا کامل الصناعه را به لاتینی در ۱۴۹۲ مسیحی در ونیز و در ۱۵۲۳ درلیدن (از شهرهای هلند) چاپ و انتشار داده‌اند.

جای بسی تأسف است که تاکنون هیچکدام از این کتابها بفارسی ترجمه نشده و یا لااقل خلاصه‌ئی از آنها انتشار نیافته است، امید که بهمت اشخاص ذیفن این نقیصه نیز بزودی مرتفع گردد.

ضایعه علمی و فرهنگی

هنگام چاپ اینکتاب یکی از دانشمندان معروف و معلمین باسابقه فرهنگ فارس یعنی مرحوم « فیلسوف روانشاد » برحمت ایزدی پیوست.



کانون دانش فارس لازم دانست که بپاس خدمات ذیقیمت ومراتب علمی اومختصرشرح حال ویرا دراین صفحه بیاد گاربنگارد.

مرحوم شیخ محمد تقی فیلسوف روانشاد فرزند مرحوم آیت‌الله شیخ محمدباقر اصطهباناتی[۱] معروف به « شهید رابع » بود[۲]

مرحوم فیلسوف درحدود سال ۱۲۶۵ هجری شمسی در کاظمین متولد شد ، د رطفولیت ازمحضر پدرعالیمقام خود کسب علم ودانش نمودوپس ازآن ازمحضر سایرعلماء ودانشمندان نجف اشرف وسایر شهرهای عراق استفاده کرده و بدرجه اجتهاد رسید. مرحوم فیلسوف در عراق با علوم جدیده آشنا شد و از محضر دانشمندان خارجی که درآنکشور بوده‌اند استفاده کرده و بعد ها دراثرهوش وقریحه سرشارخود با مطالعه کتب درآن دروس متبحر گردید

---

(۱) آیت‌الله شیخ محمد باقر اصطهباناتی معروف به شهید رابع ازفحول علمای دوره خود بود که علاوه برفقاهت وروحانیت وامامتی که داشت مردی بود روشنفکر وبعلوم جدید کاملاآشنا وازطرفداران جدی مشروطیت وآزادی بود ولذا بامستبدین مبارزات سخت کرد وعاقبت هم در اینراه شهید گردید ، آنمرحوم درسال ۱۲۱۶ هجری قمری در اصطهبانات متولد شد ومقدمات علوم رادرهمانجا تحصیل کرد . دردوازده سالگی بشیراز

بقیه ذیل صفحه بعد

پس ازشهادت پدر بزرگوارخود (درحدودسن ۲۲ سالگی) بشیرازوارد وبجای پدر بامامت مسجد «حاج میرزا کریم» اشتغال ورزید ومدت ده سال بارشاد وهدایت مردم پرداخت ، مدتی هم امامت و قضاوت ژاندارمری فارس را برعهده داشت ، آنمرحوم علاوه برامامت، درمدارس رحمت - شعاعیه - شریعت آنروزبتدریس علوم ریاضی وفیزیك وشیمی اشتغال داشت ودرمنزل هم حوزه درسی داشت که عده‌ای زیادی ازجوانان روشنفکردر دروس مختلفه ریاضیات وطبیعیات ونقاشی تحصیل میکردند.

در سال ۱۳۰۱ شمسی بنابردعوت وکلاء مدرسه سعادت بوشهر بریاست آنمدرسه منصوب شد و مدت شش سال درآنجا، باوجود آب وهوای نامساعد ماند وباشاعه علم و معرفت وتربیت جوانان پرداخت

آمد و درمدرسه منصوربه مقیم شدومدتی نیز دراصفهان وتهران گذرانیده وضمن تکمیل معلومات خود بافاضه وتدریس هم مشغول بوده است . درسال ۱۲٦٤ هجری قمری بسامره مشرف گردید وازحوزه درس مرحوم حجةالاسلام آقامیرزا محمد حسن شیرازی معروف استفاده کرده است. درسال ۱۲۸٤ بشیرازبر گشت وبامامت مسجد حاج میرزاکریم اشتغال ورزید وضمناً مجالس درس وبحث هم تشکیل داد ، چون آوازه مشروطیت بلند شد با آزادیخواهان هم‌آهنگی کرد وبرضد مستبدین بمبارزه برخاست و عاقبت در روز ۱۷ اسفند ۱۲۸۵ هجری شمسی درحسینیه قوام بتیرمستبدین مقتول گردید ودرجوارحافظیه مدفون گردید . برای دانستن شرح حال کامل او بکتاب «آثارشهید رابع» تألیف مرحوم فیلسوف روانشاد مراجعه شود.

(۳) شهید اول ــ ابوعبدالله جمال الدین محمد بن مکی است که درسال ۷۸٦ هجری قمری شهید شده است .

شهید ثانی ــ شیخ زین‌الدین علی بن احمد شامی است که درسال ۹٦٦ هجری قمری شهید شده‌است.

شهید ثالث ــ ملامحمدتقی قزوینی است که درسال ۱۲۷۰ هجری قمری شهیدشده‌است

شهید رابع - شیخ محمدباقر اصطهباناتی است که در ۱۷ اسفند ۱۲۸۵ هجری شمسی شهید شده‌است،

درخلال اقامت د ربوشهرسفری بهندوستان کرد ودرمدارس ودانشکده های آنجا بمطالعات پرداخت ، درسال ۱۳۰۷ بشیرازمراجعت نمود ورسماً بخدمت دولت درآمد و ازآنوقت تدریس ریاضیات وطبیعیات مدارس متوسطه شیراز ومخصوصاً عملیات لابراتواری دوره های متوسطه مدارس راعهده دار گردید ، درضمن این مدت علاوه بر تدریس علوم ، ریاست دبیرستان شهدخت ، ریاست دبیرستان حیات ، ریاست دائره آموزش فرهنگ فارس وسرپرستی لابراتوارهای دبیرستانهای شیراز نیزعهده داروهمه را در کمال خوبی انجام داد ومورد احترام عمومی بود.

مرحوم فیلسوف فکری روشن وهوش سرشاروقریحه خدادادداشت ونسبت بآزادی ومشروطیت علاقه وافری ابراز میکرد ودراوائل مشروطیت د رحزب دموکرات که در آنوقت ازبهترین احزاب آزادیخواه بود عضویت داشت .

مرحوم فیلسوف رسالات متعدد وکتب علمی ودبیرستانی زیادی تألیف کرده است مانند جبر ومقابله متوسطه ـ هندسه برهانی ـ حساب استدلالی ـ هیئت ـ زمین شناسی فیزیك ـ شیمی ـ دفترداری دوبل وغیره وازآنها آنچه تا کنون چاپ شده عبارتند از:

۱ـ رساله ای دراثبات حرکت زمین ۲ـ جبرومقابله متوسطه

۳ـ هندسه متوسطه ٤ـ شیمی متوسطه ٥ـ آثارشهید رابع

مرحوم فیلسوف زبان عربی و انگلیسی را بخوبی میدانست وبفرانسه نیزآشنائی داشت .

هنگام تأسیس کانون ازوی دعوت بعمل آمد که عضویت آنرا قبول نماید، آنمرحوم آندعوت را پذیرفت ولی متأسفانه بواسطه کسالت موفق بشرکت درآن نشد .

آنمرحوم د راثر بیماری ممتد روز اول تیرماه سال ۱۳۳۳ هجری شمسی درتهران برحمت ایزدی پیوست وجنازه آنمرحوم بشیراز انتقال داده شد وبا تجلیل بسیاردرجوار قبرپدرش (درحافظیه) مدفون گردید .

ازآنمرحوم دوپسروپنج دختر باقیمانده است .

دوپسرش یکی آقای یوسف روانشاد ودیگری آقای بهاءالدین روانشاد است که هردودرخدمت فرهنگ بشغل دبیری اشتغال دارند.